

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

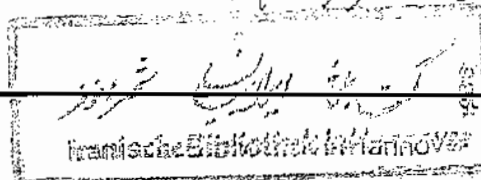
شماره ویژه
شماره ویژه
شماره ویژه



طرح برنامه حزب کمونیست

خطاب به کمونیستهای انقلابی و پیشروان طبقه کارگر - صفحه ۱

دور راه تاسیس حزب پیشروان طبقه کارگر - صفحه ۲



خطاب به کمونیست‌های انقلابی و پیشروان طبقه کارگر

توضیحات کمیته رهبری اتحادیه کمونیست‌های ایران
(سرمداران)

- ۱- در مورد نام حزب همراه با نهائی شدن برنامه حزب کمونیست، یکی از اسامی زیر بعنوان نام حزب برگزیده خواهد شد:
حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)
حزب کمونیست انقلابی ایران
- ۲- طرح اساسنامه حزب کمونیست، دو شماره آینده «حقیقت» منتشر می‌شود.
- ۳- در شماره های آتی «حقیقت» صفحاتی به مباحث مربوط به حزب و برنامه حزب کمونیست اختصاص خواهد یافت.

برنامه‌ها یک تصویر واقعی از تضادهای بنیادین جامعه ایران ندارند و قادر به ارائه راه حل برای معضلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه نیستند. در این برنامه‌ها، علل واقعی ناکامیهای طبقه کارگر و توده‌های خلق در ایران ناکفته می‌ماند. هدف سیاسی چنین برنامه‌هایی، بیشتر چانه زدن و امتیاز گرفتن از طبقات حاکمه است تا سرنگون کردن آنها و کسب قدرت سیاسی. خلاصه آنکه، این برنامه‌ها بکار طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده نمی‌آیند.

طبقه کارگر به برنامه‌ای نیاز دارد که یک تحلیل پایه‌ای از پیروزیها و شکستهای طبقه جهانی ما، روند تکامل کمونیسم واقعی - کمونیسم مارکس و لنین و مائو - و تقابل آن با انواع کمونیسم‌های دروغین ارائه دهد؛ برنامه‌ای که تجارب تنویرکی و پراتیکی طبقه ما در ۱۵۰ سال گذشته را منسجم و فشرده کند؛ برنامه‌ای انترناسیونالیستی که رابطه انقلاب در ایران با انقلاب جهانی پرولتری را در پرتو جمع‌بندی از تجارب جنبش بین‌المللی کمونیستی به روشنی مطرح سازد؛ برنامه‌ای که متکی بر تجربه دهها سال نبرد طبقه کارگر در ایران و پیشروان کمونیستش باشد. طبقه کارگر به برنامه‌ای انقلابی نیاز دارد، نه رفرمیستی و کج‌دار و مریز؛ برنامه‌ای که بجای وعده دادن، تصویری زنده و علمی از معضلات جامعه به پیش گذارد و برای آنها راه حل ارائه دهد.

برنامه حزب کمونیست می‌خواهد چنین برنامه‌ای باشد. این برنامه می‌کوشد چراغی باشد که راه نسل نوین انقلابی را روشن کند، تا در بیراهه‌های گذشته قدم نگذارد و شکستهای گذشته را تکرار نکند. این برنامه می‌خواهد راهگشای پیشروان تازه نفسی باشد که در شمار زیاد به صحنه آمده و در صفوف مقدم جنبشهای کارگران، زنان و جوانان و دانشجویان قد علم کرده اند؛ پیشروانی که محدودیت‌ها و کمبودهای مبارزات جاری را

جهت سرنگونی کل نظام ارتجاعی فراهم کند، منوط به اینست که آیا طبقه کارگر آگاهانه و بر مبنای یک درونما و نقشه روشن در مبارزات جاری شرکت می‌کند یا نه؟ به یک کلام، آیا طبقه کارگر ایران پس از گذشت نزدیک به ۷۰ سال نبود حزب، سرانجام حزب پیشاهنگ خود را خواهد داشت یا نه؟ حزبی که به توده‌ها راه رهائی واقعی و چگونگی دستیابی به آن را نشان دهد.

تا بحال برنامه‌های حزبی مختلفی بنام طبقه کارگر و کمونیسم ارائه شده است. از برنامه اولیه حزب کمونیست ایران در ابتدای قرن بیستم که بگذریم، هیچیک از این برنامه‌ها منافع پایه‌ای طبقه کارگر را بیان نمی‌کند، بلکه بازتاب نگرش و اهدافی خردپورانه و بورژوا رفرمیستی است. در این برنامه‌ها، تجارب گرانبهای طبقه جهانی ما کوتاه بیسانه نادیده گرفته می‌شود یا با برخوردی کینه توزانه تحریف شده و یکسره زیر سؤال می‌رود. برخی از این برنامه‌ها بنام رجوع به مارکسیسم، پیشرویها و تکاملات مارکسیسم بعد از مارکس را نفی می‌کنند و از مارکسیسم یک تنوری بی‌آزار در چارچوب رفرم اجتماعی می‌سازند. برخی نیز علیرغم دفاع از برخی دستاوردهای سوسیالیسم و خدمات لنین و جایگاه تاریخی انقلاب اکتبر در روسیه، از درک تجربه انقلاب چین و آموزه‌های مائوتسه دون بویژه تنوری و پراتیک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا عاجزند. در نتیجه، بینش و آگاهی کمونیستی ضروری برای اینکه بتوانند انقلاب پرولتری را به پیروزی رسانند و در خدمت به پیشرفت انقلاب جهانی و ساختمان سوسیالیسم تدارم بخشند را در اختیار ندارند. این برنامه‌ها مسیر رهائی طبقه کارگر را ترسیم نمی‌کنند و نمی‌گویند که طبقه کارگر در هر کشور چگونه باید قدرت سیاسی را کسب کند و شالوده جامعه‌ای نوین را بریزد؛ به طبقه کارگر نمی‌گویند چگونه می‌توان خصلت سوسیالیستی جامعه نوین را حفظ کرد و مانع از رشد و غلبه بورژوازی نواخته در دولت و حزب و احیای سرمایه داری در کشور شد. این برنامه‌ها خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را درست ترسیم نمی‌کنند و به طبقه کارگر و توده‌ها نمی‌آموزند که آنان حق داوند علیه هر آنچه ارتجاعی است شورش کنند؛ حتی علیه عالیترین مقامات حزب و دولت هنگامی که برخلاف منافع توده‌ها حرکت می‌کنند. این

رفقا! اوضاع جامعه و جهان، وظیفه ایجاد حزب پرولتری را از هر زمان عاجلتر ساخته است. در دنیای پر آشوب و بی ثبات امپریالیستی، توفانهای عظیمی در راه است. استثمار و ستم و غارت بیداد می‌کند و مقاومت و مبارزه طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده گسترش می‌یابد. امواج نوین انقلابی در افق نمایان گشته است. پرولتاریای انقلابی در شرایطی به استقبال این اوضاع می‌رود که اگرچه از پایگاه سرخ سوسیالیستی خویش محروم است، اما سلاح آبدیده مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در دست دارد و کرله باری از تجارب گرانبهای انقلابی را بر دوش می‌کشد. طبقه ما مرفوق شده تا بر موج تشنه و بهران ناشی از شکست پرولتاریا در شوروی (در میانه دهه ۵۰ میلادی) و چین (در سال ۷۶ میلادی) بمیزان زیادی فائق آمده و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را از اتحاد احزاب و سازمانهای مائوئیست جهان تشکیل دهد. طبقه ما مرفوق شده در دو کشور پرو و نپال، جنگ درازمدت خلق را با هدف کسب قدرت سیاسی بر پا دارد. این دستاوردها، پشتوانه‌ای اساسی و منبع الهام مهمی برای ایجاد احزاب نوین طبقه کارگر در هر گوشه جهان و منجمله در ایران است.

جامعه ایران به گرداب تلاطمات سیاسی پا نهاده است. توده‌ها بی‌پایا می‌خیزند و با مقاومت و مبارزه خود، رژیم جمهوری اسلامی را به زیر سؤال می‌کشند؛ مساله قدرت سیاسی بیش از پیش به مرکز توجه عموم تبدیل شده است؛ در صحنه سیاسی پرچم‌های طبقاتی رنگارنگی برپاست و بازار وعده و عوامفریبی داغ است. در این اوضاع که هر نیروی طبقاتی برنامه و استراتژی خود را با حرارت تبلیغ می‌کند، طبقه کارگر بار دیگر با این سنوال روبروست که آیا یکبار دیگر نقش همدست طبقات غیر را بازی خواهد کرد و تجارب تلخ گذشته تکرار خواهد شد، یا اینبار راهی دگر را خواهد پیمود.

شک نیست که توده‌ها بیش از اینها به میدان خواهند آمد؛ نبردها خواهند کرد؛ و کشته‌ها خواهند داد. اینکه مبارزات مردم بار دیگر فروکش کرده و شکست بخورد، یا برعکس راه رهائی را هموار کند، عمدتاً وابسته به درجه آگاهی انقلابی کارگران و توده‌های خلق است. حتی اینکه خیزشها و مبارزات جاری مردم تا چه اندازه مصالح و اسکانات برای پیشروی‌های طبقه کارگر در

در راه تاسیسی حزب پیشاهنگ طبقه کارگر

نگاهی به تاریخچه

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دهه ۱۹۶۰ میلادی (مصادف با دهه ۱۳۴۰) آتش انقلابات رهنیبخش و مبارزات ضد امپریالیستی در چار گوشه جهان زبانه می کشید. خلق ویتنام، جنگ انقلابی الهامبخش و جسورانه ای را علیه بزرگترین قدرت نظامی دنیا یعنی امپریالیسم آمریکا به پیش می برد. در آمریکا، جنبش گسترده جوانان علیه جنگ تجاوزکارانه یانکی ها در ویتنام بر پا بود؛ و مبارزه توده های سیاه علیه ستم ملی و نژادی کل جامعه را به لرزه افکنده بود. در منطقه ناگزالیاری (هند) و در فیلیپین، توده های کارگر و دهقان تحت رهبری احزاب مانونیست، جنگ انقلابی را آغاز کرده بودند؛ در ترکیه یک جنبش نوین کمونیستی بر پایه آموزه های مانوتسه دون در حال پاگیری بود. یک خیزش انقلابی که نیروی اصلی آن را دانشجویان و زنان تشکیل می دادند در اروپا نضج می گرفت که در ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه به اوج خود رسید.

در همین دهه، چین سرخ به رهبری مانوتسه دون نقاب از چهره طبقه حاکمه شوروی برداشت و اعلام کرد که در آنجا بورژوازی نوین قدرت را غصب کرده و سرمایه داری احیاء شده است. چنین سوسیالیستی، طبقه کارگر جهانی و کمونیستهای انقلابی را به شورش علیه «سوسیالیسم» دروغین شوروی فراخواند. از سال ۱۹۶۵ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریاتی در چین برپا شد. این انقلاب عظیم توده ای علیه بورژواهای نوحاسته در حزب و دولت سوسیالیستی بود که می خواستند چین را به همان بیراهه ای بکشانند که شوروی به آن گام نهاد.

از بطن این تلاطمات تاریخی که سراسر جهان را در بر گرفته بود، یک نسل انقلابی جسور پا به میدان مبارزه گذاشت که به نسل دهه شصت معروف شد. انقلابیون جوانی که طی دهه ۱۳۴۰ به مبارزه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم و ارتجاعی شاه برخاستند، جزئی از همین نسل بودند. آنها خط سازشکارانه و پوسیده «ملیون» و «توده ای ها» را از سر راه کنار زدند و پرچم مبارزه ای سازش ناپذیر و انقلابی را علیه ارتجاع و امپریالیسم به اهتزاز درآوردند.

«سازمان انقلابیون کمونیست» در چنین

دورانی پا به عرصه وجود نهاد و بنیانگذاران و کادرهای اولیه آن از میان نسل دهه شصت برخاستند. آنها به سازماندهی جنبش دانشجویی خارج از کشور علیه رژیم شاه پرداختند و فعالانه در جنبشهای ضد امپریالیستی مانند جنبش جوانان در آمریکا و اروپا و جنبش سیاهان آمریکا شرکت جستند. آنها با جدیت مجادلاتی که میان کمونیستهای جهان به رهبری مانوتسه دون و رویزیونیست های شوروی در جریان بود را دنبال کردند؛ و به ماهیت رهنیبخش و انقلابی ساختمان سوسیالیسم در چین و ماهیت سترون و خفقان آور سرمایه داری دولتی در شوروی پی بردند. آنها بخشی از جنبش کمونیستی جوانی بودند که پایه های خود را بر مبارزات حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم خروشجفی و علیه بیراهه های سازش طبقاتی و مسالمت جویی استوار کرد. در آن دوره، انقلاب کوبا و مبارزه انقلابی چه گوارا بسیاری از نسل دهه شصت را مجذوب خود ساخت. بنیانگذاران «سازمان انقلابیون کمونیست» در مقابل این خط، استراتژی جنگ خلق مانوتسه دون را اتخاذ کردند. در سال ۱۳۴۹ «سازمان انقلابیون کمونیست» اعلام موجودیت کرد. این سازمان محصول امواجی بود که از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریاتی در چین برخاست و دنیا را به لرزه در آورد. «سازمان انقلابیون کمونیست» در برنامه خود، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مانوتسه دون را به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر، مشخص کرد.

در سال ۱۳۵۵ اتحادیه کمونیستهای ایران از وحدت «سازمان انقلابیون کمونیست» و «گروه پویا» که بخشی از بازماندگان «گروه فلسطین» بود بوجود آمد. بنیانگذاران «گروه پویا» نقش مشوری در رهبری جنبش دانشجویی داخل کشور بازی کرده بودند. آنها سپس کوشیدند با هدف آموزش جنگ چریکی و آمادگی سیاسی - نظامی به جنبش فلسطین بپیوندند. یکی از فعالیتهای «گروه پویا» اداره «رادیر میهن پرستان» بود که به افشاگری زنده و همه جانبه از خاندان اشرف پهلوی و وابستگی ایران به امپریالیسم می پرداخت و آگاهی انقلابی را به میان بخش بزرگی از جوانان کشور می برد.

«سازمان انقلابیون کمونیست» - و سپس اتحادیه کمونیستهای ایران - به عنوان یک نیروی کوچک اما مصمم و استوار بر اصول، موفق شد در مدتی کوتاه در خاک مساعد

احساس می کنند و به دنبال اهداف عالیتر و راه های پیروزمند می گردند؛ مبارزاتی که دریافتند جنبش مردم از دورنمای انقلابی بی بهره است و این خطر وجود دارد که سرنوشتش را دورنماهای دیگری رقم بزند. برنامه حزب کمونیست می کوشد یاریگر نسل گذشته کمونیستها و فعالین جنبش کارگری باشد که عقبگردهای جنبش کمونیستی در گذشته و تجارب منفی سنوالاتی گزنده را در ذهنشان ایجاد کرده است. این برنامه می کوشد انقلابیون و مبارزانی که سالهاست گرفتار خرده کاری و پراکنده کاری بوده و به سطح محدودی از مبارزه و چارچوب محدودی از تشکیلات قانع هستند را با رسالت تاریخی شان آشنا کند؛ به آنها نشان دهد که باید سطح توقع خود را بالا ببرند و بجای مبارزه صرفا اقتصادی و صنفی گرایانه و تلاش برای انجام برخی اصلاحات محدود و تدریجی در چارچوب نظام موجود، در راه یک انقلاب همه جانبه و ریشه ای که هم ضروری است و هم ممکن، گام بردارند. این برنامه می کوشد آگاهی و توانائی و شور و شوق نسل نوین انقلابی را با تجارب و کیفیات نسل گذشته و مهمتر از هر چیز با یک خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح در هم آمیزد و دو نسل را در راه انجام انقلاب متحد کند.

تجربه انقلابات و جنبشهای عظیم قرن بیستم گواه آنست که وقتی آگاهی انقلابی با توان و اشتیاق مبارزاتی کارگران و دیگر توده های ستمدیده در هم آمیزد، می توان قویترین دشمنان را از قدرت بزیر کشید و خارق العاده ترین تحولات را در اقتصاد و سیاست و فرهنگ جامعه به انجام رساند. ترکیب خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح و برنامه انقلابی با شورش توده ها، تئوری انقلابی یا مبارزه طبقاتی، معجزه ها می آفریند. طبقه کارگر با این ترکیب انفجاری می تواند جهان را از چنگال غاصباننش آزاد کند و از آن خود سازد.

رققا!

این برنامه می خواهد طی سالهائی که در پیش است زندگی میلیون ها نفر را رقم بزند؛ سرنوشت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه را در مسیری نوین ترسیم نماید؛ و بر تحولات بین المللی و پیشرفت انقلاب جهانی تاثیر بگذارد. بنابراین برخورد به این برنامه، بدون شک جدیت و دقت نظر هر پرولتر آگاه و هر مبارز انقلابی را طلب می کند. ما همه کمونیستهای انقلابی، زنان و مردان آگاه و جوانان مبارز را فرا می خوانیم که طرح برنامه حزب کمونیست را با نگاهی نقادانه مطالعه کنند، نظرات و سنوالات خود را فعالانه با ما در میان گذارند و درتدقیق و غنا بخشیدن بیشتر به این برنامه و در امر تاسیس حزب کمونیست سهم بگیرند. ■



مبارزان «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» (بوکان - ۱۳۵۸)

جنبش رو به رشد دانشجویی در خارج از کشور بذر آگاهی و تشکل کمونیستی را بیاشد و نه فقط یک جنبش گسترده دمکراتیک - ضد امپریالیستی را رهبری کند، بلکه در دل آن شمار کثیری روشنفکر کمونیست انقلابی پیرواند. اتحادیه، مسیر زندگی صدها زن و مرد را در کوره مبارزه طبقاتی تغییر داد و از آنان رهبران و کادرفهای ارزنده و فداکاری ساخت که طی سالهای بعد نقش موثری در پیشبرد انقلاب پرولتری ایفا کردند و بسیاری از آنها در جریان مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی و یا در زندان های رژیم جان باختند.

این سازمان با جدیت کوشید موضوعات تئوریک گرهي مقابل پای جنبش کمونیستی و انقلاب ایران را تشخیص دهد و به آنها پاسخ گوید. آثار گوناگونی که اتحادیه کمونیستها در بررسی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه، مساله دهقانی، آموزه های ماتو، سوسیال امپریالیسم و در نقد رویزیونیسم شوروی و حزب توده، تئوری ارتجاعی سه جهان، اکونومیسم، مشی چریکی و غیره منتشر کرد، در نضج آگاهی کمونیستی و اشاعه تئوری انقلابی در میان انقلابیون کمونیست داخل و خارج از کشور تاثیر گذاشت. پس از انقلاب، با پیوستن چندین گروه از کمونیستهای داخل کشور مانند «گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» و «رزم خونین»، صفوف اتحادیه گسترده تر شد. در مقطع ۵۷ - ۱۳۵۶ جامعه ایران به یک بحران انقلابی سراسری پا نهاد که سرعاً به یک اوضاع انقلابی تکامل یافت. این اوضاع عرصه های گسترده و متنوعی را برای فعالیت انقلابی گشود. جنبشهای کارگری، دهقانی، زنان، ملل ستمدیده، دانشجویان و دانش آموزان با سرعتی خیره کننده رشد یافت و ده ها هزار نیروی تازه نفس تحت پرچم سازمانها و گروه های کمونیستی متشکل شدند. کمونیستها تن به امواج انقلاب سپرده و پیگیرانه تلاش کردند عقب ماندگی های خود را جبران کنند و به مرتجعین و بورژواهای ضدانقلابی اجازه مهار و به کجراه کشاندن مبارزات توده ها را ندهند. آنها در این تلاش، پیچیدگی های انقلاب را آموختند؛ رهبری سیاسی را آموختند؛ اشکال گوناگون بسیج و متشکل کردن توده ها را آموختند؛ جنگیدن را آموختند. اتحادیه کمونیستهای ایران نیز به مثابه بخشی از جنبش کمونیستی با تمام قوا در انقلاب شرکت جست و کوشید در تمامی عرصه های مبارزاتی و در سطح سراسری وظایف خویش را پاسخ گوید. اتحادیه فعالیت در مبارزات کارگران و بیکاران و در کمیته ها و شوراهای سندیکاهای کارگری و

رفت و بر این حکم ماثوتسه دون تاکید نهاد که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» سرداران به این ضرورت و رسالت تاریخی پاسخ گفت که طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی اش یعنی کمونیستها باید پرچم مستقل خود را برافرازند و رهبری انقلاب را بدست بگیرند. سرداران اعلام کرد و بر این پایه عمل نمود که نباید یورش ارتجاع حاکم را بی جواب گذاشت و نباید نسل آتی پرولتاریا را از میراث انقلابی محروم کرد.

در جریان قیام آمل و ضرباتی که متعاقب آن ارتجاع حاکم بر اتحادیه کمونیستها وارد آورد، رهبری اصلی و بخش عمده کادرفهای سازمان از دست رفتند؛ و رفقانی که باقی ماندند با شرایطی نوین و مسائلی پیچیده روبرو شدند. دورانی بود که سرکوب خونین و پیگرد شبانه روزی رژیم از همیشه گسترده تر بود؛ روزهایی که یاران نیمه راه از صفوف ما کناره می گرفتند و به انقلاب پشت می کردند؛ روزهایی که روحیه مبارزاتی توده ها در بسیاری نقاط افت کرده بود و امکانات و منابع اکتفا سازمان بسیار محدود شده بود، روزهایی که پیش از هر زمان دیگر استقامت و روحیه انقلابی و سخت کوشی و فکر صحیح طلب می شد. در آن روزها، رفقای بازمانده سازمان در آبهای ناشناخته خلاف جریان شنا کردند. آنها هر خطری را به جان خریدند و گاه در تاریکی به جستجوی راه پرداختند، تا اتحادیه کمونیستها بتواند مرج سرکوب را از سر بگذراند و تلاشهای ارتجاع هار اسلامی برای ریشه کن کردن سازمان را عقیم بگذارد. آنها برای حفظ و بار آوردن نهالی که با خون یک نسل از بهترین فرزندان طبقه کارگر آبیاری شده بود تلاش کردند تا نسل آتی انقلابیون از آگاهی انقلابی و

مشخصاً در رهبری سندیکای پروژه ای آبادان و اتحادیه شوراهای کارگران گیلان نقش بازی کرد؛ «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان کردستان» را بوجود آورد، در جنگ عادلانه کردستان علیه رژیم جمهوری اسلامی شرکت جست و در برخی مناطق دیگر جنبش دهقانی برای کسب زمین را سازماندهی نمود و به حمایت از مبارزات دهقانان ترکمن صحرا و خلق عرب در خورستان پرداخت. اتحادیه با ایجاد تشکیلات «جمعیت زنان مبارز»، صدها زن انقلابی و آگاه را بسیج کرد و پرورش داد و به سهم خود جنبش رهانی زنان در ایران را به پیش راند. اتحادیه برای متشکل و متحد کردن جنبش دمکراتیک - ضد امپریالیستی جوانان، «سازمان توده انقلابی دانشجویان و دانش آموزان» (ستاد) را ایجاد کرد.

در مقطع ۱۳۶۰ که انقلاب مورد یورش قطعی و سراسری ارتجاع حاکم قرار گرفت، اتحادیه کمونیستهای ایران همه نیروهای جنبش کمونیستی را فراخواند که با درک این اوضاع خطیر، به رسالت خویش عمل نموده و توده ها را در نبرد مسلحانه برای دفاع از انقلاب و سرنگون کردن ارتجاع اسلامی تازه به قدرت رسیده رهبری کنند. اتحادیه منتظر نماند و نمی توانست بماند؛ بنابراین مبتکر حرکت مسلحانه سرداران شد. از اواخر تابستان ۱۳۶۰ اتحادیه بخشی از نیروهای خود را در جنگلهای اطراف آمل مستقر کرد و طی چند ماه درگیری و نبرد، ضربات سنگینی بر قوای مسلح رژیم وارد آورد. حرکت سرداران که سرانجام به قیام ۵ بهمن ۱۳۶۰ آمل انجامید، بر ذهنیت جامعه تاثیر گذاشت، دشمن را سراسیمه و هراسان کرد و امید و روحیه انقلابی را در بین مردم برانگیخت. حرکت سرداران به مصاف رژیم و انفعال



رفقای سربدار - پاییز ۱۳۶۰

تدقیق و تصحیح خط و استراتژی و فعالیتهای عملی سازمان رقم خورد. در این دوره، سازمان ما که بخش مهمی از نیروهایش در کردستان متمرکز بود فعالانه در مبارزات مهم جنبش سیاسی در آن خطه شرکت جست. در جریان این مبارزات، اتحادیه مشخصا جریان انحلال طلبی ایدئولوژیک و رفرمیسم به ظاهر «رادیکالی» که در قالب «حزب کمونیست ایران» متشکل شده بود را به نقد کشید. در دوره بازسازی ما کوشیدیم نظرگاه خود را از التقاطات گذشته پاک کنیم، پراتیک انقلابی را بر این مبنای نوین سازمان دهیم و تشکیلاتی که لازمه پیشبرد این پراتیک است را گام به گام بسازیم. ما زخمای ناشی از ضربات دشمن را بستیم و به تلاشهای خود برای ترمیم حلقه های شکسته پیوند با توده ها ادامه دادیم. طی این دوران طولانی و پر تلاش، دشوار و پر شور، اتحادیه کمونیستها توانست مبارزه ای پیگیرانه را علیه امواج انحلال طلبی و اکونومیسم و رفرمیسم به پیش برد؛ در صحنه ای که شاهد رشد گرایشات تنگ نظرانه ناسیونالیستی بود، خلاف جریان شنا کند و بر نگرش و عملکرد انترناسیونالیستی پرولتاری پای بگذرد. اتحادیه کمونیستها توانست پرچم کمونیسم انقلابی که با نام مارکس و لنین و ماتوتسه دون مشخص می شود را در برابر حملات پیاپی ضد کمونیستی و ریزبونیستی به اهتزاز درآورد. پیروند بازسازی، اتحادیه را آماده مقابله با کارزار بزرگ ضد کمونیستی کرد که پس از فروپاشی شوروی توسط قدرتهای امپریالیستی برافزاد. در پی این کارزار، همه نیروهای که سالها به دروغ خود را طرفدار کمونیسم می خواندند - نظیر توده ای ها و اکثریتی ها - مجبور شدند نقاب از چهره

در برابر جوخه اعدام جان باختند. اما رفقای بازمانده بر ادامه راه پافشاری کردند. در آن دوره سخت، سازمان ما که در نتیجه ضربات پی در پی ارتجاع اسلامی شدت ضعیف شده بود از انجام وظایف انترناسیونالیستی خود باز نماند. در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) اتحادیه کمونیستها همگام با دیگر احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - ماتونیست جهان به تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به مشابله گامی در جهت ایجاد انترناسیونال کمونیستی نوین، همت گماشت. وجود این تشکیلات نقشی تعیین کننده در حفظ اتحادیه کمونیستهای ایران بروی یک خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح بازی کرد و گنجینه ای از تجارب کمونیستهای جهان را در اختیار نسل جدید رهبران و کادرهای سازمان ما قرار داد.

در سال ۱۳۶۲ تلاش اتحادیه کمونیستهای ایران برای برپائی مجدد مبارزه مسلحانه علیه رژیم ناکام ماند و بار دیگر نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی موفق به دستگیری بسیاری از رهبران و اعضاء و هواداران سازمان و از هم پاشیدن تشکیلات آن شدند. وقوع این ضربه به سازمان ما نهب زد که مساله پیش پا، صرفا بازسازی تشکیلاتی نیست و به ترمیم سلسله مراتب و حلقه های ارتباطی با توده ها و سازماندهی مجدد فعالیت انقلابی محدود نمی شود. اتحادیه کمونیستها به یک بازسازی ایدئولوژیک - سیاسی کاملتر نیاز داشت. بدین ترتیب فصلی جدید در حیات اتحادیه گشوده شد و پیروسی ای پر فراز و نشیب آغاز شد. این پیروسی در اتاق های در بسته و دور از پراتیک مبارزاتی به پیش نرفت و با شرکت فعال اتحادیه در مبارزات سیاسی جاری، و مبارزات حاد درونی برای

تشکیلات کمونیستی محروم نماند. عزم انقلابی و پایداری بر اهداف و منافع طبقه کارگر و توده های خلق، چراغ راه رفقا بود. آنها همان کاری را کردند که به قول لنین باید فعالیت عمده کمونیستهای انقلابی در دوران شکست باشد: برافراشته نگاهداشتن پرچم نبرد کمونیستی و تشکیلات پرولتاری. مقاومت قهرمانانه تمامی مبارزان کمونیستی که در زیر شکنجه و در برابر جوخه اعدام پرچم طبقه کارگر را بر زمین نگذاشتند و با نثار خون خود بر ادامه راه پافشاری کردند، منبع الهام مهمی برای سازمان ما در آن دوره بود. آن دسته از رفقای سازمان که با آگاهی و اراده در سنگر زندان به نبرد ادامه دادند، در واقع بخشی از وظیفه بازسازی اتحادیه را بعده گرفتند. رزم آنها باعث شد که یارانشان در بیرون زندان مصمم تر، پیگیرتر و امیدوارانه تر مسئولیت بازسازی سازمان را به پیش برند.



پوسته روز جهانی زن - ۱۳۵۸

در بهار ۱۳۶۲ شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران برگزار شد. ضربات گسترده رژیم به سازمانهای کمونیستی و انقلابی و افت نسبی روحیه مبارزاتی در جامعه، به انحلال طلبی و ندامت در بین انقلابیون سابق دامن زده بود. برگزاری شورای چهارم به معنای برافراشته نگاهداشتن پرچم نبرد کمونیستی و تشکیلات پرولتاری و پس زدن موج انحلال طلبی بود. شورای چهارم بر جوهر انقلابی حرکت سربداران تاکید گذاشت و با روحیه شکست، مقابله کرد. در این شورا، مبارزه ای حاد و سرشار از روحیه انقلابی بر سر چگونگی ادامه مبارزه انقلابی صورت گرفت. پس از شورای چهارم عده ای دیگر از رهبران و کادرهای سازمان در دام نیروهای امنیتی رژیم گرفتار شدند و زیر شکنجه یا

برداشتند و به مداحی سرمایه داری غرب بپردازند. عده ای دیگر نام «کمونیسم» را کساکان حفظ کردند، اما آن را از هرگونه انقلابی گری تهی کرده و اصلاح طلب و سوسیال دموکرات شدند. در مقابل، اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران) بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و برنامه انقلاب پرولتری پافشاری کرد؛ و بر وظیفه مرکزی کمونیستهای ایران یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق جنگ درازمدت خلق با هدف استقرار جمهوری دموکراتیک خلق و گذر به یک جامعه سوسیالیستی، تاکید گذارد.

برای تاسیس یک حزب کمونیست واقعی خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح تعین کننده است

کلید تاسیس حزب، وحدت به دور یک خط ایدئولوژیک و سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و تدوین یک استراتژی سیاسی و برنامه انقلابی است؛ برنامه ای که تلفیق این خط با شرایط مشخص جامعه ایران باشد.

یک حزب کمونیست واقعی بدون داشتن یک بنیان مستحکم ایدئولوژیک نمی تواند بوجود آید. بدون اتحاد به حول ایدئولوژی کمونیستی، وحدت حزبی ناممکن است. ایدئولوژی کمونیستی برخلاف ایدئولوژیهای مذهبی، جامد و ایستا نیست. جنبش بین المللی کمونیستی در مواجهه با مسائل نوین انقلاب جهانی و در جریان حل آنها، ایدئولوژی و علم رهائیبخش خود را تا سطح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل داده است. کمونیستها تنها بر اساس این ایدئولوژی می توانند درک صحیحی از سوسیالیسم و دورنمای جامعه آینده داشته باشند؛ تنها بر این پایه می توانند مبارزه طبقاتی امروز را هدایت کنند و با عملی کردن استراتژی و تاکتیکهای صحیح راه پیشروی را هموار نمایند. بدون چنین زیربنای ایدئولوژیکی هیچ حزب کمونیستی نمی تواند برای مسائل پیچیده و بیشمار انقلاب، سیاست صحیح تعیین کند، نقشه صحیح بریزد و این سیاستها و نقشه ها را بسوی یک هدف واحد جهت دهد.

در گذشته - و مشخصاً در دوران انقلاب ۱۳۵۷ - جنبش کمونیستی ایران در برخورد به این مساله راه خطا رفته بود. نیروهای این جنبش، منجمله اتحادیه کمونیستها، بجای پرداختن به این سوال که شالوده وحدت ایدئولوژیک طبقه کارگر چیست، گرفتار گرایش ناسیونالیستی بودند. این گرایش بیش از هر جا در کم بها دادن به مسائل عمومی جنبش بین المللی کمونیستی تبارز می یافت.



رفقای سردار - پاییز ۱۳۶۰

در آن دوره، پیروزی رویزیونیستها در چین به سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) و احیای سرمایه داری در آن کشور باعث بحران و سردرگمی ایدئولوژیک در بین کمونیستهای سراسر جهان شده بود. بی توجهی به مسائل جنبش بین المللی کمونیستی و صرفاً «توجه» به مسائل انقلاب ایران، بازتابی از این سردرگمی ایدئولوژیک در بین نیروهای کمونیست بود. این مسائل حاد جنبش کمونیستی جهانی که ظاهراً با انقلاب ایران بی ارتباط بودند، بر نگرش تک تک سازمانهای جنبش کمونیستی در مورد راه انقلاب و استراتژی و تاکتیکهایشان تاثیر بلاواسطه می گذاشتند. در صفوف این سازمانها، انحلال طلبی ایدئولوژیک در حال رشد بود و به شکل نفی مراحل تکاملی مارکسیسم بخصوص مائوئیسم و آموزه های انقلاب چین و تزلزل در مقابل رویزیونیسم شوروی بروز می یافت. گروهی از نیروهای منتسب به چپ در مواجهه با این سوال که چرا چین شکست خورد و اصولاً طبقه کارگر می تواند به پیروزی برسد و این پیروزی را حفظ کند یا نه، به شکل آشکار یا خجالتی به پاسخ های «سهل و ساده» و دگما رویزیونیستی حزب کار آلبانی (به رهبری انور خوجه) رو کردند. عده ای نیز به اردوی رویزیونیسم روسی پناهنده شدند. در این میان، یک گرایش سانتیستی نسبت به آموزش های مائوتسه دون بر اتحادیه کمونیستهای ایران مسلط شد. بروز این گرایشات در جنبش کمونیستی ایران و نتایج آن، بار دیگر این حقیقت را به اثبات رساند که جنبش کمونیستی همیشه یک جنبش بین المللی بوده است؛ و اگر کمونیستهای یک کشور نتوانند مسائل عمومی جنبش بین المللی کمونیستی را بدرستی حل کنند در پیشبرد انقلاب خود

نیز دچار خطا و شکست می شوند. شکست انقلاب ایران، حل مسائل ایدئولوژیک پایه ای و ضرورت گسست کامل از سیر قهرانی که جنبش کمونیستی بدان دچار گشته بود را به مساله مرگ و زندگی تبدیل کرد. بخش بزرگی از نیروهای جنبش کمونیستی موفق به درک این مساله نشدند؛ در برابر بحران ایدئولوژیک کمر خم کردند و به بن بست رسیدند. اما اتحادیه کمونیستها راهی دیگر پیمود. آنچه راهگشا و پشتوانه ای گرانبها برای یک گسست حیاتی در سازمان ما شد، مبارزه مسلحانه ای بود که اتحادیه در سال ۱۳۶۰ تحت نام «سرداران» با هدف سرنگونی رژیم پهلوی به راه انداخت. بعلاوه، سازمان ما از پشتوانه قدرتمندی در جنبش بین المللی کمونیستی برخوردار شد. پیوستن اتحادیه به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) بیان یک جهش ایدئولوژیک و سیاسی بود که نقشی تعیین کننده در تداوم و تعمیق گسست اتحادیه از سانتیسم و التقاطات در تمامی جوانب خط ایدئولوژیک و سیاسی، مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک و مسائل تشکیلاتی، بازی کرد. پیوستن به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به ما کمک کرد که ریشه های بحران ایدئولوژیک حاکم بر جنبش کمونیستی را سریعتر و عمیقتر تشخیص دهیم و بفهمیم که چگونه می توان بر آن غلبه کرد. کلید رفع این بحران، مائوتسه دون بود. باید به آموزه های اساسی مائو متکی می شدیم و خدمات فنائپذیر وی بویژه تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و درسها و دستاوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین را عمیقاً درک می کردیم. طبقه کارگر جهانی فقط بدین طریق می توانست به جمع بندی

اتحادیه را قادر به بررسی نقاط قوت و ضعف جنبش مسلحانه کردستان و یادگیری از درسهای آن کرد. همزمان، در سطح بین المللی نیز مساله «راه انقلاب» در کشورهای مختلف از مسائل نظری و عملی مقابل پای کمونیستها بود. بحثها و مبارزات نظری و سیاسی «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و تجربه زنده جنگ خلق در پرر، نقش مهمی در بر طرف کردن التقاط اتحادیه در این زمینه بازی کرد. سالهای ۶۹ - ۱۳۶۷، دوره تثبیت قطعی مارکسیسم - لنینیسم - مانویسم در سازمان ما بود. در همین مقطع، بازمانده التقاطات گذشته در زمینه راه انقلاب را نیز از ذهن خود زدودیم و استراتژی «جنگ درازمدت خلق، محاصره شهرها از طریق دهات» را با صراحت جلو گذاشتیم.

در جریان پیشبرد فعالیتهایی که از همان سالها آغاز شد، درک مجموعه سازمان از جنگ خلق و چگونگی تدارک آن تعمیق یافت. ما با تضادها و پیچیدگی های این پروسه دست و پنجه نرم کردیم و بر توانایی های عملی و نظری خود افزودیم؛ در عرصه تشکیلاتی یک هسته رهبری کننده متمرکز حزبی، شبکه ای از انقلابیون حرفه ای و ساختاری را شکل دادیم که بتواند این خط و استراتژی مارکسیستی - لنینیستی - مانویستی را به عمل در آورد؛ و سرانجام اینکه این خط و استراتژی را در یک برنامه و اساسنامه حزبی فشرده کردیم. تلاش متمرکز و نقشه مندی که طی سالهای اخیر برای ارائه یک تحلیل صحیح و روشن و علمی از ساختار اقتصادی - سیاسی و تضادهای پایه ای جامعه ایران و مرحله انقلاب سازمان دادیم و آن را از طریق بررسی مجدد واقعیات جامعه و تغییرات مهم در زیربنای آن به انجام رساندیم، سهمی مهم در این روند داشت. ثمره همه این مبارزات طولانی و پرفراز و نشیب، دستیابی اتحادیه کمونیستهای ایران به دیدگاه و کیفیاتی بود که بتواند پیشقدم تاسیس حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در ایران شود. ■

مبارزه برای کسب قدرت سیاسی را به سیر خودبخودی امور و آینده ای نامعلوم حواله می داد نیز مرزبندی کرد. اما این مرزبندی به سطح ترسیم یک استراتژی صحیح برای انجام انقلاب دمکراتیک نوین در ایران ارتقاء نیافت. نتیجتاً درک «قیامی» از پروسه انقلاب و جستجوی «راه میان بر» و «پیروزی سریع»، مبارزه مسلحانه سریداران را رقم زد. شکست سریداران و تلاشهایی دیگری که اتحادیه کمونیستها در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۴ برای آغاز مجدد مبارزه مسلحانه به پیش برد و به ناکامی و ضربات جدید انجامید، این سوال را به شکل برجسته مطرح ساخت که جنگ انقلابی را چگونه باید تدارک دید که در نقطه خفه نشود، ادامه کاری داشته باشد و بسوی پیروزی راه بگشاید.

در تلاش نظری و عملی برای پاسخگویی به این سوال، گرایشات التقاطی موجود در خط ما بر سر راه انقلاب مشخص تر شد. این گرایشات به درجات مختلف، نه فقط در اتحادیه بلکه در کل جنبش کمونیستی ایران رواج داشت. از نظر بسیاری، «قیام ۵۷ نشان داد که راه انقلاب ایران، قیام شهری است.» این یک نتیجه گیری سطحی و محدود نگرانه بود که ماهیت طبقاتی نیروهانی که در نتیجه «قیام بهمن» به قدرت رسیدند را از نظر دور می داشت و ویژگیهای شرایط بین المللی به هنگام شکل گیری انقلاب ۵۷، وقایت دو بلوک غرب و شرق و نقش سازش پشت پرده امپریالیستها و ائتلاف خمینی را نادیده می گرفت. در این نوع نگرش، تجارب مهمی مانند جنگهای کردستان و ترکمن صحرا و جنبشهای دهقانی مختلف که پس از قیام بهمن در نقاط مختلف کشور براه افتاد اساساً جانی نداشت. در حالی که این تجارب نشان می داد توجه طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب باید به کجا معطوف شود و نزدیکترین متحدانش را در کجا بیابد. عدم تکیه به آموزشهای مانوتسه دون در مورد انقلاب در کشورهای تحت سلطه و عدم ارزیابی ماتریالیستی از نقاط قوت و ضعف استراتژیک خود و دشمن در ایران، مانع از تبیین یک استراتژی صحیح برای کسب قدرت سیاسی بود.

پروسه بازسازی سازمان برای ما، پروسه رها شدن از التقاطی بود که به شکل تلفیق «جنگ خلق در مناطق روستایی و قیام در شهرها» جان سختی می کرد. تجربه جنگهای عادلانه کردستان، که اتحادیه در سالهای ۵۹-۱۳۵۸ درگیرش بود، نقش مهمی در تبیین نظرات سازمان ما در مورد راه انقلاب داشت. حضور اتحادیه در این خطه طی دهه ۱۳۶۰ و آشنائی نزدیک با این تجربه،

صحیح علمی از شکست و عقبگرد انقلاب پرولتری در شوروی و چین دست یابد. کمونیستهای انقلابی فقط بدین طریق می توانستند در برابر هجوم انواع ایدئولوژیهای ارتجاعی مذهبی و غیر مذهبی که در میان توده ها اشاعه یافته بود، بایستند و بار دیگر به موضع تعرض برگردند. آنها نمی توانستند کمونیست انقلابی باقی بمانند مگر آنکه به پیشرفته ترین درک از کمونیسم و سوسیالیسم، جایگاه تعیین کننده آگاهی کمونیستی در مبارزه پرولتاریا، مفهوم انترناسیونالیسم و حزب و دولت پرولتری، نقش توده ها و جایگاه رهبری، مسلح می شدند.

یکی از نتایج مستقیم بحران ایدئولوژیک در صفوف کمونیستهای ایران این بود که در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ وظیفه رهبری طبقه کارگر و توده ها در امر سرنگونی قهرآمیز دولت ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی در خط سیاسی و عمل آنها کم رنگ شد. این انحراف سیاسی موجب شد که سازمانهای کمونیستی در مقابل جمهوری اسلامی غافلگیر و فلج شوند. اغلب این سازمانها رسالت خود را تا سطح تلاش برای سازماندهی مبارزات صنفی و اعتراضی توده ها و فشار آوردن بر جمهوری اسلامی تقلیل داده بودند. چشم انداز آغاز جنگ درازمدت خلق برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هدف برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و گذر به سوسیالیسم، در نقشه های سیاسی هیچ سازمان کمونیستی به چشم نمی خورد. بدتر آنکه غالباً این کواندیشی را عین فضیلت تلقی می کردند. حال آنکه هیچ نیروی بدون داشتن چشم انداز کسب قهرآمیز قدرت سیاسی و بدون یک استراتژی و نقشه روشن برای عملی کردن آن، نمی توانست و نمی تواند ادعا کند که پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر است. داشتن خط روشن در مورد قدرت سیاسی حاکم و پروسه کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر یک ضرورت خدشه ناپذیر است. بدون چنین خطی، هیچ حزبی نمی تواند مبارزات جاری را در خدمت تدارک و برپائی مبارزه مسلحانه علیه طبقات ارتجاعی بکار گیرد؛ و نتیجتاً دنباله رو وقایع گشته و نهایتاً به یک حزب رفومیستی تبدیل می شود.

متعاقب انقلاب ۵۷ چنین انحرافات دامن گیر اتحادیه کمونیستها نیز بود. شاخص خط راست روانه ای که طی سالهای ۵۹ - ۱۳۵۸ در اتحادیه غالب شده بود عبارت بود از تحلیل نادرست از ماهیت طبقاتی خمینی و دارودسته اش و اتخاذ سیاستهای دنباله روانه در برابر قدرت سیاسی. حرکت سریداران، گسست از این خط راست روانه بود و در این راه با تز «از اعتصاب تا قیام» که مساله

طرح برنامه حزب کمونیست

انقلاب جهانی و برنامه حداکثر

مقدمه

ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری بسر می‌بریم. اکثریت اهالی جهان که بار ستم و استثمار را بر دوش دارند خواهان تغییرات ریشه ای و واقعی در زندگی خویشند. واژگون کردن این دنیای طبقاتی و نابرابر و وارونه که به زور توپ و تفنگ طبقات استثمارگر سر پا ایستاده، در دستور روز تاریخ قرار دارد. در قرن بیستم، طبقه کارگر در بار قدرت سیاسی را کسب کرد و گام های بزرگی در راه ایجاد جهانی کاملاً متفاوت برداشت. طبقه ما جنگید، پیروز شد، ساختن جامعه سوسیالیستی را آغاز کرد و دهها سال در این مسیر ناشناخته و پر پیچ و خم به پیش رفت. انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین، برای نخستین بار گسستی در روند تاریخ بوجود آورد و برای همیشه مسیر جامعه بشری را تغییر داد.

روند تاریخ تا آن زمان اینگونه بود که یک اقلیت استثمارگر ثروتهای مادی، منابع تولیدی جامعه و کار توده ها را تحت کنترل خود داشت و با استفاده از قدرت سیاسی و نیروهای نظامی، مردم را سرکوب می‌کرد و نظم موجود را پا بر جا نگاه می‌داشت؛ اینگونه بود که هر زمان انقلابی می‌شد، باز هم یک اقلیت دیگر قدرت سیاسی را به چنگ می‌آورد و باز هم اقتصاد جامعه را به نفع خویش کنترل می‌کرد. اما با انقلاب سوسیالیستی، برای اولین بار طبقه ای قدرت سیاسی را در کف گرفت که نماینده تولیدکنندگان ثروتهای جامعه بود و نه نماینده سرمایه داران و ملاکان. برای اولین بار قدرت سیاسی برای محور تمایزات طبقاتی و اجتماعی و زودودن افکار خرافی و جاهلانه و خودپرستانه بکار گرفته شد. برای اولین بار اکثریت توده ها بر سرنوشت خویش حاکم شدند. این دوره از تاریخ از دید استثمارگران، مانند شبی بلند و تاریک و هولناک بود که هنوز با نفرت و وحشت از آن سخن می‌گویند.

بورژوازی از درون و بیرون با چنگ و دندان برای سرنگون کردن دولتهای سوسیالیستی مبارزه کرد و ابتدا در میانه دهه ۱۹۵۰ در اتحاد شوروی و سپس سال ۱۹۷۶ در چین، موفق به این کار شد. این دو شکست پرولتاریا نشان داد که سرمایه داری جهانی هنوز توان مادی و ایدئولوژیک زیادی را صاحب است.

اینک استثمارگران برای آنکه هرگونه امید به آینده ای متفاوت و رهانیبخش را در دل توده ها بکشند، به فروپاشی شوروی امپریالیستی در آغاز دهه ۱۹۹۰ اشاره می‌کنند. واقعیت آن است که دهها سال پیش از این، حاکمیت پرولتاریا در شوروی سقوط کرده و قدرت به دست یک طبقه بورژوازی نوین افتاده بود. همان دوره کمونیستهای جهان به رهبری مانوتسه دون این عقبگرد مهم را اعلام کردند و نشان دادند که شوروی به یک کشور سرمایه داری تبدیل شده است. فروپاشی شوروی

فقط ماهیت ارتجاعی و سرکوبگرانه آن را آشکارتر کرد. فروپاشی شوروی در واقع فروپاشی یک کشور سرمایه داری و محصول بحران عمیق نظام امپریالیستی بود. فروپاشی شوروی نشانه ورشکستگی ساختارهای اقتصادی و سیاسی سرمایه داری انحصاری دولتی در آن کشور بود. فروپاشی شوروی فقط نشانه این بود که شوروی سرمایه داری در رقابت با غرب سرمایه داری شکست خورده است.

امروز هیچ کشور سوسیالیستی در جهان وجود ندارد. این حقیقت تلخی است؛ اما باید در چارچوبی تاریخی به آن نگریست. در طول تاریخ هیچ طبقه انقلابی‌ای نتوانست با یک ضربت کار طبقات ارتجاعی را یکسره کند. مثلاً چند صد سال طول کشید تا بورژوازی نظام سرمایه داری را بطور قطع جایگزین نظام فئودالی کند. این مساله در مورد گذر از عصر بورژوازی به عصر کمونیسم جهانی بیش از پیش صدق می‌کند؛ چرا که هدف پرولتاریا - برخلاف بورژوازی - جایگزینی یک نظام طبقاتی با نظام طبقاتی دیگر نیست؛ بلکه محو کلیه تقسیم‌بندیهای طبقاتی است. انقلاب پرولتری از نظر کیفی با انقلابات نوع کهن متفاوت بوده و فرایندی پیچیده و طولانی است. هدف این انقلاب برداشتن بار سنگین هزاران سال جامعه طبقاتی از شانه نوع بشر است. چنین انقلابی بنا بر ماهیت خود نمی‌تواند بلاانقطاع و بدون شکست به پیش بتازد. ولی علیرغم شکستها، امروز ما به نقطه آغاز باز نگشته‌ایم. دستاوردهای عظیم و تجارب گرانبهراتی که در جریان ۱۵۰ سال نبرد طبقاتی و برقراری سوسیالیسم انباشته شده و در علم انقلاب پرولتری یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم فشرده شده است، سلاح شکست‌ناپذیر طبقه جهانی ما در پیشبرد انقلابات پرولتری آتی است.

پرولتاریای بین‌المللی مجهز به این شناخت انقلابی و با اتکاء به این دستاوردها و تجارب، دور نوینی از تلاشهای آگاهانه و سازمان یافته را برای کسب قدرت سیاسی آغاز کرده است. این را بیش از هر جا در حرکت احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مانوئیست کشورهای مختلف جهان می‌بینیم. برخی از این احزاب موفق به آغاز جنگ انقلابی برای کسب قدرت سیاسی و برقراری قدرت سرخ در تقاطعی از کشورشان شده‌اند؛ و برخی دیگر در تدارک آغاز چنین جنگی هستند. این نیروها در سطح بین‌المللی، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را ایجاد کرده‌اند. وظیفه این تشکیلات کمونیستی بین‌المللی، کمک به ایجاد احزاب کمونیست جدید و تقویت احزاب موجود است. هدف این تشکیلات، ایجاد یک «انترناسیونال کمونیستی نوین» متشکل از کلیه نیروهای مارکسیست - لنینیست - مانوئیست جهان است.

امروز طبقه کارگر ایران و حزب پیشاهنگ انقلابی آن باید مصمم تر از هر زمان دیگر وظیفه تاریخی خود که کسب قدرت سیاسی از طریق قهر است را بر دوش گیرد. تشکیل این حزب و ارائه برنامه آن گشایشی تعیین کننده در راه عملی کردن این وظیفه تاریخی است. برنامه ای که پیش رو دارید متکی بر تجربه انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم و بطور کلی تجربه نبرد طبقاتی پرولتاریا و مبارزات انقلابی خلقهای سراسر جهان منجمله در ایران است. این برنامه هدف دستیابی به دنیای کمونیستی را دنبال می‌کند که برای نخستین بار مارکس و

انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» خصوصیات آن را ترسیم کردند. این برنامه ادعاینامه طبقه ما علیه نظام ارتجاعی حاکم بر ایران و کل نظام سرمایه داری امپریالیستی است. این برنامه سلاحی است در دست همه کسانی که برای پیشبرد مبارزه تاریخی - جهانی طبقه کارگر و کسب پیروزی، یک خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح را جستجو می کنند. این برنامه، یک نقشه جنگی و فراخوان عمل است که نسل جدید مبارزان پرولتر را به قبول مسئولیت انجام انقلاب پرولتری در ایران و کمک به پیشروی انقلاب جهانی دعوت می کند.

انقلابات پرولتری و تکامل مارکسیسم، مسیری ناشناخته و پر پیچ و خم را طی کرده است. این مسیر در جریان رویارویی با طبقات استثمارگر حاکم، مبارزه علیه رویزیونیسم (گرایشات بورژوازی درون جنبش طبقه کارگر) و بر بستر خیزش های عظیم توده ای، تحت رهبری آموزگاران چوئن مارکس و لنین و ماتوتسه دون ترسیم شده است.

پیدایش مارکسیسم تجربه کمون پاریس

۱۵۰ سال پیش، مارکسیسم بر متن مقاومت و مبارزات کارگری در اروپا پا به عرصه حیات نهاد. شکل گیری طبقه کارگر، پایه عینی ظهور مارکسیسم بود. مارکس و رفیق همسنگرش انگلس، نگرش و روش ماتریالیستی دیالکتیکی را در بررسی تاریخ بشر بکار بستند و باعث انقلابی در تاریخ تفکر بشر شدند. تا آن زمان کلیه دیدگاه هائی که از شالوده جامعه بشری تبیین شده بود، وازونه بود. مارکس و انگلس برای اولین بار درکی حقیقی از این مساله ارائه دادند.

مارکس روشن کرد که انسانها در تولید و بازتولید نیازهای مادی زندگی، با یکدیگر وارد مناسبات اجتماعی معین و اساسی تر از همه، وارد مناسبات تولیدی معینی می شوند. در طول تاریخ، این مناسبات شکل های مختلف به خود گرفته است. اشکال این مناسبات وابسته به درجه رشد نیروهای مولده (یعنی ابزار تولید و دانش تولیدی انسان) در هر دوران تاریخی بوده است. جامعه بشری در دوران اولیه پیدایش خود بر اساس شکلی ابتدائی از تولید جمعی و تقسیم کاری که خصلت ستگرانه نداشت سازمان یافته بود و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در آن جایی نداشت. در مقطع معینی از تاریخ، به دنبال توسعه تولید و انباشت مازاد، بخشی از جامعه به دارنده ابزار تولید و تصاحب کننده آن مازاد تبدیل شد و نسبت به سایر بخشهای جامعه موقعیت برتر یافت. بدین ترتیب جامعه بشری به جامعه طبقاتی تبدیل شد. طبقات، گروه های مشخصی از انسانها هستند که عمدتاً توسط رابطه ای که با مالکیت بر ابزار تولید دارند از هم متمایز می شوند. برخی صاحب زمین کشاورزی، کارخانه، مواد خام و غیره هستند؛ و دیگران از مالکیت بر این ابزار تولید محروم هستند. بعلاوه، نقشی که هر گروه در فرایند تولید اجتماعی بازی می کند، یا بعبارت دیگر جایگاه آنان در تقسیم کار جامعه، و بالاخره سهمی که از ثروتهای تولید شده بدست می آورند نیز از معیارهای تمایز طبقات از یکدیگر است. این مناسبات در مجموع خود، مناسبات تولیدی را تشکیل میدهد. مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی، مناسبات میان طبقات است. این مناسبات تولیدی، زیربنای اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد. مارکس نشان داد که روینای جامعه، یعنی نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی، بر اساس این زیربنا ساخته می شود، مناسبات طبقاتی را بازتاب می دهد و از آن حفاظت می کند. روینای سیاسی و فرهنگی تحت کنترل طبقه ای قرار دارد که به لحاظ اقتصادی در جامعه مسلط است. مارکس و انگلس روشن کردند که بوجود آمدن تمایزات طبقاتی، سرچشمه بوجود آمدن کلیه اشکال ستم و استثمار در



کارل مارکس

جامعه بشری است.

مارکس گفت که در هر دورانی به نسبت رشد نیروهای مولده، مناسبات تولیدی موجود کهنه و ارتجاعی می شود و راه تکامل نیروهای مولده را سد می کند. بنابراین مناسبات کهنه باید عوض شده و جای خود را به مناسبات نوینی بدهد. او نشان داد که این تغییر تنها پس از سرنگونی قهر آمیز روینای سیاسی کهنه و جایگزین کردن آن با قدرت سیاسی و فرهنگ طبقه نوین حاصل می شود. یعنی طبقه ای که نماینده نیروهای مولده بالنده است با انجام انقلاب به طبقه حاکمه تبدیل می شود؛ و با اتکاء به قدرت خود مناسبات تولیدی نوینی را حاکم می کند. این همان دیکتاتوری طبقاتی است. مارکس و انگلس این حقیقت را جلو نهادند که جامعه طبقاتی در مقطع معینی از تاریخ تکامل جامعه بشری بوجود آمده و در مقطعی نیز از بین خواهد رفت. آنها با تجزیه و تحلیل علمی از سرمایه داری اعلام کردند که این نظام آخرین شکل از جامعه بشری است که در آن تمایزات

انقلاب است؛ اعلام اینست که دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری بسوی محور تمایزات طبقاتی بطور کلی است؛ بسوی محور کلیه مناسبات تولیدی است که شالوده آن تمایزات هستند؛ بسوی محور کلیه مناسبات اجتماعی است که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند؛ و در جهت دگرگون کردن کلیه ایده هائی است که از این مناسبات اجتماعی برمی خیزند.»

مارکس و انگلس تاکید کردند که اگرچه دنیا توسط بورژوازی به ملل گوناگون تقسیم شده، اما پرولتاریا برخلاف دیگر طبقات باید دیدگاهی انترناسیونالیستی داشته باشد. زیرا سرمایه داری یک نظام جهانی است و پرولتاریا نیز یک طبقه واحد بین المللی است و منافعش در ایجاد یک جهان کمونیستی است. بر پایه چنین دیدگاهی، مارکس و انگلس جریان ایجاد سازمان بین المللی کارگران کشورهای مختلف، یعنی «انترناسیونال اول» را رهبری کردند.



کارل مارکس و فریدریش انگلس

مارکس و انگلس توجه قابل ملاحظه ای به موضوع مبارزه مسلحانه و قانون قهر انقلابی در پیش بردن جامعه از یک مرحله تاریخی به مرحله بعد نمودند. مشخصا انگلس با تجزیه و تحلیل تسلیحات مدرن و تاکتیکها و استراتژی در جنگ مدرن، درسهای را برای خیزش مسلحانه طبقه کارگر علیه حاکمیت سرمایه؛ جمع بندی کرد. تجربه انقلابی پرولتاریا در «کمون پاریس» نظرات مارکس و انگلس را غنا بخشید و عمیقتر کرد. در ۱۸ مارس سال ۱۸۷۱ پرولتاریا و توده های انقلابی پاریس مسلحانه علیه سلطه ارتجاعی بورژوازی بپاخاستند. کمون پاریس اعلام حیات کرد. این اقدام که اولین آزمایش پرولتاریا برای سرنگون کردن بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا محسوب می شد، از ارزش تاریخی - جهانی برخوردار است. کارگران بطور مسلحانه قوای نظامی بورژوازی را در هم شکستند و قدرت اقتصادی و معنوی کلیسا را مورد حمله قرار دادند. آنها دستگاه پارلمانی بورژوازی را ملغی اعلام کردند و بجای آن ارگان قدرت توده ای را نهادند که هم قانونگذار بود و هم مجری قانون. کمون برای کارگران و مقامات دولتی دستمزدی برابر مقرر کرد. کمون کوشید تسلیح عمومی را جایگزین ارتش دائمی کند. اما عمر کمون کوتاه بود و بعد از دو ماه و نیم توسط ارتش بورژوازی به خون کشیده شد. مارکس و انگلس در جمع بندی از کمون چنین نتیجه گیری کردند که

طبقاتی و تخصیصات اجتماعی وجود دارد؛ و پرولتاریا با سرنگونی سرمایه داری و تغییر ریشه ای جامعه کلیه اشکال استثمار و ستم و کلیه تمایزات طبقاتی را محو خواهد کرد.

مارکس در اثر تاریخی خود «کاپیتال» راز استثمار و انباشت سرمایه را آشکار کرد. سرمایه داری نه تنها جامعه ای متکی بر تولید کالائی گسترده است، بلکه مشخصه آن عبارت از اینست که نیروی کار (توانائی کار کردن انسان) به کالا تبدیل شده است. ظاهر امر چنین است که کارگر و سرمایه دار با یکدیگر وارد مبادله ای برابر می شوند؛ اما مارکس با تحلیلی موشکافانه نشان داد که هر چند سرمایه دار نیروی کار کارگر را می خرد، اما کارگر در روند تولید، ارزشی به مراتب بیشتر از ارزش نیروی کار خود می آفریند. این ارزش اضافی توسط سرمایه دار تصاحب می شود و منبع سود وی را تشکیل می دهد. اینست جوهر استثمار کارگر توسط سرمایه دار. سرمایه دار این ارزش اضافه را برای شروع دور جدیدی از استثمار کارگر و انباشت سرمایه بیشتر مورد استفاده قرار می دهد. بطور خلاصه، تولید ارزش اضافه، نیروی محرکه حیاتی انباشت سرمایه داری است.

مارکس و انگلس خاطر نشان کردند که سرمایه داری برای نخستین بار نیروهای مولده را اجتماعی کرده است؛ و با رشد بی نظیر نیروهای مولده نه فقط برای اولین بار در تاریخ بشر امکان تامین نیازهای مادی همه اعضای جامعه بطور مکنفی و فزاینده، بلکه امکان رشد و تکامل آزاد و پرورش استعدادهای جسمی و فکری آنان نیز فراهم آمده است. اما فقط امکانش ایجاد شده است؛ زیرا مالکیت بر ابزار تولید و تصاحب ثروتهای تولید شده، کماکان خصوصی باقی مانده و مانع تحقق این امکان است. تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی، همان تضاد خصمانه ای است که سرچشمه چویشان انقلاب اجتماعی برای نابودی سرمایه داری و جایگزینی آن توسط کمونیسم است.

رسالت این انقلاب اجتماعی بر دوش طبقه کارگر است. سرمایه داری با آفریدن طبقه کارگر (یا پرولتاریا) در واقع گورکنان خود را آفریده است. طبقه کارگر اولین طبقه در تاریخ جامعه طبقاتی است که تولید را بر پایه محو هرگونه استثمار فرد از فرد سازمان خواهد داد. به همین خاطر طبقه کارگر آخرین طبقه تاریخ بشر نیز هست. زیرا با از بین رفتن جامعه طبقاتی، طبقه کارگر هم از بین می رود. تفاوت تاریخی پرولتاریا با طبقات دیگر در تاریخ بشر در همین جاست. طبقه کارگر مبدع رهائی کل نوع بشر است.

مارکس تاکید کرد که اگرچه کارگران باید بی وقفه مبارزه کنند و نگذارند که نظام سرمایه داری آنها را زیر چرخهای خود خرد کند، اما مبارزه آنها نباید به مطالبه بهبود شرایط کار و دستمزد تحت همین نظام محدود شود. کارگران باید منافع عالیتر طبقه خویش را تشخیص دهند و برای سرنگونی نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه کمونیستی نبرد کنند. مارکس تاکید کرد که طبقه کارگر بجای خواست یک روز مزد عادلانه باید شعار امحاء هرگونه کار مزدی را بر پرچم خود بنویسد. مارکس و انگلس مشخصا گرایشات بورژوائی در جنبش طبقه کارگر که هدف مبارزه را به افزایش دستمزد و مطالبات رفاهی محدود کرده و طبقه کارگر را به راه های مسالمت آمیز دعوت می نمودند، انشاء کردند. آنها در «مانیفست حزب کمونیست» استراتژی انقلابی طبقه کارگر را چنین تدوین کردند: کسب قدرت سیاسی به طریق قهرآمیز و برقراری دولت خویش که همانا دیکتاتوری پرولتاریا است. این راه انقلاب کمونیستی است؛ انقلابی که به گفته مارکس در مقاله «مبارزه طبقاتی در فرانسه»:

«فعلی ترین شکل گسستن رشته های پیوند با مناسبات مالکیتی است که میراث گذشته است؛ شکفتن آوری نیست که این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده هائی که میراث گذشته است به فعلی ترین شکل قطع وابسته کند... سوسیالیسم اعلام ادامه دار بودن



کمون پاریس - ۱۸۷۱

نقطه کلیه بخشهای اقتصادی یک کشور معین را کنترل می کنند بلکه قادرند اقتصاد تمامی کشورها و مناطق جهان را تحت نفوذ خود در آورند. لنین تاکید کرد که یک وجه مشخصه مهم امپریالیسم، صدور سرمایه است. با ظهور امپریالیسم، صدور کالا دیگر اساسی ترین فعالیت اقتصادی بین المللی سرمایه نبوده، بلکه صدور سرمایه به شکل سرمایه گذاری مستقیم یا بصورت وام و اشکال دیگر، جای آن را گرفته است. امپریالیسم بر رشد سرمایه داری در مستعمرات و نیمه مستعمرات افزوده و نظامات تولیدی ماقبل سرمایه داری را بصورت تابع در خود ادغام کرده است. اگرچه با تکامل سرمایه داری به امپریالیسم، سرمایه بیش از پیش بین المللی شده و بخشهای گوناگون جهان در یک روند انباشت سرمایه داری جهانی ادغام شده اند، اما سرمایه هویت ملی خود را حفظ کرده است. در عصر امپریالیسم، رقابت که یک خصیصه ذاتی سرمایه است از میان نرفته بلکه تشدید یافته و به شکل فشرده در کشاکش دولتهای امپریالیستی جلوه گر می شود. این رقابت در طول حیات امپریالیسم، دو بار شکل جنگ جهانی و مکررا شکل جنگ های منطقه ای به خود گرفته است.

بدون تحلیل از امپریالیسم تبیین استراتژی و تاکتیکهای صحیح برای انقلاب پرولتری ناممکن بود. لنین بر پایه این تحلیل، جهت گیریهای استراتژیک مهمی را برای انقلاب در کشورهای مختلف فرموله کرد. او تاکید کرد که جهان میان معدودی کشور امپریالیستی و شمار زیادی کشور تحت سلطه تقسیم شده و این یک مشخصه اساسی امپریالیسم است. وی خاطر نشان کرد که انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی بدون حمایت از مبارزات رهاشیکش در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم امکان ناپذیر است. چنین حمایتی، یک وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری است. لنین نشان داد که تحت امپریالیسم، پایه های انقلاب پرولتری جهانی گسترده تر شده و عصر امپریالیسم، عصر انقلابات پرولتری است. حتی در کشورهای عقب مانده ای که تحت سلطه امپریالیسم قرار دارند و مناسبات ماقبل سرمایه داری بطور گسترده در آنها وجود دارد، مبارزه انقلابی تحت رهبری پرولتاریا نه تنها می تواند به استقلال از امپریالیسم و ریشه کن کردن مناسبات ماقبل سرمایه داری نائل آید، بلکه می تواند به سوسیالیسم گذر کند. این انقلابات همراه با انقلابات سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری، دو مولفه انقلاب جهانی پرولتری را تشکیل می دهند.

بعلاوه لنین بر تغییر مهمی که ظهور امپریالیسم در ساختار طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته بوجود آورده بود انگشت گذاشت. او این نکته را آشکار ساخت که بورژوازی توانسته یک بخش کوچک از طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی را با استفاده از فوق سودهای حاصله از استثمار و غارت بین المللی بخرد و آن را به اشرافیت کارگری تبدیل کند. این کار به انشعاب در طبقه کارگر انجامیده است. این قشر ممتاز در بهترین حالت، مدافع سیاستهای رفهمیستی است. در مقابل، بخشهای تحتانی طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی، پایه اجتماعی انقلاب پرولتری و انترناسیونالیسم پرولتری را تشکیل می دهند.

قشر اشرافیت کارگری، پایه مادی بروز ریزینیسم در میان اکثریت احزاب سوسیال دمکرات متشکل در «انترناسیونال دوم» بود. وقتی که جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ آغاز شد، این احزاب به سود بورژوازی امپریالیستی کشور خود موضع گیری کردند و شعار «دفاع از سرزمین پدری» را جلو گذاشتند. آنها بجای تبلیغ اتحاد و رفاقت انترناسیونالیستی میان کارگران و توده های ستمدیده کشورهای درگیر جنگ، در صفوف طبقه کارگر جهانی تخم نفاق و دشمنی پاشیدند. همزمان این احزاب به انکار ماهیت واقعی دولت بنشابه ابزار سرکوب یک طبقه توسط طبقه دیگر پرداخته و سرنگونی قهرآمیز دولت

«پرولتاریا نمی تواند ماشین حاضر و آماده دولتی را دست نخورده نگهدارند بلکه باید آن را در هم شکنند و دستگاه و دیکتاتوری انقلابی خود را بوجود بیاورند.»
مارکس و انگلس خاطر نشان ساختند که کمون از پیروزی خود حداکثر استفاده را نکند؛ در سرکوب ضدانقلاب کوتاهی کرد؛ و موسسات بزرگ مالی از قبیل بانک فرانسه را تصاحب ننمود. علاوه بر آن، کمون با توده های دهقانی عقد اتحاد نبست و بنابراین از پشتیبانی آنها برخوردار نشد. با وجود اینکه کمون پاریس فقط ۷۲ روز دوام یافت ولی دستاوردهای درخشان آن در استقرار و دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا جاودانه باقی ماند.

لنینیسم

انقلاب اکتبر

دومین تلاش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی بسال ۱۹۱۷ در روسیه بوقوع پیوست. انقلاب اکتبر، دولت فئودال امپریالیستی را برانداخت. استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آغازگر مرحله ای نوین در تاریخ جنبش طبقه کارگر بین المللی بود. پرولتاریا تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست خود یعنی حزب بلشویک، توده ها را مسلح کرده و از طریق یک قیام مسلحانه توده ای، ارتش دائمی دولت روسیه را تار و مار کرد و پس از آن به مدت ۳ سال یک جنگ داخلی عظیم را علیه باقیمانده ارتش ارتجاع و ارتشهای مهاجم ۱۴ کشور امپریالیستی به پیش برد. در پروسه قیام و جنگ داخلی ارتش سرخ پرولتاریا شکل گرفت و رشد کرد. این انقلاب، خطوط اولیه استراتژی نظامی پرولتاریای انقلابی در کشورهای سرمایه داری را بدست داد.

ولادیمیر ایلیچ لنین در جریان رهبری جنبش انقلابی پرولتری در روسیه و مبارزه علیه ریزینیسم درون جنبش روسیه و جنبش بین المللی کمونیستی، مارکسیسم را به مرحله نوین تکامل داد.

در میان خدمات عدیده لنین، باید از تحلیل وی در مورد تکامل سرمایه داری به بالاترین و آخرین مرحله خود یعنی امپریالیسم نام برد. لنین نشان داد که سرمایه داری در مرحله امپریالیستی، در عین آنکه خصوصیات اساسی خود را حفظ کرده، اما نسبت به دوران اولیه خود خصائل ویژه ای یافته است. فرایند استثمار و انباشت سرمایه داری بیش از پیش بین المللی شده است و امپریالیسم به جای واحدهای کوچک سرمایه، با رشد و سلطه سرمایه انحصاری مشخص می شود. لنین خاطر نشان کرد که یکی دیگر از مشخصات امپریالیسم، بوجود آمدن سرمایه مالی از ادغام سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی است. بدین ترتیب واحدهای متمرکز عظیمی از سرمایه شکل گرفته اند که نه

خودبخودی و رابطه بین رهبری پیشاهنگ و توده ها استوار شد. تبیین این درک صحیح، بدون مبارزه علیه یک جریان بورژوا لیبرالی درون جنبش کارگری روسیه که لنین بر آن نام «اکونومیسم» نهاد، ناممکن بود. اکونومیسم با حرکت سیاسی نقشه مند طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی مخالفت می کرد و می کوشید جنبش طبقه را به سطح مبارزه برای بهبود معیشت کارگران تقلیل دهد. اکونومیستها ضرورت تئوری انقلابی و اهمیت مبارزه تشویک را نفی کرده و با ضرورت یک حزب پیشاهنگ برای انجام انقلاب پرولتری و خصلت انقلابی و نقش رهبری کننده آن مخالفت می کردند. لنین خاطر نشان ساخت: «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد.» او نشان داد که آگاهی برخاسته از مبارزات خودبخودی کارگران، آگاهی کمونیستی نیست. او تاکید کرد که طبقه کارگر نمی تواند و نباید توجه خود را صرفا یا عمدتا به مبارزات اقتصادی معطوف دارد؛ بلکه باید به مبارزه همه جانبه علیه نظام سرمایه داری برخیزد و علیه ستم هایی که بر کارگران و تمامی اقشار و طبقات مردم روا می شود بجنگد. باید به تمامی عرصه های جامعه بپردازد و یاد بگیرد که در هر مساله اجتماعی مهم و هر واقعه جهانی، منافع طبقاتی خویش را تشخیص دهد. فقط بدین طریق است که کارگران می توانند ماهیت نظام حاکم و طبقات استثمارگر را بشناسند؛ و توان رهبری و متحد کردن توده های ستمدیده را تحت پرچم انقلاب پرولتری بدست آورند. لنین تاکید کرد که شکل گیری آگاهی انقلابی طبقه کارگر و پیشبرد نبرد انقلابی توسط این طبقه، در غیاب یک حزب پیشاهنگ کمونیست ناممکن است. این حزب باید نماینده دیدگاه و منافع پرولتاریا باشد؛ دیدگاه کمونیستی را به درون مبارزه توده ها ببرد تا مبارزه خودبخودی آنها را به یک جنبش آگاهانه انقلابی ارتقاء دهد. لنین اصول تشکیلاتی چنین حزبی را نیز روشن کرد. حزب پیشاهنگ نه فقط از صفوف پرولتاریا بلکه از میان انقلابیون اقشار و طبقات دیگر نیز عضوگیری می کند؛ اما همگی اینها باید بر پایه دیدگاه کمونیستی و استراتژی و برنامه سیاسی مشترک متحد شوند؛ همگی باید زندگی خود را وقف آرمان رهائی پرولتاریا کنند. حزب باید تشکیلاتی منضبط و محکم باشد و یک استخوانبندی مخفی داشته باشد که بتواند در مقابل سرکوب دشمنان طبقاتی تاب آورده و ادامه کاری خود را در مبارزه انقلابی حفظ کند. پرولتاریا فقط زمانی که ستاد فرماندهی خود را داشته باشد می تواند پیچ و خم های مبارزه طبقاتی را طی کند، توده ها را وسیعا در مبارزه انقلابی برای نابودی دولت درگیر سازد و قدرت سیاسی را به کف آورد. بدون وجود چنین حزبی بشابه ستاد رهبری کننده طبقه کارگر روسیه، انقلاب اکتبر به سر نمی رسید.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ دنیا را تکان داد. کارگران و دهقانان در اتحاد نوبنیاد شوروی، صحنه سیاست را پر کردند. زنان در مقیاس عظیم به میدان آمدند و به حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیسابقه ای دست یافتند؛ آنها وسیعا درگیر سیاست و تولید شدند. ملل ستمدیده ای که قرن ها در روسیه تزاری که به زندان ملل مشهور بود به بند کشیده شده بودند، از حق تعیین سرنوشت برخوردار شدند. یک دولت چند ملیتی بر مبنای برابری ملت ها، اقلیت های ملی و زبان ها برپا شد. مایملک طبقات استثمارگر مصادره شد و دولت، مالکیت عمومی را بنیان نهاد. نخستین برنامه اقتصاد سوسیالیستی طراحی و به اجراء گذاشته شد. چرخ تولید بر مبنای برنامه ای آگاهانه برای رفع نیازهای جامعه به حرکت درآمد. لنین بلافاصله تشکیل انترناسیونال کمونیستی سوم (کمیترون) را اعلام داشت و ستاد مرکزی انقلاب جهانی پرولتری را با شرکت نمایندگان احزاب کمونیست انقلابی کشورهای مختلف بوجود آورد. دولت شوروی بر پایه دیدگاه و سیاست انترناسیونالیستی با جنبش های انقلابی و رهانبخش سراسر جهان ارتباط برقرار کرد و به آنها یاری رساند.



ولادیمیر ایلیچ لنین

بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کردند. در دوره جنگ جهانی اول، شرایط انقلابی در بسیاری کشورهای سرمایه داری ظاهر شده بود، لیکن غلبه ریزیونیسم بر احزاب انترناسیونال دوم موجب عقیم ماندن انقلاب در این کشورها شد. برخلاف این احزاب، حزب بلشویک روسیه سیاست شکست طلبی انقلابی را در پیش گرفت و شعار تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی را جلو گذاشت؛ و انقلاب روسیه را به پیروزی رساند. لنین گفت: «بدون مبارزه با اپونومیسم، مبارزه علیه امپریالیسم ناممکن است.» لنین مبارزه حادی را برای انشاء و طرد ریزیونیست های انترناسیونال دوم که در رأس آنها کارل کائوتسکی قرار داشت به پیش برد. این مبارزه نقش تعیین کننده ای در تشکیل «انترناسیونال کمونیستی سوم» بازی کرد.

در کوره حاد مبارزه طبقاتی، لنین درک مارکسیستی از ابزار تعیین کننده انقلاب پرولتری یعنی حزب پیشاهنگ را تکامل داد. حزب لنینی بر پایه درک صحیح از رابطه آگاهی کمونیستی و حرکت

این، تحولات عظیم سوسیالیستی اواخر دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۳۰ با ضعف های جدی رقم می خورد. بسیاری از این ضعفها مربوط به فقدان تجربه تاریخی قبلی و همچنین محاصره و تهدیدهای جدی امپریالیستها علیه شوروی بود؛ اما ارتکاب برخی اشتباهات سیاسی مهم از سوی حزب کمونیست شوروی به رهبری استالین، بر این ضعفها افزود. جمع بندی و درس آموزی از این اشتباهات به دوش کمونیست های چین تحت رهبری مائوتسه دون افتاد.

مائوئیسم

انقلاب چین

شلیک توبه های انقلاب اکتبر مارکسیسم - لنینیسم را برای انقلاب چین به ارمغان آورد. انقلاب پرولتری در چین، سه دهه بعد از انقلاب اکتبر روسیه به پیروزی رسید. انترناسیونال کمونیستی تحت رهبری لنین خطوط اولیه استراتژی انقلاب پرولتری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را روشن کرده بود. اما پیشبرد انقلاب در یک کشور نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیسم، پیچیدگی ها و تضادهای خود را داشت. مائوتسه دون رهبر حزب کمونیست چین از طریق بکار بست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم در شرایط مشخص کشور مرفق شد تنوری و استراتژی انقلاب پرولتری در چین را تدوین کند. مائو خاطر نشان کرد که علیرغم وجود مناسبات نیمه فئودالی، نیازی به یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک که به حاکمیت بورژوازی و استقرار سرمایه داری منجر شود، نیست و رهائی توده های خلق در گرو یک انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا است. این انقلاب، سلطه امپریالیسم را بر می چیند، نظام اجتماعی را دگرگون می کند، مناسبات اقتصادی و اجتماعی نیمه فئودالی را از میان بر می دارد و بدین طریق راه سوسیالیسم را می گشاید. مائو نشان داد که انقلاب پرولتری در این نوع کشورها، پروسه ای واحد است که دو مرحله دارد. مرحله نخست (مرحله انقلاب دمکراتیک نوین) با مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک مشخص می شود. انقلاب با تحقق این مرحله بلافاصله به مرحله سوسیالیستی گذر می کند. برای پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین، تشکیل یک جبهه واحد گسترده از تمامی طبقات و اقشاری که می توانند علیه امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک متحد شوند، امری ضروری است. ستون فقرات این جبهه را اتحاد کارگران و دهقانان (عمدتا دهقانان فقیر و بی زمین) تشکیل می دهند. جبهه متحد خلق و کل مبارزات انقلابی باید توسط پرولتاریا و حزبی رهبری شود.

مائوتسه دون در جریان رهبری جنگ انقلابی در چین، آموزه ها و استراتژی نظامی انقلاب پرولتری را بطور همه جانبه و کیفی تکامل داد. او یکی از حقایق روزمره جامعه طبقاتی را در جمله ای قدرتمند و فراموش ناشدنی چنین جمع بندی کرد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید».

وی بر اساس پراتیک پیروزمند انقلاب چین، خطوط عمومی استراتژی انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را ترسیم کرد. این استراتژی، جنگ درازمدت خلق نام گرفت. بر مبنای این استراتژی، پرولتاریا در این کشورها می تواند جنگ انقلابی را با اتکا، به توده ها و با هدف کسب سراسری قدرت سیاسی، از نقطه ای آغاز کند و آن را گسترش بخشد. مائو خاطر نشان کرد که زمینه عینی اتخاذ استراتژی جنگ درازمدت خلق، اوضاع انقلابی است که عموماً در این نوع کشورها وجود دارد. این اوضاع نتیجه سلطه امپریالیسم و فقر و سرکوب شدیدی است که مرتباً بخش های وسیعی از اهالی را در حالت شورش نگاه می دارد. بعلاوه، طبقات حاکمه کشور معمولاً دچار تفرقه و درگیری های جدی درونی بوده و فاقد یک پایگاه اجتماعی قوی هستند. وجود مناسبات ماقبل سرمایه داری و نیروهای مولده



انقلاب اکتبر روسیه - ۱۹۱۷

به دنبال مرگ لنین، مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی مهمی توسط استالین علیه تروتسکیست ها و دیگر کسانی که ادعا می کردند سطح نازل نیروهای مولده در اتحاد شوروی، وجود جمعیت گسترده دهقانی و افراد بین المللی این کشور ساختمان سوسیالیسم را ناممکن می کند، به پیش برده شد. در عمل ده ها میلیون کارگر و دهقان فقیر به ریشه کن کردن نظام سرمایه داری کهن پرداخته و گام های عظیمی در کلکتیویزه کردن کشاورزی و آفریدن نظام اقتصاد نوینی که عاری از استثمار باشد برداشتند. این پیروزیها نفوذ مارکسیسم - لنینیسم را وسیعاً گسترش داد و بر اعتبار شوروی در سطح جهان افزود. با وجود



لنین و ژوزف استالین

عقب مانده، اعوجاج و ناموزونی اقتصادی و معضلات دولت در اعمال کنترل بر مناطق روستائی دور افتاده، شرایط مساعدی را برای آغاز و تداوم و گسترش جنگ انقلابی ایجاد می کند. ارتش خلق تحت رهبری حزب کمونیست می تواند با اتخاذ استراتژی و تاکتیک های صحیح از یک نیروی کوچک و ضعیف به نیروی قوی و گسترده تبدیل شود؛ از جنگ چریکی محدود در مناطق روستائی آغاز کند و بتدریج عملیاتش را بسط دهد؛ و مناطق پایگاهی را بعشایه منبع حمایت اقتصادی و سیاسی و نظامی جنگ برپا دارد؛ در این مناطق اشکال جنینی قدرت سیاسی نوین را برقرار کند و انقلاب ارضی را برای درهم شکستن مناسبات تولیدی کهنه به پیش برد. ارتش خلق طی دورانی طولانی با گسترش مناطق، شهرها را از طریق روستاها محاصره می کند و شرایط را برای برپائی قیام در شهرها و در هم شکستن کامل دولت ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی مهیا می سازد. اصول پایه ای جنگ خلق، برای انقلابیون کمونیست در همه کشورهای جهان اعتبار جهانشمول دارد. این اصول بدین قرارند: در جنگ، انسان تعیین کننده است نه اسلحه. جنگ انقلابی، جنگ توده هاست. دشمن به شیوه خود می جنگد و ما به شیوه خود می جنگیم. حزب کمونیست باید بر تفنگ حکم براند و هرگز نباید اجازه داد که تفنگ بر حزب مسلط شود. این تئوری ها حاصل ده ها سال رهبری جنگ انقلابی توسط مانوتسه دون و جمع بندی دیالکتیکی وی از هزاران نبرد است.

ماتو در جریان سازماندهی انقلاب پرولتری، درک از حزب پیشاهنگ طبقه کارگر را نیز در جوانی گوناگون تکامل داد. یکی از مهمترین این تکاملات، مقوله «مبارزه دو خط» در حزب کمونیست است. ماتو با درکهای رایج مبنی بر «یکدست» بودن حزب کمونیست مرزبندی کرد و تاکید نمود که تضاد و مبارزه میان ایده های صحیح و ناصحیح مداوما در حزب جریان دارد و باید چنین باشد. این مبارزه در مقاطعی، به سطح مبارزه میان خط مارکسیستی و خط رویزیونیستی جهش می کند. این تضاد و مبارزه در حزب انعکاسی از تضاد میان طبقات؛ و تضاد میان نو و کهنه در جامعه است. هرگاه بینش های طبقاتی غیر پرولتری در حزب دست بالا را بیابند، خصلت پرولتری حزب عوض میشود. ماتو تاکید کرد که از درون مبارزه دو خط میان صحیح و غلط است که حزب باید تکامل یابد و مرتباً انقلابی تر شود؛ و یقیناً بدون مبارزه علیه ایده های نادرست بر حیات حزب بعشایه پیشاهنگ پرولتاریا نقطه پایان گذارده خواهد شد.

پیروزی انقلاب چین در اکتبر ۱۹۴۹ نقش مهمی در ضربه زدن به نظام امپریالیستی و گشودن افق های نوین به روی خلقهای جهان بازی کرد. یک جمعیت چند صد میلیونی تحت رهبری کمونیست ها بپاخاست و با سرنگون کردن نظام نیمه مستعمره - نیمه فئودال، بساط استثمار را برچید و مصائب جامعه کهن نظیر بیکاری و گرسنگی و فحشاء و اعتیاد که قرن ها بر شانه توده ها سنگینی می کرد را طی دو سه سال ریشه کن کرد. بردگان مزدی و رعایا به سروان جامعه تبدیل شدند. انقلاب ارضی، میلیون ها دهقان را از یوغ فئودالیسم رها ساخت. مناسبات دیرینه پدسالارانه و مردسالارانه زیر ضرب رفت و قوانین نوین مبنی بر برابری زن و مرد در عرصه های مختلف به تصویب رسید. فرهنگ نوین و ضد خرافی شکوفا شد. جنبش های تعاونی و کلکتیو در روستاها برپا افتاد. توده ها با نیروی لایزال خود کوه ها را صاف و رودخانه ها را مهار کردند تا راه ساختمان سوسیالیسم را هموار کنند.

ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا

به قدرت رسیدن رویزیونیست ها به رهبری خروشچف در شوروی و احیای سرمایه داری در آن کشور، اولین شکست بزرگ پرولتاریا بود. سرطان رویزیونیسم از سالها قبل در حزب کمونیست شوروی ریشه دوانده



مانوتسه دون

بود. اما مرگ استالین و سپس قبضه شدن قدرت سیاسی توسط رویزیونیست ها به سال ۱۹۵۶ تیر خلاص را بر این حزب زد. رویزیونیست های خروشچفی در صحنه داخلی، دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کرده و دیکتاتوری بورژوازی را برقرار کردند، سود را در فرماندهی اقتصاد قرار دادند و بسرعت سرمایه داری را در شوروی احیاء کردند. آنها در صحنه بین المللی، تحت عنوان «حفظ صلح جهانی» و به بهانه اینکه «امپریالیستها به بمب اتمی دست یافته اند و دیگر نمی توان علیه آنها دست به انقلاب مسلحانه زد» پرولتاریا و خلقهای جهان را به «مبارزه مسالمت آمیز» با امپریالیسم و ارتجاع فراخواندند. رویزیونیست های خروشچفی با سه تئوری «مسالمت آمیز» (همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز، گذار مسالمت آمیز) و دو تئوری «تمام خلقی» (حزب تمام خلقی و دولت تمام خلقی) سازش طبقاتی را موعظه کردند.



انقلاب چین - ۱۹۴۹

صنعت و کشاورزی این نتیجه گیری نادرست را کرده بود که «در اتحاد شوروی طبقات متضاد دیگر وجود ندارد» و جامعه شوروی دیگر «از تصادمات طبقاتی رهانی یافته است». استالین بر این اساس، خطر سرنگونی دولت پرولتاریا را فقط از سوی تهاجمات و توطئه های امپریالیستی و یا از جانب عناصر بورژوازی کهن می دید. حال آنکه در جامعه سوسیالیستی خطر احياء سرمایه داری عمدتاً از سوی نیروهای بورژوازی نوین است که در چارچوب خود جامعه سوسیالیستی رشد کرده و در حزب کمونیست و ساختارهای دولتی لانه می کنند. به همین دلیل استالین ضرورت دست زدن به انقلاب مداوم تحت سوسیالیسم از طریق بسیج توده ها را نمی دید؛ و ضرورت پیشبرد تحولات انقلابی مداوم در روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه و از همه مهمتر در خود حزب کمونیست و ساختارهای دولتی را از نظر دور می داشت. از طرف دیگر، بر پایه همین تحلیل نادرست از خصلت جامعه سوسیالیستی، وی تضادهایی که به ناگزیر در میان خلق به ظهور می رسد را به حساب نفوذ «بورژوازی سرنگون شده و عوامل خارجی» گذارده و صف میان خلق و دشمنان را مخدوش می کرد. مائوتسه دون، اشتباهات استالین را ناشی از تجربه محدود پرولتاریا در ساختمان سوسیالیسم و نیز آغشته بودن تفکر وی به ماتریالیسم مکانیکی دانست. این اشتباهات باعث تضعیف پرولتاریا در مبارزه اش علیه بورژوازی نوحاسته در شوروی شد و زمینه مساعدی را برای تقویت و گسترش رویزیونیسم ایجاد کرد.

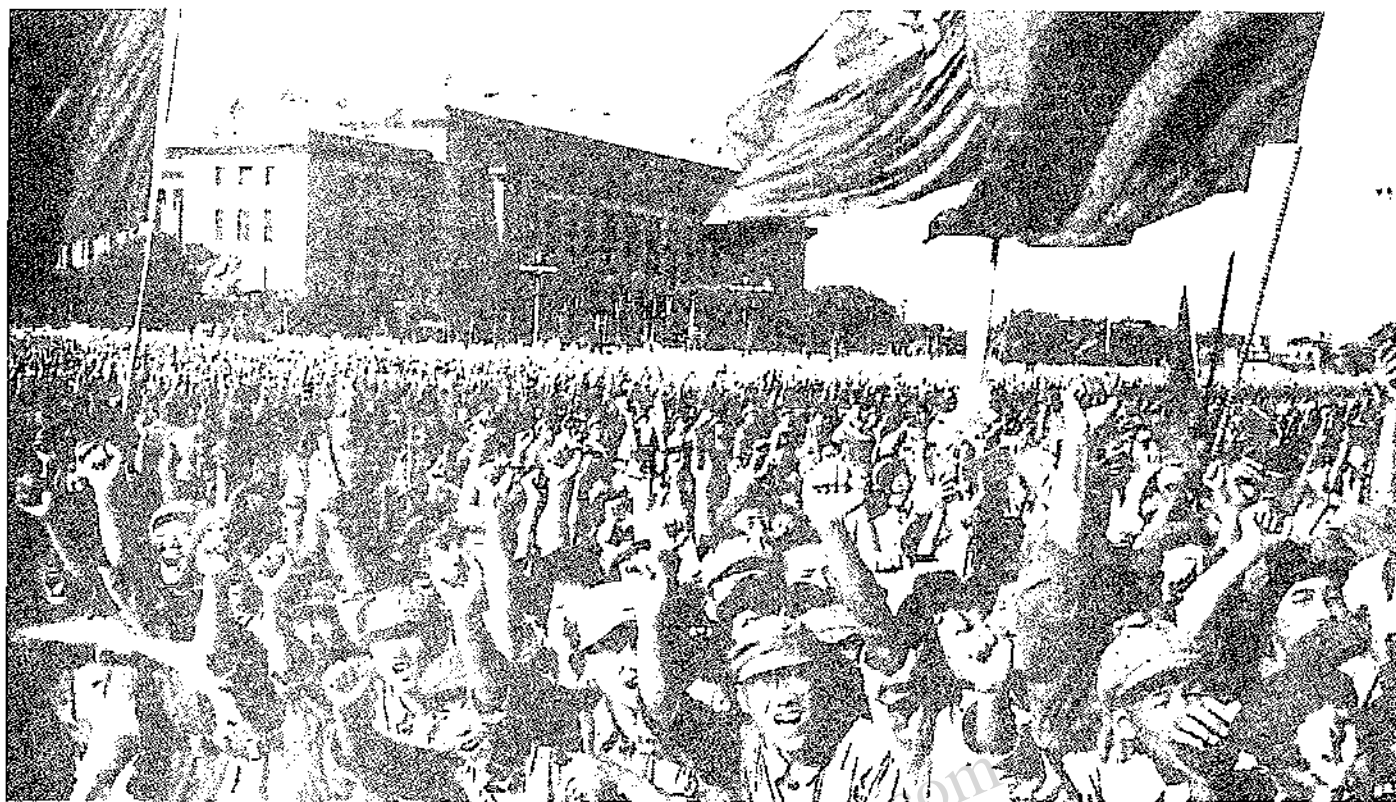
مائو بر پایه بررسی خصلت جامعه سوسیالیستی و جمع بندی از تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین، مسائل استراتژیک زیر را روشن و سیستماتیزه نمود: پس از سرنگونی طبقات حاکمه کهن و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، پس از تبدیل مالکیت ابزار تولید از مالکیت خصوصی طبقه بورژوا به مالکیت عمومی دولت پرولتری و تبدیل سرمایه های کوچک و مالکیت های فردی به مالکیت اجتماعی دولتی یا مالکیت گروه های کلکتیو، هنوز نابرابری های مهمی در میان اقشار مردم در جامعه باقی می ماند. این نابرابری ها به شکل تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی بروز می یابد. مائو خاطر نشان کرد سوسیالیسم یک پدیده متضاد است که هم بقایای سرمایه داری و هم جوانه های کمونیسم را در خود دارد. جامعه سوسیالیستی، جهش بزرگی به پیش است که در آن نیروی کار دیگر خرید و فروش نمی شود و تحت سلطه نیروی طبقاتی بیگانه و متخاصم نیست. مناسبات سوسیالیستی به تولید و بازتولید شرایط استثمار کارگران خدمت نمی کند. اما در این جامعه کماکان نابرابری ها و تمایزات مهمی بین بخشهای مختلف وجود دارد. مهمترین این تضادها میان کار ییدی و فکری، شهر و روستا، و زن و مرد است که با ادامه حیات جوانی از مناسبات اقتصادی بورژوائی نظیر تفاوت دستمزدها و مبادله کالائی همراه است. کلیه این نابرابری ها که از گذشته بجای مانده، «حق بورژوائی» خوانده می شوند. همه اینها زمینه مادی رشد بورژوازی نوین در بطن جامعه سوسیالیستی و درون چارچوبه مالکیت سوسیالیستی است. مائو تاکید کرد که سوسیالیسم پایان راه نیست و طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم موجود است. در سوسیالیسم با برقراری قدرت سیاسی طبقه کارگر، تناسب قوای طبقاتی و شرایط مبارزه طبقاتی تغییر کرده و پرولتاریا می تواند با اتکاء به قدرت خود زمینه های بروز تخاصم اجتماعی را محدود کند. اما سوسیالیسم به دلیل خصلت متضادش دو راه پیش رو دارد: تکامل و پیشروی با هدف برقراری کمونیسم در جهان؛ یا عقبگرد بسوی سرمایه داری.

مائوتسه دون برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری موفق به تبیین یک تفکر علمی و جامع از اقتصاد سیاسی سوسیالیستی شد. او در عین آموختن از جوانب مثبت ساختمان سوسیالیسم در شوروی از

این واقعه ای تکان دهنده برای جنبش بین المللی کمونیستی محسوب می شد. مائوتسه دون در پیشاپیش کمونیست های انقلابی جهان به افشای ماهیت حکام نوین شوروی و واقعیت احياء سرمایه داری در آن کشور پرداخت. این یکی از مبارزات سترگ و پیچیده در سطح جنبش کمونیستی بود. اما بزرگترین خدمت مائو به جنبش طبقه کارگر جهانی، تحلیل از مسائل نوظهوری که در مقابل جامعه سوسیالیستی سربلند میکنند و ارائه راه حل تئوریک و عملی در مورد جلوگیری از احياء سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی بود.

در دهه ۱۹۵۰ مائوتسه دون، علاوه بر به قدرت رسیدن رویزیونیست ها در شوروی، با سربلند کردن نیروهای مشابهی در خود حزب کمونیست چین روبرو شد. درون حزب کمونیست چین مبارزه ای حاد بر سر جهت گیری جامعه و چگونگی تکامل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن در گرفت. کمونیستهای انقلابی چین در کنار خود بورژوا دمسکرات هائی را یافتند که خواهان ترمز زدن بر روند تحولات سوسیالیستی بودند. اینان مخالف ادامه دگرگونی انقلابی در مناسبات تولیدی و تقویت و توسعه اشکال مالکیت سوسیالیستی و جمعی بوده و این کار را «زیاده روی» می دانستند. رهروان سرمایه داری در عرصه سیاست و فرهنگ و آموزش نیز در جهت تضعیف حاکمیت پرولتاریا حرکت می کردند و دیدگاه ها، ارزشها و مظاهر طبقات استثمارگر را اشاعه می دادند. این دو واقعه، مائوتسه دون را به بررسی و جمع بندی عمیق از خصلت جامعه سوسیالیستی و تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی واداشت. مائو با این سئوالات روبرو شد که چگونه بورژوازی از خاک جامعه سوسیالیستی سر بلند می کند و با اتکاء به چه تضادها و عواملی مرتباً بازتولید می شود؟ چگونه رهبران سابقا کمونیست در میانه راه می ایستند و به بورژوازی نوین تبدیل می شوند؟ چرا در شوروی مقاومت جدی در برابر رویزیونیست های خروشچنی صورت نگرفت؟ چگونه می توان از انحطاط جامعه سوسیالیستی و فاسد شدن حزب و دولت انقلابی جلوگیری کرد؟

مائو در مقابل حملات کینه توزانه و رویزیونیستی خروشچف از خدمات استالین دفاع کرد. اما او برای تحلیل از مسائل جامعه سوسیالیستی و پاسخگویی به سئوالات فوق باید از اشکالات مهمی که در دیدگاه و عملکرد استالین موجود بود جمع بندی کرده و با آنها مرزبندی می نمود. استالین از برقراری مالکیت دولتی سوسیالیستی بر



انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی - چین

مانو درک مارکسیستی از خصلت گذاری و متضاد جامعه سوسیالیستی و مناسبات طبقاتی درون آن را به روشنی تبیین کرد و تاکید نمود که پیشبرد ساختمان سوسیالیسم و جلوگیری از احیای سرمایه داری، تنها بر متن تکامل آگاهانه مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب اسکان پذیر است. او این دیدگاه و روش را در چین سوسیالیستی بکار بست و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را علیه بورژوازی نواخته که در حزب و دولت پرولتری لانه کرده بود، رهبری نمود. در دهه ۱۹۶۰ ریزشونیست‌ها موفق شده بودند در حزب کمونیست و دولت، در مدیریت برخی کارخانجات و کلکتیوهای روستائی و موسسات آموزشی و مجامع فرهنگی و هنری، جای پای خود را محکم کنند. اجرای سیاست های بورژوائی در حیطه هائی که ریزشونیست ها در آنجا قدرت داشتند باعث حادث شدن تضادهای اجتماعی شده بود. اعمال مقررات مستبدانه در برخی کارخانه ها، نارضاییتی کارگران از مدیران را برانگیخته بود. رهروان سرمایه داری می کوشیدند زنان را در سیاست و تولید، تابع و درجه دوم نگهدارند و راه را بر وهائی همه جانبه و کامل آنان ببندند. دیدگاه های محافظه کارانه و انضباط خشک و بوروکراتیک در راس موسسات آموزشی، جوانان را بشدت در سنگنه گذاشته بود و آزار می داد. مانوتسه دون با اتکاء به نارضاییتی و جوشش توده ها، فراخوان «بسیاران مقرهای» بورژوازی در حزب و دولت سوسیالیستی را صادر کرد. به قول مانو «انقلاب فوئنگی، شکل و شیوه ای نوین برای برانگیختن توده های وسیع بود تا جوانب تاریک ما را بطور آشکار و همه جانبه و از پایین افشاء کنند.»

در انقلاب فرهنگی میلیونها نفر تحت رهبری مرکز انقلابی در حزب کمونیست چین بپا خاستند و جامعه سوسیالیستی را انقلابیتر کردند. با این انقلاب، تحولات اجتماعی و اقتصادی و فکری عمیقی بوجود آمد. توده های عظیم کارگران و دیگر انقلابیون در جریان این

بسیاری درک های نادرست غالب در میان کمونیستهای آن کشور گسست کرد. مانو مشخصا با این درک شوروی ها که سوسیالیسم را با برقراری مالکیت عمرمی و دستیابی به سطح معینی از رشد نیروهای مولده مساوی قرار می دادند مرزبندی نمود. او تاکید کرد که شکل مالکیت دولتی می تواند نقابی بر مناسبات بورژوائی بکشد؛ سوسیالیستی بودن یا نبودن اقتصاد را باید با این محک سنجید که آیا در جهت محدوده کردن تمایزات و نابرابری ها حرکت می کند یا در جهت حفظ و ازدیاد آنها.

مانوتسه دون در تحلیل راهگشای خود از مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم روشن کرد که بورژوازی نوین، مرکز سیاسی خود را درون خود حزب کمونیست می سازد. مانو اعلام کرد: «شما دارید انقلاب سوسیالیستی می کنید ولی هنوز نمی دانید که بورژوازی کجاست. بورژوازی درست در حزب کمونیست است - همین صاحب منصبائی که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند» آن بخش از رهبران حزب و دولت که استراتژی و سیاست و هدف انقلاب پرولتری و برقراری کمونیسم را کنار گذاشته و می خواهند کشور را بر پایه تقویت تمایزات و احیای سرمایه داری اداره کنند، هسته مرکزی بورژوازی نوین را تشکیل می دهند. اینها ریزشونیست ها هستند. به قدرت رسیدن ریزشونیست ها در یک کشور سوسیالیستی به معنای به قدرت رسیدن بورژوازی نوین است. مانو تاکید کرد که رهبری حزب کمونیست در سراسر دوره سوسیالیسم ضروری است، اما تحت سوسیالیسم حزب کمونیست خصلتی دوگانه پیدا می کند؛ چرا که بورژوازی نوین نیز در آن لانه می کند. به همین دلیل در سوسیالیسم، حزب عرصه تعیین کننده مبارزه طبقاتی است. مانو بر نقش تعیین کننده روینا (آگاهی طبقاتی توده ها، خصلت انقلابی حزب، فرهنگ و آموزش) در حفظ دولت پرولتاریا و تعمیق خصلت سوسیالیستی زیربنای اقتصادی جامعه تاکید گذاشت.



پوستر تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - ۱۹۸۴

عرصه بین المللی تحت عنوان تئوری «سه جهان» پرولتاریا و خلقها را به سازش با دولتهای ارتجاعی و امپریالیستهای غربی فراخواندند. در این میان، جریان دگما - رویزیونیستی در جنبش بین المللی که حزب کار آلبانی برهبری انورخوجه سردمدار آن بود، دست به حملات افکار گسیخته علیه مائو و مائونیسم زد. این جریان در کمی رویزیونیستی از خصلت جاسعه سوسیالیستی داشت و با تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب فرهنگی ضدیت می ورزید. «خوجه ایسم» در برخورد به انقلاب در کشورهای تحت سلطه نافی مرحله انقلاب دمکراتیک نوین و وجود مساله ارضی - دهقانی و درستی استراتژی جنگ طولانی مدت خلق بود. این جریان در مقابل پیش دیالکتیکی مائریالیستی مائو، مغفمه ای از ذهنی گزافی، ماتریالیسم مکانیکی و ایده آلیسم را ارائه می داد.

شکست پرولتاریا و به قدرت رسیدن رهروان سرمایه داری در چین، اهمیت تاریخی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را بهیچوجه کم رنگ نمی کند. مشعلی که مائوتسه دون برای روشن کردن راه آینده برافروخته، همچنان فروزان است. درک تکامل یافته مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی از دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم، مبنای حرکت طبقه کارگر جهانی در پیشبرد انقلابات پرولتری آتی است.

مائو در جریان هدایت انقلابات عظیمی که هر یک جهان را به لرزه درآورد، علم مارکسیسم - لنینیسم را به مرحله سوم و کیفیتا عالیتر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم تکامل داد. مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم حاصل جمع افکار و عقاید و سیاستهای مارکس و لنین و مائو، این رهبران و آموزگاران بزرگ پرولتاریا نیست. بلکه بسط و تکامل تئوری کمونیستی از زمان مارکس تاکنون است! چکیده مبارزات تئوریک و پراتیک طبقه کارگر در یک قرن و نیم اخیر است. مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم در جریان نبرد طبقاتی برای تغییر جهان و در پروسه شناخت از جهان و طبیعت، حکم تلسکوپ و میکروسکوپ را دارد که به طبقه ما دید گسترده و دقت نظر می بخشد. این ایدئولوژی شکست ناپذیر است، چرا که حقیقت است. استحکام تئوریک بر این پایه، درک تاریخ بر این پایه و بکار بست صحیح سیاستهای مبتنی بر این علم و ایدئولوژی در پراتیک انقلابی، رمز پیروزی تاریخی و دوران ساز پرولتاریای جهانی است. امروز، با اتکاء به آن باید راه خویش را هموار کنیم، بار دیگر کشورهای سوسیالیستی را در جهان بر پا داریم و انقلاب جهانی پرولتری را عمیقتر و گسترده تر به پیش بریم.

مبارزه بزرگ، آگاهی طبقاتی خویش را عمق بخشیده، بر مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم مسلط تر و در اعمال قدرت سیاسی توانمندتر شدند. در جریان انقلاب فرهنگی دهها میلیون کارگر و دهقان و جوان با اشتیاق و بطور خستگی ناپذیر به مطالعه و بحث آثار کلاسیک مارکسیستی پرداختند. روحیه انتقاد به مقامات بالای حزبی و بیان نظرات در روزنامه های دیواری دست نویس به امری توده ای تبدیل شد. در انقلاب فرهنگی کمیته های انقلابی نوین شکل گرفتند. این کمیته ها از سطوح پایه ای محلی تا سطوح عالی نهادهای حکومتی حضور داشتند و ترکیب های گوناگونی از اقشار مختلف توده ها، تجار و سنین مختلف، کارکنان فکری و یدی، کارگران و مدیران و افراد حزبی و غیر حزبی را در بر می گرفتند. بعنوان یک سیاست رسمی و رایج، کارگران در امر مدیریت شرکت جستند و مدیران و متخصصان و مقامات حزبی و دولتی نیز بنوبه خود درگیر تولید شدند. ابتکار و تجربه کارگران در جهت ابداعات تکنیکی و توسعه تولید بکار گرفته شد و دستاوردهای بیسابقه ای ببار آورد. کمون های خلق که اشکال پیشرفته تر مالکیت اجتماعی و مناسبات سوسیالیستی را در روستا نمایندگی می کردند تقویت شده و گسترش یافتند. مطالعه و بحث و مبارزه تئوریک و فلسفی وسیعا به میان توده های کارگر و دهقان برده شد و با پراتیک تولیدی درهم آمیخت. روشنفکران و کادربهای حزب عازم روستاها شدند و با توده ها پیوند خوردند. علم و هنر از انحصار گروهی نخبه خارج شد و مردم عادی به این عرصه راه یافتند. واحدهای میلشیا برای تسلیح توده ها بسط یافتند. جنبش رهایی زنان علیه سنن جان سخت و ایدئولوژی های کهنه مردسالارانه دامن زده شد و بطور کلی مبارزات مهمی در جهت محدود کردن تمایزات اجتماعی به پیش رفت.

انقلاب فرهنگی اولین مبارزه توده ای در تاریخ سوسیالیسم بود که با هدف آگاهانه سرنگون کردن بورژواهای نوحاشته ای که از درون ساختارهای دولت پرولتری سر بلند کرده بودند، انجام می شد. انقلاب فرهنگی به مدت ۱۰ سال تلاش بورژوازی برای کسب قدرت و احیای سرمایه داری در چین را پس زد و عقیم گذاشت. انقلاب فرهنگی، راه و روش پیشبرد چنین مبارزه ای بود که تحولات نوین و بیسابقه ای را در زمینه مناسبات اقتصادی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه به ثمر رساند و دروازه های نوینی را برای حرکت بسوی کمونیسم گشود. انقلاب فرهنگی خود بخشی از خیزش انقلابی دهه ۱۹۶۰ بود که آمریکا و اروپا و کشورهای سه قاره را در بر گرفت. این انقلاب بنوبه خود تاثیرات عمیقی بر خیزش انقلابی در سطح جهان پر جای گذاشت. از آن جایی که انقلاب فرهنگی در مقابل «سوسیالیسم» خفقان آور شوروی رویزیونیستی، تصویر شاداب و زنده ای از سوسیالیسم را به پرولتاریا و خلقهای همه کشورها ارائه کرد، بسرعت در بین جوانان انقلابی محبوب شد.

از اوایل دهه ۱۹۷۰ مائوتسه دون و یارانش که در میان آنها رهبران برجسته ای نظیر «چیان چین» و «چان چون چیاتو» قرار داشتند، نبرد نوینی را علیه رهروان سرمایه داری درون حزب و دولت چین تدارک می دیدند. فروکش خیزش انقلابی دهه ۱۹۶۰ در سطح بین المللی از یکسو و فشارها و تهدیدهای نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی علیه چین از سوی دیگر، بار دیگر باعث رشد و تقویت نیروهای رویزیونیست درون چین به سرکردگی دن سیائو پین شده بود. تناسب توائ طبقاتی در سطح بین المللی و داخلی بسود جریان بورژوائی و به زیان دولت پرولتاریا در حال چرخش بود. با مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ رویزیونیست ها فرصت را غنیمت شمرده و کودتای ضدانقلابی خود را به اجراء گذاشتند. آنها در عرصه داخلی به نابودی دستاوردهای انقلاب فرهنگی پرداخته و حول شعار «شروتسمند شدن شکوهمند است» احیای سرمایه داری را آغاز کردند. رویزیونیست ها در

سیاست، فرهنگ و اقتصاد در جامعه سوسیالیستی

کمونیسم جهانی و دوران گذار

هدف و دورنمای پرولتاریا ایجاد یک جهان کمونیستی است. در کمونیسم از طبقات، تولید کالائی و پول، مناسبات ستم و استثمار و سیاست و ایدئولوژی منطبق بر این مناسبات خبری نیست. در کمونیسم، مقولاتی نظیر جنگ، فقر، بیکاری جانی ندارند؛ ملت ها و مرزها و ادیان در کار نیستند و هر شکلی از ستم جنسی و ملی و مذهبی رخت بر بسته است؛ انسانها به عده ای که فقط کار فکری و مدیریت می کنند و دیگری که فقط به کار بدی مشغولند، تقسیم نمی شوند. از آنجا که در کمونیسم، طبقات از میان رفته اند و هیچ نشانی از نابرابری های طبقاتی و جنسی و ملی نیست، وجود ماشین دولتی بشابه ابزار سلطه و تحمیل اراده یک طبقه بر طبقه ای دیگر زائد است. در کمونیسم، دولت وجود ندارد؛ همانطور که احزاب بشابه نمایندگان سیاسی طبقات گوناگون نیز وجود ندارند. با محو طبقات و نابرابری های طبقاتی، مقولاتی نظیر دیکتاتوری و دمکراسی، و نابرابری و برابری مفهوم خود را از دست خواهند داد و از میان خواهند رفت. تقسیم کار و تفاوت های جنسی و نژادی در جامعه کمونیستی، مایه امتیاز یکی بر دیگری و یا سلطه بخشی از جامعه و انقیاد و محرومیت بخش دیگر نخواهد بود. در کمونیسم هر فرد هم برنامه ریز است و هم کارگر. انسانها در جریان تعاونی آگاهانه و داوطلبانه به تولید و بازتولید نیازهای همگان می پردازند. در کمونیسم، هرکس به اندازه توانایش به جامعه خدمت می کند و هرکس به اندازه نیازهایش از جامعه باز می ستاند. اصل کمونیستی «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» بدین معناست که هدف انسانها از کار کردن، دیگر بقای فردی خودشان نیست. توان تولیدی و وفور همگانی در کمونیسم بدانجا رسیده که امکان مادی تحقق اصل «به هرکس به اندازه نیازش» را فراهم آورده است؛ و شعور اجتماعی آتقدر تکامل یافته و تفکر کمونیستی آنچنان همگانی شده که اصل «از هرکس به اندازه توانش» داوطلبانه به اجراء درمی آید. در انجام این کار نه زوری در کار خواهد بود و نه کسی به فکر تقلب خواهد افتاد. زیرا این مقولات همراه با طبقات و تخاصم طبقاتی و دولت طبقاتی به موزه های عهد عتیق سپرده شده اند. نابودی طبقات و تمایزات طبقاتی به معنای آن نیست که در جامعه کمونیستی هیچ تضاد و مبارزه ای وجود نخواهد داشت. در آنجا تضادهائی میان روبنا و زیربنای اقتصادی، مناسبات تولیدی با نیروهای مولده و نظرات صحیح و ناصحیح و غیره کماکان موجود خواهد بود. اما این تضاد و مبارزه، طبقاتی و خصمانه نخواهد بود.

جهان کمونیستی از طریق انقلابات پرولتری ساخته خواهد شد. طبقه کارگر در تمامی کشورها باید چنین انقلابی را سازمان دهد و با سرنگون کردن طبقات استثمارگر بسوی این هدف گام بردارد. اما انقلاب پرولتری نمی تواند به یک ضربت در سراسر جهان به پیروزی دست یابد. ناسوزنی جهان سرمایه داری و افت و خیز انقلابات در کشورهای مختلف، این امر را ناممکن می کند. به ناگزیر میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران طولانی گذار و دگرگونی انقلابی یکی به دیگری وجود دارد که سوسیالیسم خوانده میشود: سوسیالیسم؛ حاکمیت سیاسی طبقه کارگر است که دیکتاتوری پرولتاریا خوانده می شود؛ سوسیالیسم، یک شیوه اقتصادی مشخص و متمایز از سرمایه داری است؛ و در عین حال، سوسیالیسم یک جامعه در حال گذار و مرتباً در حال

تغییر است.

آنچه ستم و سوی تحولات و پیشرویهای مداوم در جامعه سوسیالیستی را تعیین می کند، قطب نمای کمونیسم است؛ آیا تمایزات طبقاتی و اجتماعی محدود می شوند یا خیر؟ آیا مبارزه ای پیگیر برای محو ایدئولوژی و افکار و عقاید کهنه ای که توجیه گر جامعه طبقاتی هستند به پیش برده می شود یا این ایده ها به اشکال مختلف بازتولید می شوند؟ این معیار است که تعیین می کند سیاستها و اقدامات در جامعه سوسیالیستی، نماینده پیشرفت بسوی کمونیسم است یا نشانه عقبگرد به سرمایه داری. ضامن و لازمه حفظ و پیشرفت جامعه سوسیالیستی در مسیر کمونیسم جهانی، وجود دولت پرولتاریا در سراسر دوران گذار است.

دولت پرولتری: دمکراسی و دیکتاتوری

پرولتاریا تحت رهبری حزب پیشاهنگ خود و از راه انقلاب قهرآمیز توده ای، دستگاه قدرت دولتی طبقات حاکم را در هم می شکند و نابود می کند. پرولتاریا با اتکا، به نهادها و تشکلاتی که پیرو انقلاب را رهبری کرده و به انجام رسانده اند (یعنی حزب کمونیست، ارتش سرخ و جبهه متحد، سازمان های توده ای سراسری و محلی) ساختارهای قدرت سیاسی سراسری را می سازد. برخلاف بورژوازی که دولت خود را نماینده «اراده همگانی» می خواند و از «دمکراسی برای همه» دم می زند، پرولتاریا با صراحت اعلام می کند که دولت پرولتری نظیر خود دولت بورژوازی دارای دو جنبه است: دیکتاتوری و دمکراسی. دمکراسی بورژوائی یعنی دیکتاتوری بر پرولتاریا و سایر توده های زحمتکش. این مساله هم در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که رژیم هایش مردم را به شکل عریان و خشن و مستمر سرکوب می کنند صادق است و هم در دمکراسی های انتخاباتی غربی. دولت پرولتاریا درست در نقطه مقابل این قرار دارد؛ یعنی دمکراسی برای طبقه کارگر و توده های خلق است؛ و دیکتاتوری برای بورژوازی و استثمارگران. توده های مردم که از حق حاکمیت سیاسی و اداره سیاست و اقتصاد و فرهنگ جامعه محروم بودند و توسط دولت بورژوائی سرکوب می شدند به سروران واقعی جامعه تبدیل می شوند. زحمتکشان به آزادی یا حقوق اساسی خود دست می یابند. این حقوق عبارتند از: حق کنترل اقتصاد جامعه؛ حق اعمال حاکمیت بر کلیه عرصه های روبنا؛ حق سرکوب نیروهای متخاصمی که در صدد احیای سرمایه داری هستند. عوامفربیان بورژوا می کوشند دولت را دستگاهی «بیطرف» و «میانجی طبقات اجتماعی» معرفی کنند. حال آنکه کلیه دولت ها خواه پرولتری خواه بورژوائی، مضمون طبقاتی معینی دارند. دولت دیکتاتوری بورژوازی در هر شکل که باشد (نظامی، مذهبی، یا دمکراسی غربی) نماینده منافع اقلیت استثمارگر و حافظ مناسبات تولیدی استثمارگرانه است. تحت این دولت، آن که تولید می کند کمتر از همه از ثروت تولید شده بهره می گیرد و آن که نقشی در تولید ندارد آن را تصاحب و انباشت می کند. سیاست، ایدئولوژی، قانون و قوای سرکوبگر از این وضعیت حفاظت می کنند. در مقابل، دیکتاتوری پرولتاریا نظام مالکیت خصوصی را در هم می شکند؛ نظام مالکیت اجتماعی را برقرار می کند و شرایطی را فراهم می کند که در آن هرکس به اندازه کارش از ثروتهای اجتماعاً تولید شده بهره مند شود. دیکتاتوری پرولتاریا شرایط محو گام به گام کلیه تمایزات طبقاتی و اجتماعی و نهادها و افکاری که این تمایزات را تقدیس و تقویت می کنند را بوجود می آورد. دیکتاتوری پرولتاریا برای پیشروی انقلاب جهانی پرولتری و ایجاد یک جهان کمونیستی مبارزه می کند. سیاست، ایدئولوژی، قانون و اعمال جبر در دولت پرولتاریا به این اهداف خدمت می کند.

نهادهای قدرت توده ای را در اشکالی مانند شوراها، مجامع و تشکلات توده ای و قدرتهای صحنی و غیره در کلیه سطوح جامعه تقویت می کند و تحکیم می بخشد. بعلاوه، در جامعه سوسیالیستی، حزب کمونیست نه تنها یک حزب در قدرت است بلکه همچنین پیشاهنگ مبارزه انقلابی علیه آن جوانبی از قدرت است که به مائعی در راه محور تمایزات و تضادهای بجا مانده از گذشته تبدیل می شوند. حزب کمونیست در دوره انقلابات ادامه دار دستخوش دگرگونی انقلابی شده و نوسازی می شود. بنابراین شرکت توده ها در امر سیاست و اداره جامعه در دولت پرولتری، با آنچه در دمکراسی های انتخاباتی بورژوازی می گذرد، زمین تا آسمان فرق دارد و یک شرکت صوری و منفعل نیست. هدف از تبلیغات بورژوازی علیه نقش حزب در سوسیالیسم، محروم کردن طبقه کارگر از ابزاری است که برای دستیابی به آگاهی طبقاتی، کسب قدرت سیاسی و پیشروی بسوی کمونیسم به آن نیاز مبرم دارد.

دولت و ایدئولوژی

بر کلیه دولتهایی که در تاریخ بوجود آمده اند ایدئولوژی طبقه معینی مسلط بوده است. این حقیقتی بسیار مهم است که عوامفریبان بورژوا آن را پنهان می کنند. نه تنها رژیم های مذهبی مانند جمهوری اسلامی یا سلطنت واتیکان در قرون وسطی، بلکه کلیه حکومت های بورژوازی سکولار هم دارای ایدئولوژی هستند. اساس ایدئولوژی دولت بورژوازی، جدا از اشکالی که بخود می گیرد، عبارتست از تقویت تقدیس مالکیت خصوصی و کلیه مناسبات استثمارگرانه و ستمگرانه منطبق بر آن. ایدئولوژی بورژوازی یعنی ایدی دانستن نظام سرمایه داری و اعتقاد به غیر قابل تغییر بودن جامعه استثماری. کلیه ارزشها، سنن و آداب و آثار هنری و ادبی که مناسبات مالکیت خصوصی استثمارگرانه را تقدیس و تقویت می کنند، بخشی از روینای ایدئولوژیک دولتهای بورژوازی را تشکیل می دهد. دولت بورژوازی تمام امکانات خود را برای تبلیغ چنین جامعه ای، چنین نظام مالکیتی و چنین ارزشهایی بکار می اندازد و ایده های کمونیستی را سرکوب می کند. تحقیر توده های مردم، ابطال نژادپرستانه و ضد زن، حرص و آز و خودپرستی، برتری جویی ملی و افکار ارتجاعی دیگر، ایدئولوژی دولت بورژوازی را می سازند. دولت بورژوازی مرتباً اینها را بشکل مستقیم و غیر مستقیم در نظام آموزشی و رسانه های گروهی ترویج می کند.

دولت پرولتاریا دارای ایدئولوژی کمونیستی است و این را بروشنی اعلام می کند. این ایدئولوژی درست در نقطه مقابل ایدئولوژی بورژوازی قرار دارد. اساس ایدئولوژی دولت پرولتاریا اینست که جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه داری، پوسیده و ارتجاعی شده و عمر آن بسر رسیده و باید جای خود را به جامعه کمونیستی بدهد. کلیه ارزشها و سنن و آثار هنری و ادبی که این ایده اساسی را در بر دارند، جزء روینای ایدئولوژیک دولت پرولتاریا هستند. دولت پرولتاریا حداکثر توان خود را برای تبلیغ و ترویج کمونیسم بکار می بندد.

ایدئولوژی کمونیستی درست برخلاف ایدئولوژی بورژوازی که مربوط به عصر کهنه است و لاشه سنگین هزاران سال نظام طبقاتی را بر دوش می کشد، ایدئولوژی عصر جدید است و از آینده الهام می گیرد. جهان‌نگری و متدولوژی کمونیستی مانند کلیه بینش های طبقاتی دیگر جانبدار است؛ اما برخلاف آنها حقیقت را بیان می کند و قدرت فوق العاده اش از همینجا سرچشمه می گیرد. ایدئولوژی کمونیستی یک بینش علمی است که مرتباً تمام تجارب بشر را سنتز و جذب می کند؛ مرتباً خود را نقد می کند و آنچه را که دیگر کهنه شده و یا نادرستی آن به اثبات رسیده را کنار می گذارد.

در جامعه سوسیالیستی، حزب کمونیست آموزش ایدئولوژی

دولت پرولتاریا، ارتش و دستگاه اداری، محکمه و قوانین خاص خود را دارد. ارتش در جامعه سوسیالیستی کیفیتاً متفاوت از ارتش بورژوازی است؛ سلسله مراتب نظامی این ارتش به ایجاد تمایزات طبقاتی میان فرماندهان و سربازان منجر نمی شود و بر اطاعت کورکورانه مبتنی نیست. این ارتش در پیوند با توده ها در امر تولید شرکت می کند. ارتش انقلابی با میلیشیای توده ای که تبارز خلق مسلح است، تکمیل می شود. به همان نسبت که مناسبات تولیدی انقلابی تر می شوند و نیروهای مولده رشد می کنند، این امکان بوجود می آید که ساعات کمتری صرف تولید نیازهای مادی زندگی شود و توده ها ساعات آزاد بیشتری برای شرکت در کارهای اداری و غیر تولیدی جامعه منجمله شرکت در میلیشیا بدست آورند. دستگاه اداری دولت پرولتری نیز با دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک بورژوازی ماهیتاً فرق دارد و به علت نقش گسترده ای که توده ها در اداره عرصه های گوناگون جامعه بازی می کنند، بسیار کوچکتر است. اگر در جامعه بورژوازی قوانین برای حفاظت از تمایزات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی علیه پرولتاریا و سایر توده هاست، در جامعه سوسیالیستی هدف از قوانین محور کردن تمایزات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی بوده و علیه طبقات استثمارگر است.

دولت و حزب

در دولت پرولتری، حزب کمونیست نقش رهبری کننده دارد و این نقش رسمیت یافته و نهادی شده است. یکی از تبلیغات رایج بورژوازی اینست که: «دولت کمونیستها تک حزبی است و به همین خاطر راه شرکت مردم در قدرت سیاسی بسته شده است. در مقابل، دولتهای سرمایه داری چند حزبی هستند. حاکمان مرتباً عوض می شوند و به همه فرصت حکومت کردن می دهند.» این بحثی عوامفریبانه است. در جوامع سرمایه داری به همه طبقات فرصت حکومت کردن داده نمی شود. بلکه اقشار مختلف طبقه بورژوازی هستند که در احزاب مختلف متشکل شده و در هر دوره یکی از آنها و یا ائتلافی از این احزاب، حکومت را تشکیل می دهند. بازی فریبکارانه بورژوازی که هر چند سال یک بار به مردم اجازه می دهد در انتخابات شرکت کنند و از میان احزاب بورژوازی یعنی از میان نمایندگان ستمگران و استثمارگران یکی را برگزینند، هیچ تغییری در این واقعیت نمی دهد. بنابراین همواره هسته فشرده ای از رهبران بورژوازی - و فقط بورژوازی - هدایت دولت را در دست دارند. این رهبران هم می توانند نماینده احزاب رسمی حکومتی باشند و هم می توانند از سیاستمداران و استراتژیست های غیر حزبی باشند که نهادهای نظامی و جاسوسی را می چرخانند.

در دولت پرولتری، بخشی از طبقه کارگر که در حزب کمونیست متشکل شده، نقش رهبری کننده را بازی می کند. پرولتاریا بر خلاف بورژوازی این حقیقت را با صراحت اعلام می کند و شرایط مادی اجتناب ناپذیر بودنش را روشن می کند؛ به علت تمایزات و شکافهایی که در جامعه و جهان طبقاتی وجود دارد، صفوف طبقه کارگر مرتباً به بخش پیشرو و غیر پیشرو - آگاه و ناآگاه - تقسیم می شود. نتیجتاً همیشه اقلیتی از طبقه پیش از سایرین به آگاهی طبقاتی دست می یابد و رسالت پرولتاریا مبنی بر نابودی ستم و استثمار سرمایه داری و ایجاد جامعه بی طبقه کمونیستی را بطور علمی درک می کند. این بخش پیشرو در حزب متشکل می شود و به مثابه ستاد فرماندهی طبقه کارگر عمل می کند.

اما نقش رهبری کننده حزب در دولت پرولتری به معنای انفعال یا دور بودن توده های کارگر و زحمتکش از اعمال قدرت سیاسی نیست؛ درست برعکس. حزب کمونیست، شرکت مستمر توده ها در هدایت آگاهانه امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را رهبری می کند و

عریان آثار آنها همراه است؛ و در جوامع امپریالیستی، هنر و ادبیاتی که به نظم موجود خدمت نمی کند را به طرق زیرکانه تر و پوشیده تری سرکوب می کنند و مانع اشاعه و نفوذ آن می شوند.

در جامعه سوسیالیستی، پرولتاریا بر عرصه فرهنگ کنترل اعمال خواهد کرد. این کنترل اساساً از طریق رشد و تقویت یک فرهنگ نوین عملی خواهد شد. یعنی آن دسته آثار هنری و ادبی که به طرق مستقیم یا غیر مستقیم، در قالب فرمهای هنری متنوع، به نقد جامعه طبقاتی و افشای افکار و آداب کهنه می تشینند و آینده ای عاری از کلیه تمایزات اجتماعی را تصویر می کنند، تشویق و ترویج خواهند شد. تولید آثار هنری که به درک عمیقتر حقیقت در رابطه با جوانب گوناگون زندگی و جهان کمک می کند مورد حمایت قرار خواهند گرفت. گذار از جامعه سوسیالیستی و رسیدن به کمونیسم بدون رشد چنین فرهنگی امکان ناپذیر است.

در زمینه اشکال و قالب های هنری، تنوع و نوآوری تشویق خواهد شد. هر چند محتوا و تاثیرات اجتماعی آثار هنری عمده است اما پر و بال دادن به خلاقیت هنری در بوجود آمدن اشکال هنری متنوع انعکاس خواهد یافت و به عرصه هنر پویایی و سرزندگی خواهد بخشید.

پرولتاریا پس از کسب قدرت، کلیه آثار هنری و ادبی که سابقاً به دلیل مخالفتشان با نظم کهن سرکوب می شدند را بطور گسترده در اختیار توده های مردم قرار خواهد داد و همزمان آثار هنری صترقی بین المللی نیز وسیعاً اشاعه خواهد یافت. آثار هنری و ادبی در سطحی که تاکنون سابقه نداشته در اختیار توده های کارگر و دهقان قرار خواهد گرفت؛ و آنها به امکانات خلق آثار هنری دسترسی پیدا خواهند کرد.

دولتهای مرتجع همواره از پیوند نزدیک میان هنرمندان و توده های مردم هراس دارند. بورژوازی همواره سعی می کند با دادن جایگاهی ممتاز به هنرمندان آنان را بخرد و در انفراد از واقعیات جامعه و مردم در برج عاج بنشانند. در جامعه سوسیالیستی هنرمندان تشویق می شوند که به میان توده ها بروند، با آنها زندگی کنند و آثار خود را در ارتباط نزدیک با زحمتکشان و با تاثیر یافتن از آنها بیافرینند. بدین طریق آثاری خلق می شود که به توده های کارگر و دهقان در گسستن زنجیرهای هزاران ساله افکار و سنن طبقاتی و ساختن جامعه نوین کمک می کند.

در جامعه سوسیالیستی از تولید آثاری که بیان نارضایتی و مخالفت با دولت پرولتری است جلوگیری نخواهد شد. بلکه از وجود آنها برای خلاق کردن عرصه نقد هنری و جدل های مارکسیستی بر سر آفرینش آثار هنری نوین استفاده می شود. اتخاذ چنین سیاستی در عرصه هنر و ادبیات، بازتاب سیاست استراتژیک دولت سوسیالیستی در زمینه حفظ «جبهه متحد» با اقشار غیر پرولتری منجمله روشنفکران نیز هست.

در سیاست های دولت پرولتری، حتی انتشار و نمایش آثار هنری ارتجاعی داخلی و خارجی همراه با نقد آنها نیز جانی خواهند داشت، تا توده های مردم بتوانند هر چه بهتر به مقایسه بنشینند و از این طریق آگاهی طبقاتی خود را بالا ببرند.

دولت و تبلیغات

در جوامع بورژوازی، طبقات حاکمه رسانه های گروهی و سایر ابزار تبلیغی را در انحصار می گیرند با این هدف که در مورد تاریخ و مسائل مهم جاری در جامعه و جهان، مغزها را از تصاویر وارونه و دروغ انباشته کنند. پیشرفت های علمی که سرعت و گسترش بیسابقه ای در شبکه اطلاعات رسانی ایجاد کرده، در خدمت این هدف قرار گرفته است. ابزاری مانند اینترنت که پررؤازی آن را وسیله

کمونیستی را پیگیرانه در میان مردم به پیش می برد؛ با این هدف که توده ها با مسلح شدن به این ایدئولوژی، آگاهانه علیه هر آنچه ارتجاعیست شورش کنند؛ روحیه نقادانه آنها براتر شود؛ و شور نوآوری و تغییر صداوم جهان و خود در آنها برانگیخته شود. هدف از آموزش کمونیستی در جامعه سوسیالیستی آنست که توده های زحمتکش بتوانند راه سرمایه داری را از راه سوسیالیستی تمیز دهند و علیه سیاستها و نیروهائی که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند بپاخیزند. این درک از آموزش ایدئولوژی کمونیستی با درکی که دولتهای ریزبونیستی نظیر شوروی سابق و یا چین امروز از آن ارائه داده اند، تفاوت بنیادی دارد. آنها ایدئولوژی کمونیستی را به مثنی اصول خشک و بی فایده شبه مذهبی، یا به یک واحد درسی در محدوده دانشگاه تبدیل کردند؛ زندگی و روح پویا و شورشگراانه آن را گرفتند. هدف دولتهای ریزبونیست، کشیدن نقاب سوسیالیستی بر نظام پوسیده سرمایه داری در کشورشان بوده است. به همین جهت آنها نیاز داشتند که پوسته ایدئولوژی کمونیستی را نگاه دارند ولی درون آن را با محافظه کاری، اطاعت برده وار و به یک کلام محتوای بورژوازی پر کنند. بنابراین بجای اتکا، به ادعاهای ایدئولوژیک دولتها، باید محتوای ایدئولوژی آنان را با واقعیات اقتصادی - اجتماعی جامعه ای که تحت حاکمیتشان است محک زد.

دولت و دین

دین آموزه اطاعت است؛ اطاعت کورکورانه. مارکسیسم آموزه شورش است؛ شورش آگاهانه. توده ها تنها زمانی که به مارکسیسم مسلح باشند می توانند آگاهانه دست به مبارزات مترگ برای تغییر بنیادین شرایط خود و جهان بزنند.

دولت دیکتاتوری پرولتاریا، دولتی آتیه نیست یعنی بی خدا است، اما تحت این دولت، اعتقاد به وجود خدا و داشتن مذهب برای آحاد جامعه آزاد خواهد بود. دولت پرولتری این حقیقت را ترویج می کند که خدا یا هیچ شکل دیگری از هستی ماوراء الطبیعه وجود ندارد و حقایق هستی را آنطور که هست باید دید و به نفع زندگی بشر تغییر داد. با دین عمدتاً بدین دلیل مخالفت و مبارزه خواهد شد که مناسبات اجتماعی و ارزشهای اخلاقی ستمگرانه را تقدیس و تقویت می کند. این مبارزه فعلاً، خلاقانه و با بکار بستن مثنی توده ای و همراه با آموزش به پیش خواهد رفت. کلیه اعضای نهادهای مذهبی باید مثل بقیه آحاد جامعه بر مبنای اصل «از هرکس به اندازه توانش به هرکس به اندازه کارش» کار کنند. دامنه فعالیت آنها عمدتاً از طریق بالا بردن آگاهی توده ها نسبت به ماهیت ارتجاعی و فریبکارانه این ایدئولوژی محدود خواهد شد.

تحت دولت پرولتاریا، دین و تخیلات وارونه و اسارتباری که کارشان تخدیر و تسکین انسانها و ایجاد رویاهای کاذب است، نفی خواهد شد. در مقابل، کنکاش در ناشناخته ها و رویاپردازی های علمی از طریق فعالیت هنری و علمی گسترش خواهد یافت. امکان ابداعات فنی و خلق آثار هنری بگونه ای که در تاریخ نظیر ندارد برای زحمتکشان فراهم خواهد شد.

دولت و فرهنگ

عرصه فرهنگ و مشخصاً هنر و ادبیات، بخش مهمی از روبنای سیاسی جامعه است. هنر به خاطر تاثیرات شگرفی که بر ذهنیت مردم جهت طرفداری از نظم حاکم و ارزشهای آن یا به زیر سوال کشیدن و شورش علیه آن دارد، حائز اهمیت بسیار است. به همین دلیل است که بورژوازی به طرق مختلف این عرصه را کنترل می کند. این کار در جوامع تحت سلطه با سرکوب هنرمندان انقلابی و مردمی و سانسور

توسط اقلیتی بیان میشود و برای فراگیر شدنش مبارزه لازم است. در جامعه سوسیالیستی، دامن زدن به تقابل ایده های مخالف و نقد نظرات گوناگون هدف نیست، بلکه ابزاری برای دستیابی به درک عمیقتر حقیقت است تا برای ادامه دگرگونی های انقلابی در جامعه و تغییر طبیعت در خدمت به منافع نوع بشر مورد استفاده واقع شود.

هدف دمکراسی پرولتری

مبارزه برای جامعه کمونیستی است

اگر دولت پرولتری اراده و منافع اکثریت را نمایندگی می کند و پدیده ای اینچنین نو و انهامبخش است پس چه نیازی به مبارزه برای رسیدن به جامعه کمونیستی و زوال دولت است؟ ضرورت وجود دولت و نهادهای سیاسی رهبری کننده مانند حزب کمونیست در سراسر دوران سوسیالیسم از این واقعیت مادی برمی خیزد که در جامعه سوسیالیستی و بطور کلی در جهان، طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارد؛ و امکان غصب دولت پرولتری توسط بورژوازی و احیای سرمایه داری از میان نرفته است. اما روی دیگر سکه اینست که درست به دلیل همین شرایط مادی، جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا و تمام نهادهای رهبری کننده آن منجمله حزب کمونیست خصالتی متناقض دارند.

در سوسیالیسم با وجودی که توده ها به مثابه اربابان جامعه و صاحبان ابزار تولید به میدان می آیند، اما این مساله نسبی و متضاد است. در شرایطی که توده ها بطور فزاینده در رهبری و اداره امور جامعه سوسیالیستی درگیر می شوند اما اراده و منافع آنان به میزان تعیین کننده ای توسط حزب کمونیست نمایندگی می شود. از این رو اگر رهبری حزب و دولت در دست مارکسیست - لنینیست - مائویست ها باشد، حقوق اکثریت (یا دمکراسی برای توده ها) تضمین خواهد شد. در مقابل، اگر رهبران سرمایه داری با نقاب کمونیسم قدرت سیاسی را در دست بگیرند، ماهیت این نهادها عوض شده و به ارگانهای سرکوب اکثریت تبدیل خواهند شد. به همین دلیل، نوسازی مداوم حزب کمونیست و بطور کلی نهادهای قدرت در جامعه سوسیالیستی امری حیاتی است.

تحت سوسیالیسم، توده ها از طریق سازمان های توده ای و منتخب خود در کارخانه و مدرسه و مزرعه و غیره مستقیماً در اداره عرصه های گوناگون جامعه شرکت می جویند. اما هنوز نهادهای تخصصی مجزا از توده ها، نظیر ارتش، برای اداره جامعه ضروری است. همین «تخصصی و مجزا» بودن به این نهادها خصالت متناقض می دهد. این انعکاس وجود تضاد میان اداره کنندگان جامعه از یک سو و توده های زحمتکش از سوی دیگر است؛ این تقسیم کاری است که از جامعه سرمایه داری بجا مانده و تا مدت های مدیدی بر جای خواهد ماند. تنها در کمونیسم است که برای اداره جامعه آنچنان سیستم اداری بوجود خواهد آمد که واقعا بیان اراده کل جامعه خواهد بود. با وجود این، تحت سوسیالیسم باید مرتباً از این شکاف کاسته شود تا جهت گیری کمونیستی جامعه سوسیالیستی تضمین شود.

ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم و دگرگونی های بیشتر در روینا و زیربنای جامعه سوسیالیستی امکان در هم شکستن هر چه بیشتر تقسیم کارهای کهنه را فراهم می کند و با خود اشکال پیشرفته تر اداره جامعه را پدید می آورد که دخالت توده ها را در سطح وسیعتر و عمیقتر ممکن می سازد. همانطور که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین نشان داد، محدود کردن شکاف میان هسته رهبری و توده ها و یافتن اشکالی برای ادامه انقلاب توده ای تحت سوسیالیسم، بخشی مهم از جهت گیری جامعه بسوی کمونیسم است و برای صانعت از احیاء سرمایه داری و تقویت خصالت پرولتری حزب و دولت حیاتی است.

«دمکراتیزه» کردن جهان جا می زند در واقع بیشتر از آن که توسط توده های مردم مورد استفاده قرار گیرد وسیله ای جهت کنترل بیشتر توده ها از نظر سیاسی و ایدئولوژیک است.

هدف و مضمون تبلیغات در جامعه سوسیالیستی درست در نقطه مقابل جامعه بورژوائی قرار دارد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای اولین بار در تاریخ جامعه طبقاتی، توده های مردم در سطح میلیونی با مهمترین مسائل جهان، تاریخ و هستی بطور حقیقی آشنا میشوند. رسانه ها و سایر ابزار تبلیغی و ترویجی، مردم را به درک ماتریالیستی دیالکتیکی از اجتماع و طبیعت، تاریخ و جهان مجهز می کنند تا با واقعیات آنگونه که هست روبرو شوند. تجربه جوامع سوسیالیستی واقعی نشان می دهد که توده های عادی مردم هزاران بار بیشتر از توده های مردم در دمکراسی های بورژوائی از واقعیات جهان و جامعه و تاریخ آگاهی داشتند و از چنان شعور سیاسی برخوردار بودند که در کشورهای سرمایه داری حتی به فکر نمی گنجند.

در سوسیالیسم، پرولتاریا وسایل چاپ و کتابخانه و رسانه های گروهی را که سابقاً در دست نخبگان بورژوازی جمع بود، و یا در کشورهای تحت سلطه در مراکز قدرت دولتی تمرکز یافته بود را در اختیار وسیعترین توده ها در شهر و روستا، در کارخانه و مزرعه و مدرسه قرار میدهد تا بتوانند بطور مستقیم عقاید خود را بیان کنند و نشر دهند. دولت پرولتاریا، مترجمان، رسانه ها و امکاناتش را در اختیار کمونیست های دنیا میگذارد تا بتوانند آثار کمونیستی را به اقصی نقاط جهان برسانند.

آزادی بیان و برخورد به مخالفت

دیکتاتوری پرولتاریا به معنای آن نیست که تنها پرولتاریا و هواداران دولت سوسیالیستی از آزادی بیان برخوردار خواهند بود. تجربه تاریخی نشان می دهد که پرولتاریا به هنگام کسب قدرت با جامعه ای دو قطبی که یک طرف آن توده پرولتر صف کشیده و در طرف دیگر طبقه بورژوازی، مواجه نیست. بلکه اقشار وسیع تولید کنندگان خرد و بطور عموم خرده بورژوازی در جامعه حضور دارند. دولت پرولتاریا تلاش می کند و می آموزد که چگونه با اقشار خرده بورژوائی بخصوص دهقانان و بخش وسیعی از روشنفکران کنار بیاید، بدون اینکه از منافع بنیادین پرولتاریا دست بکشد. دیکتاتوری پرولتاریا برخلاف سیاست خلع ید و سرکوبی که در عرصه سیاست و اقتصاد و فرهنگ در مورد بورژوازی به اجرا می گذارد، در برخورد به خرده بورژوازی سیاست همزیستی و مبارزه درازمدت را در پیش می گیرد. بدین معنی که هم با این قشر مدارا می کند و هم اینکه در جریان حرکت بسوی محور تمایزات طبقاتی، در شرایط مادی و جهان بینی خرده بورژوازی دگرگونی ایجاد می کند.

در دولت پرولتری نه تنها بحث و مخالفت سرکوب نخواهد شد بلکه نقش مهمی در زندگی سیاسی و ایدئولوژیک جامعه سوسیالیستی بازی خواهد کرد. اصل راهتسا برای دولت پرولتری اینست که در هر اوضاع و احوالی، شیوه های مناسب دامن زدن به بحث و ابراز نظر مخالف چه درون حزب و چه در میان توده های وسیع را بر سر مسائل عمده سیاست و امور جهانی و همچنین علم و فلسفه و فرهنگ بیابد. چنین سیاستی از این درک مارکسیستی بر می خیزد که حقیقت از درون فرایند تضاد و مبارزه نظرگاه های متفاوت بیرون می آید. دامن زدن به بحث و جدل و برخورد آگاهانه به تضاد و مبارزه، بخشی لاینفک از مارکسیسم است.

در دیکتاتوری پرولتاریا، ابراز ناراضیاتی نسبت به قوانین و سیاستهای رسمی نقش و کارکرد معینی خواهد داشت. چرا که حتی در یک جامعه سوسیالیستی، حقیقت همیشه مساوی با ایده ها و قوانین مسلط نیست. تجربه بشر نشان داده است که حقایق نوین در ابتدا

لازمه رسیدن به کمونیسم، تغییرات انقلابی در کل جهان از طریق پیشبرد مبارزه طبقاتی است اما «هدف نهائی کمونیسم» باید در ساختمان جامعه سوسیالیستی بازتاب روشنی داشته باشد.

اقتصاد سوسیالیستی

تحت دیکتاتوری پرولتاریا، اقتصاد جامعه دستخوش یک دگرگونی اساسی می شود. پرولتاریا اساس اقتصاد سرمایه داری را در هم می شکند و مناسبات تولیدی و اهداف و انگیزه های اقتصادی کاملاً متفاوتی را جایگزین نظام پیشین می کند.

در سرمایه داری، اقلیت کوچکی صاحب ابزار عمده تولید است. آنها با انحصار بر ابزار تولید، فعالیت اقتصادی اکثریت انسانها را که تولید کننده ثروتهاى جامعه هستند در چنگال خود گرفته اند. در نظام اقتصادی سرمایه داری تقسیم کار میان انسانها ستمگرانه و پر از تمایز است؛ توزیع ثروتهاى اجتماعاً تولید شده به گونه ایست که ثروت در یک قطب و فقر در قطب دیگر جامعه انباشته می شود؛ سرمایه داران گوناگون، اقتصاد را تحت کنترل دارند و برای پیشی گرفتن بر یکدیگر و به چنگ آوردن سودهای بیشتر دیوانه وار با هم رقابت می کنند. به همین جهت توسعه اقتصاد سرمایه داری توسعه ای پر هرج و مرج است و به جای آنکه تحت کنترل آگاهانه و نقشه مند انسانها باشد تابع نیروهای کور اقتصادی است؛ مثلاً یک افت و خیز در بازار بورس به فاصله چند ساعت زندگی میلیونها نفر را در سراسر جهان زیر و رو می کند؛ بدون آنکه خود نقشی در آن داشته باشند یا علتش را بفهمند. تحت این نظام، تولید نیازهای اولیه انسانها بر اساس یک برنامه ریزی آگاهانه انجام نمی شود. هدف اقتصاد سرمایه داری، کسب سود است و تولید نیازهای اولیه انسانها تنها یک محصول جانبی آن است. از آنجا که هدف، کسب سود است، نیروی کار انسانها تنها زمانی بکار گرفته می شود که سودآوری را برای سرمایه تضمین کند. بدین ترتیب تحت این نظام، صدها میلیون نفر در شرایط بیکاری و کم کاری روز را به شب می رسانند. سرمایه داری بوالهوسانه نیروهای تولیدی جامعه (که مهمترین آن، خود انسانها هستند) را به هرز می دهد و نابود می کند. در جنگل سرد سرمایه داری، انسانها تنها و متفرق و در معرض رقابت های بیرحمانه، برای بقا خویش مبارزه می کنند. محرکهای ایدئولوژیک فعالیت اقتصادی در سرمایه داری عبارتست از حرص و آز، خودپرستی و رقابت. بی خبری از قوانین حاکم بر کارکردهای جامعه و انفعال سیاسی توده های زحمتکش از الزامات توسعه اقتصادی سرمایه داری است.

تحت سوسیالیسم، ابزار تولید از مالکیت خصوصی اقلیت استعمارگر خارج می شود و تحت کنترل جمعی جامعه در می آید. از این پس، هر کس به اندازه توانش کار می کند و به اندازه کارش از ثروت اجتماعاً تولید شده سهم می برد. برقراری مالکیت همگانی بر ابزار تولید گام تعیین کننده ای در برقراری اقتصاد سوسیالیستی است؛ اما ایجاد دگرگونی در دو جنبه دیگر از مناسبات تولیدی یعنی مناسبات میان انسانها در پروسه تولید (مناسباتی مانند تقسیم کار میان مدیران و تکنیسینها با کارگران) و چگونگی توزیع ثروتهاى اجتماعى (مانند درجه بندی دستمزدها، شکاف میان شهر و روستا و غیره) جایگاه بسیار مهمی در برقراری و تکامل نظام اقتصادی سوسیالیستی دارند.

در جامعه سوسیالیستی برای دگرگون کردن مناسبات میان انسانها در پروسه تولید، شیوه های مدیریت متکی بر کارآئی تکنوکراتیک کنار زده میشود. بجای آن شیوه هائی اتخاذ می شود که دخالت دستجمعی در تولید را افزایش دهد و شکاف میان تقسیم کارهای اجتماعى (مانند تقسیم کار میان مدیران و کارگران؛ کارکنان فکری و کارگران بدی) را کم کند؛ شیوه هائی اتخاذ می شود تا کارگران در امر



ساختمان سوسیالیسم در شوروی

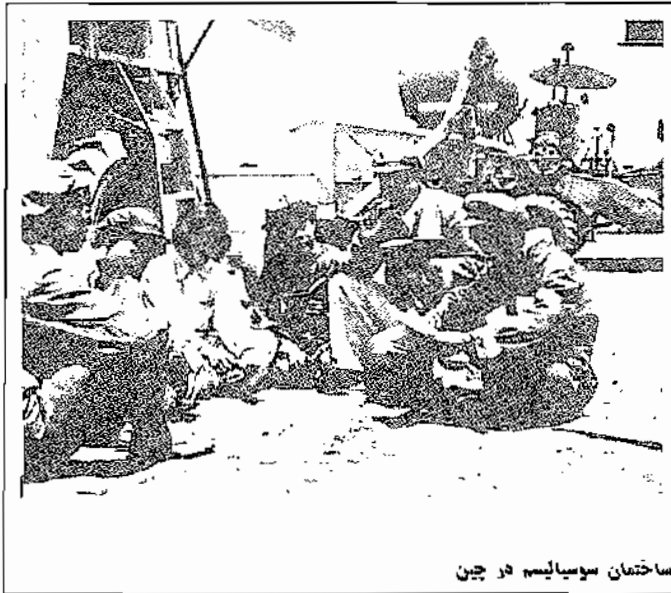
مدیریت و ابداعات فنی، و مدیران و متخصصان در کار تولیدی شرکت جویند.

بلافاصله پس از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، باز توزیع و جایجائی عظیمی در ثروت صورت می گیرد. به این ترتیب جهشی در سطح معیشت توده های مردم پدید می آید و سطوح معیشتی بنحو قابل توجهی متوازن می شود. در نظام اقتصادی سوسیالیستی امکان برقراری تساوی مطلق وجود ندارد و اصل «از هر کس به اندازه توانش به هر کس به اندازه کادش» پایه توزیع ثروت است. اما حتی برقراری این اصل تمایزات اقتصادی را از بین نمی برد، چرا که انسانها دارای توانائی ها و نیازهای گوناگون می باشند. به همین جهت برای ارتقا و برابر سازی سطح معیشت ها و کاهش شکاف میان مناطق مختلف و شکاف شهر و روستا، سیاست های مشخصی اتخاذ می شود.

تحت سوسیالیسم منابع اقتصادی نه با هدف سود آوری، بلکه برای تامین نیازهای اولیه مردم، تعالی همه جانبه آنها و محو گام به گام شکافهای بجا مانده از سرمایه داری مورد استفاده قرار می گیرد. برای همه آحاد جامعه، امکان کار در حد توانشان و به همان نسبت برخورداری از ثروت اجتماعاً تولید شده، تضمین می شود.

اقتصاد سوسیالیستی یک اقتصاد برنامه ریزی شده است. توسعه یک اقتصاد موزون، بدون یک برنامه ریزی امکان ندارد. اما برخلاف دیدگاه های بورژوائی، برنامه یک ابزار فنی برای کنترل اقتصاد نیست؛ بلکه بیانگر ایدئولوژی، اهداف و بینش یک طبقه است. مقولاتی مانند کارآئی، بهره روری، سودآوری، نمی تواند در فرماندهی برنامه ریزی سوسیالیستی باشد. بحد اکثر رساندن بازدهی کارگر و به حداقل رساندن مقاومت و اعتراض وی، تقسیم کارهائی که کارگر را از روند کار بیگانه می کند و خلاقیت را از وی می گیرد، جانی در این برنامه ندارد. قطب نمای برنامه اقتصاد سوسیالیستی، خدمت به دگرگونی انقلابی جامعه و انقلاب جهانی است و بر بسیج توده ها و ارزشهای سوسیالیستی متکی است.

در جامعه سوسیالیستی، دولت بر اقتصاد، کنترل مرکزی اعمال می کند. چرا که فقدان هماهنگی مرکزی، به برخورد منافع محلی و منفرد کشیده می شود، بد رقابت سرمایه دارانند یا می دهد و به احیای سیستم سرمایه داری کمک می کند. در جهان واقعی امکان ندارد پرولتاریا بتواند بدون اعمال چنین مرکزیتی، بر استعمارگران دیکتاتوری اعمال کرده و در میان توده ها دموکراسی برقرار کند و بر اقتصاد مسلط باشد. بدون چنین تمرکزی امکان حفظ یک اقتصاد



ساختمان سوسیالیسم در چین

همگون و متحد سوسیالیستی، اقتصادی که بر توسعه موزون و برنامه ریزی شده استوار باشد و منافع انقلابی پرولتاریا را نمایندگی کند، نمی تواند وجود داشته باشد. بدون آن نمی توان خطوط و سیاستهایی را به اجراء گذارد که منافع طبقاتی بلند مدت تر پرولتاریا را منعکس می کنند. مانند سیاست تمرکز صنایع برای کاهش شکاف میان مناطق محروم و مناطق غنی تر؛ یا تقویت بنیه دفاعی کشور سوسیالیستی؛ و کمک به پیشروی انقلاب جهانی.

اما برنامه ریزی و هدایت اقتصاد سوسیالیستی از طریق کنترل بوروکراتیک نهادهای مرکزی جلو نمی رود. هماهنگی مرکزی اقتصاد سراسری نه تنها به مدیریت محلی متکی است بلکه با ابتکار عمل و شرکت توده ای ارتباط لاینفک دارد. نظام اقتصاد سوسیالیستی برای توده ها چیزی بیگانه نیست؛ آنها با کارکرد و اهداف و مکانیسم های آن آشنا می شوند و خود در طراحی آن شرکت می جویند. میلیونها نفر در کلیه بخشهای اقتصادی از کارخانجات گرفته تا کمونها و تعاونی های کشاورزی، بر سر سیاست اقتصادی و اقتصاد سیاسی سوسیالیستی به بحث و جدل می پردازند. تحت سوسیالیسم اهداف تولید و برنامه های اقتصادی، شیوه های مدیریت، درجه بندی دستمزدها، انتخاب تکنولوژی مناسب و غیره، موضوع بحث و مبارزه توده هاست.

بسیج سیاسی، شریان حیاتی کار اقتصادی در سوسیالیسم است. کارخانه ها تبدیل به دانشگاه مبارزه طبقاتی می شوند. توده ها از طریق فعالیتهای سیاسی و ایدئولوژیک در مراکز کار و کل جامعه، امکان اعمال حاکمیت و احاطه بر کلیه امور را می یابند. برای اینکه توده ها بتوانند مضمون و اهداف طبقاتی سیاستهای اقتصادی مختلف را تشخیص دهند، باید در مورد کلیه امور زیربنایی و رویشانی جامعه مبارزه و دخالتگری کنند. دولت پرولتری از طریق برآه انداختن کارزارهای سیاسی - ایدئولوژیک، توده های کارکن را برمی انگیزد تا هر چه وسیعتر و عمیقتر در مباحث مربوط به برنامه ریزی اقتصادی و توسعه سوسیالیستی شرکت کنند و آگاهانه و داوطلبانه در به اجراء درآوردن این برنامه ها با تمام قوا شرکت جویند.

در اقتصاد سوسیالیستی بر منافع جمعی و محرکهای جمعی تاکید گذارده میشود. مبارزه برای محو کلیه تمایزات اجتماعی، و مبارزه برای پیشبرد انقلاب جهانی، در سرلوحه کار قرار می گیرد. مبارزه اجتماعی برای ریشه کن کردن عادات و سنن کهن و جهان بینی بورژوازی، عاملی تعیین کننده در حرکت آگاهانه توده ها برای برچیدن تمایزات اقتصادی و اجتماعی است. تشویق انترناسیونالیسم پرولتری و تبلیغ و ترویج ارزشهایی مانند حس تعاون داوطلبانه، نشان دادن حداکثر خلاقیت و ابتکار عمل برای پیشبرد منافع جمع، مبارزه با تفکر نخبه گرانی، یا قیود مردسالارانه بر زنان و خودپرستی ملی، از محرکهای ایدئولوژیک تولید سوسیالیستی است.

ساختمان اقتصاد سوسیالیستی مستقیماً با مبارزات سیاسی در ساختارهای قدرت جامعه (و مشخصاً درون حزب کمونیست) مرتبط است. کلیه تصمیم گیریهای اقتصادی پروشی با مسائل سیاسی و ایدئولوژیک گره خورده است. در برنامه ریزی اقتصاد سوسیالیستی مرتباً این سؤال پیش می آید که توسعه را باید از طریق اولویت دادن به دگرگونی مناسبات تولیدی و اجتماعی به پیش برد یا از طریق استثمار کارگران و دهقانان و معوج کردن اقتصاد؟ باید اولویت را به تعمیم تکنولوژی پایین و متوسط به سراسر اقتصاد داد یا به تمرکز صنایع برای ارتقای سطح تکنولوژیک این یا آن بخش اقتصاد؟ بر سر رابطه میان کشاورزی و صنعت؛ محدود کردن درجه بندی دستمزدها، تحدید تضاد میان مناطق پیشرفته و مناطق عقب مانده، کم کردن شکاف میان شهر و روستا، محدود کردن شکاف میان مناطق مربوط به اقلیتهای ملی با ملل دیگر، کمک به انقلابات جهانی، استراتژی

نظامی دفاع از کشور، دگرگونی در روشهای مدیریت برای افزایش شرکت کارگران در مدیریت، کاهش ساعات کار در کارخانه و افزودن بر ساعات مباحث سیاسی و ابداعات هنری و فنی، بحثها و مبارزات حادی در می گیرد. پاسخ هایی که به هر یک از این معضلات داده می شود لاجرم مضمونی طبقاتی دارند. به همین جهت، به بخشی لاینفک از مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک درون حزب کمونیست و کل جامعه تبدیل می شوند.

اقتصاددانان سرمایه داری، ایجاد یک اقتصاد سوسیالیستی با مشخصاتی که گفته شد را ناممکن و خواب و خیال می دانند. از نظر آنها، اقتصادی که مشغله و انگیزه اش برچیدن شکاف دارا و ندار و ایجاد شرایط رشد همه جانبه همه انسانها باشد، اقتصادی که بر تعاون آزادانه و آگاهانه انسانها و کوشش جمعی آنان برای منافع جمعی استوار شود، فقط در افسانه ها قابل تحقق است. اما تجربه عینی نشان داده که طبقه بین المللی ما این اقتصاد رهتیبخش را ابتدا در شوروی و سپس بشکلی عمیقتر و دامنه دارتر در چین ایجاد کرد و به مدت چند دهه آن را توسعه داد. چند دهه ساختمان سوسیالیسم در این دو کشور که بر تلاش آگاهانه صدها میلیون نفر استوار بود، گشودن فضلی کاملاً تازه را در تاریخ بشر بشارت داد. شکست پرولتاریا و به قدرت رسیدن مجدد بورژوازی و احیای سرمایه داری در این کشورها بهیچوجه نمی تواند این حقیقت تاریخی را پنهان کند.

رابطه میان کشور سوسیالیستی و انقلاب جهانی

از دست رفتن دو کشور سوسیالیستی این سؤال اساسی را در برابر پرولتاریای جهانی مطرح کرد که علت اصلی این شکستها چیست؟ شکستی که پرولتاریا در شوروی و سپس در چین با آن روبرو شد در اساس شکستی بود که از جانب بورژوازی بین المللی بر طبقه ما تحمیل شد. محاصره کشور سوسیالیستی توسط یک جهان امپریالیستی و بازتولید طبقه بورژوازی نوین در چارچوب کشور سوسیالیستی، از همان ابتدا فشار مادی و ایدئولوژیک زیادی را بر پرولتاریای در قدرت اعمال می کرد. در مقاطعی از انقلاب شرایطی پیش می آید که به دلایل گوناگون تناسب قوای میان پرولتاریا و بورژوازی به ضرر پرولتاریا عمل می کند و شرایط شکست وی را فراهم می کند. شکست پرولتاریا در شوروی و چین نیز نشانگر آن بود که دشمنان طبقاتی ما در سطح بین المللی کماکان از توان زیادی برخوردارند.



جنگ داخلی در اسپانیا - ۱۹۳۶

اتحاد شوروی با تهدید حملات امپریالیستی مواجه شد. از همان ابتدا روشن بود که عواقب این تجاوز امپریالیستی، قطعی و گرسنگی و جابجایی عظیم جمعیت است؛ نابودی میلیونها انسان و ریرانی صنایع و کشاورزی کشور سوسیالیستی و به خطر افتادن موجودیت این پایگاه انقلاب جهانی است. واضح است که در آن اوضاع، دفاع مشخص از دولت سوسیالیستی در مقابل تهدیدات بورژوازی بین المللی، یک وظیفه مهم و خطیر برای کل طبقه کارگر جهانی بود. نفی این مسأله، معنای جز نفی انترناسیونالیسم پرولتری نداشت. چند سال بعد، ابعاد عظیم خطرانی که شوروی را تهدید می کرد به اثبات رسید. شوروی به صحنه تعیین کننده جنگ جهانی با آلمان نازی تبدیل شد و بیست میلیون کشته داد. اما در همان دوره، کل دنیای امپریالیستی نیز دچار تلاطم شده، مبارزات و جنبشهای توده ای بالا گرفته و فرصتهای تاریخی مهمی برای پیشرفت انقلاب پرولتری جهانی در افق نمایان گشته بود. در جواب به آن اوضاع، رهبران شوروی و کمیتن (انترناسیونال سوم) سیاست غلطی را جلو گذاشتند که «ایجاد جبهه متحد ضد فاشیستی» نام گرفت.

جبهه متحد ضد فاشیستی به معنای ائتلاف میان اتحاد شوروی با امپریالیستهای «متفق» (آمریکا و انگلیس و غیره) علیه آلمان و ژاپن بود. در چنان اوضاعی، احتمالاً انجام برخی مانورهای دیپلماتیک از جانب شوروی و دستیابی به برخی سازش ها با دولتهای امپریالیستی جهت کاهش خطر تجاوزات نظامی به شوروی، ضروری بود. اما شوروی و کمیتن به اشتباه این سیاست را به جنبش کمونیستی در کلیه کشورها تعمیم دادند و آن را به عنوان سیاستی برای همه کمونیستها و جنبشهای انقلابی جهان پیش نهادند. زیرا از دیدگاه شوروی، منافع انقلاب جهانی با منافع کوتاه مدت این کشور سوسیالیستی و ملزومات دفاع از آن معنی می شد. بر پایه این دیدگاه، کمونیست ها در آن دسته کشورهای امپریالیستی که با شوروی موافقت شده بودند، می بایست برای «دفاع از صیهن در مقابل خطر فاشیسم» مبارزه کنند و نه برای سرنگونی بورژوازی کشورهای خود. رهبران کمیتن برای توجیه این سیاست، امپریالیستهای را که بر سر سلطه جهانی با آلمان می جنگیدند «مترقی» و «صلح طلب» و «آزاده خواه» خواندند. این سیاست به تقویت و تسلط رفرمیسم و ریزویونیسم در احزاب کمونیست کشورهای غربی کمک کرد. به همین ترتیب، در بسیاری از کشورهای تحت سلطه نظیر ایران نیز فرصتهای انقلابی گرانبهری که در نتیجه هرج و مرج بین المللی در میان امپریالیستها و تضعیف هیئت

با این وصف، دولتهای سوسیالیستی در مواجهه با پیچیدگی های حفظ قدرت و ساختمان جامعه سوسیالیستی اشتباهاتی نیز مرتکب شدند که باید از آنها جمع بندی کرد. یکی از این موضوعات پیچیده و حیاتی، سیاستی بود که دولت پرولتری می بایست در قبال رابطه میان کشور سوسیالیستی و انقلاب جهانی پرولتری اتخاذ کند. دولتهای پرولتری با این سنوال روبرو شدند که وقتی فشارهای امپریالیسم و ارتجاع بین المللی بر کشور سوسیالیستی فزونی می گیرد و موجودیتش را بطور جدی به خطر می اندازد، پرولتاریای در قدرت چگونه باید از دستاوردهایش دفاع کند؟ در مقاطعی که جنبشهای انقلابی در سطح جهان فروکش کرده و امکان گسترش جهش وار انقلاب جهانی محدود شده است، کشور سوسیالیستی چه سیاست و روشی را باید در پیش بگیرد که دچار محافظه کاری نشود و ترغیب و پشتیبانی از مبارزات انقلابی در سطح جهان را ادامه دهد؟ در پاسخ به این سئوالات، نمونه های الهامبخشی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی به چشم می خورد که نشانگر تعهد انترناسیونالیستی دولتهای سوسیالیستی است. اتحاد شوروی در دوران لینن و استالین، نقشی مهم و غیر قابل چشم پوشی در ایجاد و تقویت احزاب پیشاهنگ کمونیست در سراسر جهان بازی کرد و به دفاع مادی و معنوی از جنبش های انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع برخاست. در میانه دهه ۱۹۳۰ انترناسیونال کمونیستی سوم فراخوان تشکیل بریگادهای بین المللی برای اعزام به اسپانیا و نبرد علیه فاشیسم را صادر کرد و این سیاست را پیگیرانه عملی نمود. در آغاز دهه ۱۹۵۰ چین سوسیالیستی بدون ذره ای تردید یا هراس از تهدیدهای هسته ای آمریکا به یاری خلق کره شتافت، مستقیماً با ارتش آمریکا و متحدانش جنگید و پوزره آنها را به خاک مالید. در آغاز دهه ۱۹۶۰ زمانی که بورژوازی نرواسته قدرت را در



نماینندگان دومین کنفرانس انترناسیونال سوم (کمیتن) - ۱۹۳۰

شوروی غصب کرده و آن کشور را به یک کشور سرمایه داری تبدیل نموده بود، چین سوسیالیستی قاطعانه ماهیت بورژوازی آنها را در سطح جهان انشاء کرد؛ و با وجود آن که می دانست شوروی کمکهای اقتصادی و نظامی خود به چین را قطع خواهد کرد، تن به صلحت جونی و سازش نداد. طی دهه ۱۹۶۰ خلقهای هندوچین در جنگ های رها تیبخش خود علیه امپریالیسم از پشتیبانی سیاسی، تسلیحاتی و تدارکاتی چین انقلابی برخوردار شدند. در عین حال، نمونه هائی منفی نیز در تاریخ جنبش طبقه جهانی ما وجود دارد که باید از آنها جمع بندی کرد. از اواسط دهه ۱۹۳۰

حاکم‌های ارتجاعی ایجاد شده بود از دست رفت. زیرا بر پایه این دیدگاه، سرنگون کردن نوکران امپریالیست‌های «متفق» در ایران، «خدمت» به آلمان فاشیستی تلقی می‌شد. رهبران شوروی و کمینترن با تبدیل سیاست جبهه متحد ضد فاشیستی به خط و استراتژی جنبش بین‌المللی کمونیستی، آنهم در مقطعی که واقعا امکان پیروزیها و پیشرویهای بزرگ در جهان وجود داشت، در واقع فرمان عقب نشینی انقلاب جهانی را صادر کردند. بدون شک این کار نه تنها سوسیالیسم و حاکمیت پرولتاریا را در شوروی تقویت نکرد، بلکه بطور جدی باعث تضعیف آن شد و در را بروی رشد بورژوازی نوین در حزب و دولت شوروی باز کرد. زیرا علیرغم نیات رهبران کمونیست شوروی، این سیاست به عین مضمونی بورژوازی داشت و منطبق بر یک سیاست انترناسیونالیستی نبود.

سه دهه بعد، چین سوسیالیستی نیز با تضادی کمابیش مشابه روبرو شد. در اوائل دهه ۱۹۷۰ یک چرخش مهم در اوضاع جهانی پدید آمد. امواج انقلابی که در دهه ۱۹۶۰ سراسر جهان را در بر گرفته بود، فروکش نسبی کرد. در همان زمان نقش و عملکرد سوسیال امپریالیسم شوروی در عرصه جهانی تغییر کرده و رقابتهایش با آمریکا و بلوک غرب حادثتر شده بود. رویزیونیست های شوروی در بسیاری از جنبشهای رهانبخش نفوذ کرده و بخشی را دنبالچه خود ساخته بودند. ویتنام پس از آن جنگ عظیم علیه امپریالیسم آمریکا، تحت نفوذ شوروی در آمد و این تراژدی بزرگی برای انقلاب جهانی بود. این اوضاع و شرایط، بسیاری از انقلابیون جهان را، منجمله در خود چین، نومید و روحیه باخته کرد. در همان دوره، شوروی تدارک جدی برای حمله هسته ای به چین را آغاز کرد. تحت این فشارها، نیروهای رویزیونیست در چین نیز دوباره سر بلند کردند. آنها در مواجهه با این خطرات، خط تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم غرب و مدرنیته کردن سریع اقتصاد و ارتش به هر قیمت و به هر طریق ممکن (در واقع از راه سرمایه داری) را ارائه دادند. مانو و کمونیستهای چین در عین حال که با تمام قوا علیه این خط تسلیم طلبانه بورژوازی مبارزه می کردند، سیاست ایجاد ائتلاف میان چین و بخشی از نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی را جلو گذاشتند. در این چارچوب، چین سوسیالیستی به برقراری مرادفات سیاسی و اقتصادی با مرتجعینی مانند شاه ایران و موبوتو (زئیر) و غیره پرداخت. در اینکه یک کشور سوسیالیستی مجاز است از تضادهای میان دشمنان استفاده کند و در موارد معین با آنها وارد برخی سازشها شود، بحثی نیست. این هم واقعیت مهمی است که مانو و کمونیست های انقلابی چین هیچگاه این سیاست را، برخلاف دن سیائوپین و شرکا، به استراتژی عمومی کمونیست ها و انقلابیون جهان تبدیل نکردند. اما تقسیم سیاسی دنیا به «سه جهان» یک تئوری نادرست بود و موضع گیری های سیاسی دولت چین بفتح برخی دولتهای ارتجاعی وابسته به غرب که بر پایه این تئوری انجام گرفت، به اعتبار این کشور سوسیالیستی نزد کارگران و توده های ستمدیده و نیروهای انقلابی جهان ضربه زد؛ و در کشورهای مختلف منجمله ایران عملا دست احزاب رویزیونیست طرفدار شوروی را در تبلیغاتشان علیه مانوئیست ها تقویت کرد.

البته ساده انگارانه است اگر فکر کنیم بدون این اشتباهات، پرولتاریا قدرت را در شوروی و چین از کف نمی داد. اما بدون این اشتباهات، جنبش بین المللی کمونیستی مطمئنا در موقعیت بهتری برای پشت سر گذاردن شکستها و آماده شدن برای جهش های نوین قرار می گرفت. بطور کلی آنچه از تجربه پیروزیها و شکستهای انقلابات پرولتری در قرن بیستم می باید جمع بندی کرد اینست که انقلاب جهانی به شکل ناموزون تکامل می یابد و روند واژگونی نظام جهانی سرمایه داری، به یک ضربت و با یک انقلاب سراسری و همزمان به

انجام نخواهد رسید. این شرایط عینی، امر ساختمان سوسیالیسم در یک کشور را با دشواریها و پیچیدگی های معینی روبرو می کند. اگر چه ایجاد کشور سوسیالیستی، پیروزی مهمی برای پرولتاریای بین المللی محسوب می شود؛ اما این یک پیروزی قسمی است و فقط شکافی در بافت جهان سرمایه داری بوجود می آورد. بنابراین پیروزی نهانی انقلاب پرولتری نه در یک کشور یا گروهی از کشورها بلکه در سطح بین المللی به کف خواهد آمد. وجود کشور یا کشورهای سوسیالیستی، در عین حال که عامل مهمی در اوضاع جهانی است و پروسه انقلاب جهانی را دامن می زند و تقویت می کند، اما نحوه تکامل جامعه سوسیالیستی و پیشرویها و عقب نشینی هایش بطور تعیین کننده ای وابسته به موقعیت انقلابی پرولتری در کشورهای دیگر و بطور کلی تناسب قرای جهانی میان جنبشهای انقلابی و انقلابات پرولتری از یک یکسو و بورژوازی بین المللی از سوی دیگر است. کشورهای سوسیالیستی در شرایطی که توسط دریای مناسبات سرمایه داری احاطه شده و تحت فشار امواج مادی و آیدئولوژیک آن قرار دارند نمی توانند «به تنهایی» و «جزیره وار» ساختمان سوسیالیسم را در یک کشور، آزادانه و در یک خط مستقیم به پیش برند. یا بعبارت دیگر، به تحکیم دانسی آنچه در یک کشور بدست آمده بپردازند. آنها باید با اتکا، به این دستاوردها، انقلاب پرولتری را در جهان گسترش دهند. به یک کلام باید به مثابه «پایگاه انقلاب جهانی» عمل کنند. منافع کلی و نهانی کشور سوسیالیستی در نهایت با منافع پیشروی انقلاب جهانی یکی است؛ این دو روند با هم ارتباط متقابل دارند و یکدیگر را تقویت می کنند؛ در عین حال میان آن ها تضادهایی هم هست. به این معنا که پیشرفت هر یک ملاحظاتی را بر دیگری تحمیل می کند. در این میان، منافع پیشبرد انقلاب جهانی (یعنی پیشرفت انقلاب در بقیه نقاط جهان) عمده است. این یک اصل پایه ای است. اگر مقطعی فرا رسید که ضروریات دفاع از موجودیت کشور سوسیالیستی با ضروریات گسترش انقلاب جهانی در تضاد قرار گرفت، این کشور در صورت لزوم حتی باید موجودیتا خویش را به خطر بیندازد تا انقلاب جهانی در مجموع خود، پیشروی کند.

موقعیت عینی نظام امپریالیستی به مثابه یک کل و رابطه تنگاتنگ درونی که میان واحدهایش برقرار است، تاکیدی است بر نقش تعیین کننده عرصه جهانی در تحولات هر کشور. این شالوده دیدگاه و سیاست انترناسیونالیستی پرولتری و تاکیدی است بر ضرورت حیاتی آن برای طبقه کارگر در کلیه کشورهای جهان. انترناسیونالیسم، جهان بینی مختص پرولترهای انقلابی و انقلابات پرولتری است. انترناسیونالیسم پرولتری و ارجحیت دادن به منافع انقلاب جهانی، باید از همان ابتدای تدارک انقلاب تا کسب قدرت سیاسی و سپس ادامه انقلاب تا برقراری کمونیسم جهانی بر اندیشه و عمل پرولتاریا حاکم باشد.

تضادهای نظام امپریالیستی و چهره جهان معاصر

نظام جهانی امپریالیستی از زمان پیدایش خود تاکنون تحولات سیاسی و اقتصادی مهمی را از سر گذرانده است. این تحولات بر کلیه تضادهای امپریالیسم و جایگاه هر یک تاثیر می گذارد. تضادهای امپریالیسم از تضاد اساسی عصر سرمایه داری یعنی تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی سرچشمه می گیرند. این تضاد در شکل حرکت دارد: تضاد کار و سرمایه؛ و تضاد آناششی و آرگانیزاسیون یعنی غلبه هرج و مرج بر تولید در سطح جامعه و جهان؛ و سازماندهی تولید در واحدهای جداگانه. تضاد کار و سرمایه در تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، تضاد خلقها و ملل ستمدیده با امپریالیسم، و تضاد میان کشورهای سوسیالیستی با امپریالیسم تبارز می یابد؛ و

۱۹۱۷ بر خاتمه جنگ جهانی اول، قدرت یابی جنبشهای رهانیبخش و انقلابات پرولتری و صف آرانی آتی قدرتهای امپریالیستی در جهان، تاثیر گذاشت. در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز وجود چین سوسیالیستی که پشتیبان انقلابات رهانیبخش خلقها بود، در تقویت جنگ رهانیبخش در ویتنام و سایر جنگهای انقلابی تاثیر زیادی داشت. با احیای سرمایه‌داری در شوروی در اواسط دهه ۱۹۵۰ و سپس در چین سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ تضاد بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی موقتا از تصویر تضادهای جهان معاصر حذف شده است.

وجه دیگر تضادهای ذاتی امپریالیسم، یعنی تضاد بین قدرتهای امپریالیستی، بازتاب جدال رقابت جویانه سرمایه‌ها در مقیاس جهانی است. در عصر امپریالیسم، سرمایه‌داری هر چند وقت یکبار دچار بحران ساختاری فراگیر (یعنی در مقیاس بین‌المللی و بطور همزمان در همه رشته‌ها) می‌شود. در چنین مقاطعی، تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی و امکان وقوع جنگهای امپریالیستی تشدید می‌یابد. زیرا امپریالیستها تنها با برقراری یک تناسب قوای سیاسی جدید در مقیاس بین‌المللی، می‌توانند راه را برای تجدید ساختار سرمایه در سطح بین‌المللی باز کنند و بحران فراگیر سرمایه را موقتا حل کنند. تاکنون دو جنگ جهانی برای تجدید تقسیم‌جهان و حل این مساله براه افتاده است. فروپاشی بلوک امپریالیستی شوروی و پایان «جنگ سرد» نیز راه را برای چنین تجدید ساختاری گشود.

اما تجدید تقسیم جهان و حل موقت بحران فراگیر سرمایه، الزاما نتیجه یا تنها نتیجه چنین گرهگاه‌هایی نیست. بحرانهای فراگیر شرایط مساعدی را برای انجام انقلابات پرولتری در نقاط وسیعی از جهان بوجود می‌آورند و اگر نیروهای پرولتری آماده باشند می‌توانند مناطق وسیعی از جهان را از چنگ امپریالیستها بدرآورند. انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب دمکراتیک نوین ۱۹۴۹ در چین در چنین گرهگاه‌های تاریخی و در شرایطی که امپریالیستها دست به جنگ جهانی برای تجدید تقسیم جهان زده بودند به پیروزی رسیدند.

نتایج جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) و جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹) برای یک دوره تعیین کرد که هر یک از قدرتهای امپریالیستی در چه موقعیتی قرار بگیرد، چقدر از خوان یغمای بین‌المللی سود برد و سرکردگی یا کدام کشور باشد. بعد از احیای سرمایه‌داری در شوروی و تبدیل آن به یک قدرت بزرگ سرمایه‌داری در اواسط دهه ۱۹۵۰ اردوگاه سوسیال امپریالیستی یا بلوک سیاسی - اقتصادی - نظامی شرق شکل گرفت. یک نظام امپریالیستی دو قطبی بوجود آمد. آمریکا در رأس یک گروه از امپریالیستها و مرتجعین قرار داشت؛ و شوروی در رأس گروه دیگری از آنها. آنچه به «جنگ سرد» مشهور شد، بیان رقابتها و تخصصات بین دو بلوک غرب و شرق در عرصه‌های مختلف بود که گاه به صورت جنگهای منطقه‌ای بین وابستگان اینها در کشورهای تحت سلطه بروز می‌کرد. بحران اقتصادی جدیدی که از اوایل دهه ۱۹۷۰ گریبان نظام امپریالیستی را گرفت، رقابت میان دو بلوک غرب و شرق را تشدید کرد. جهان در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ تا آستانه یک جنگ تمام عیار پیش رفت. اما در پایان دهه ۱۹۸۰ شوروی تحت فشارهای بحران و زیر بار سنگین رقابت نظامی تاب نیاورد و فروپاشید. این تحول، نتایج سیاسی و اقتصادی مهمی را در صحنه جهانی ببار آورده است.

خاتمه جنگ سرد، مخاطرات ژئوپلیتیکی سرمایه‌گذاری در کشورهای موسوم به «جهان سوم» که عرصه مهم درگیری دو بلوک غرب و شرق بود را کاهش داده است. قدرتهای امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا با دست بازتری در امور جهان مداخله می‌کنند و امکانات بیشتری برای حل برخی از محضلات سیاسی خود بدست آورده‌اند. امکان بیشتری برای حرکت آزادانه سرمایه‌ها در جهان پدید آمده

تضاد آتارشی و ارگانیزاسیون مشخصا بصورت تضاد میان قدرتهای امپریالیستی جلوه گر می‌شود. این چهار رشته تضاد، تضادهای اصلی نظام جهانی امپریالیستی هستند.

با ظهور امپریالیسم، سرمایه‌های امپریالیستی به مستعمرات و نیمه مستعمرات هجوم بردند؛ و استثمار و غارت و سرکوب سیاسی بیسابقه‌ای را نصیب اکثریت مردم این کشورها کردند. امپریالیسم نظامهای اقتصادی این کشورها را در اقتصاد جهانی ادغام کرد. این ادغام به صورتی انجام شد که اقتصاد این کشورها را به تابع و خدمتگزار اقتصادهای امپریالیستی تبدیل کرد. امپریالیسم، رشد سرمایه‌داری را در آنها تسریع نمود و همزمان مناسبات ماقبل سرمایه‌داری را برای تولید کار ارزان و منابع ارزان در ابعادی گسترده به خدمت گرفت. بدین ترتیب فوق سودهای کلان نصیب کشورهای امپریالیستی شد و اقتصادی عقب مانده و معرج و ناهنجار نصیب کشورهای تحت سلطه.

در کشورهای تحت سلطه، امپریالیسم حاکمیت سیاسی خود را از طریق اتحاد با طبقات حاکمه این کشورها و با سرکوب خشن و استبداد سیاسی عریان پیش میبرد. تشدید تضاد میان امپریالیسم با خلقها و ملل ستمدیده، کشورهای تحت سلطه را به کانونهای توفانی انقلابات در جهان تبدیل کرد. جنبش‌های رهانیبخش ملی برای چندین دهه کل دنیا را به لرزه در آورد و بحران و تلاطمات انقلابی در کشورهای تحت سلطه تداوم یافت.

تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیز از تغییر و تحولات نظام برکنار نماند. سودهای کلانی که از کشورهای تحت سلطه نصیب امپریالیستها شد به آنان این امکان را داد که قشر نازکی از طبقه کارگر را در کشورهای امپریالیستی به پایگاهی برای خود تبدیل کنند و برای دوره‌های نسبتا طولانی بخش قابل توجهی از کارگران را نیز از ثبات شغلی و رفاه نسبی برخوردار سازند. اما کماکان قشر تحتانی طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی که بخش مهمی از آن را کارگران مهاجر تشکیل می‌دهند، تحت استثمار شدید است. سیستم دمکراسی بورژوازی در کشورهای امپریالیستی با اتکاء به موقعیت ممتاز و سلطه جهانی امپریالیسم ادامه حیات یافته است. این دموکراسی بورژوازی روی دیگر سکه دیکتاتوری عریان و خشن است که امپریالیسم در اتحاد با طبقات ارتجاعی بومی در کشورهای تحت سلطه اعمال می‌کند. اما دمکراسی بورژوازی در خود کشورهای امپریالیستی نیز همواره با مشت آهنین دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی همراه است. حفظ و گسترش نیروهای پلیس ویژه و زندانها، یک جزء دائمی و اساسی حاکمیت بورژوازی بر این کشورهاست؛ زیرا بین بورژوازی با بخش تحتانی طبقه کارگر و افشار تهیدست در جوامع امپریالیستی، تضاد حادی وجود دارد. با تشدید و تداوم بحرانهای سرمایه‌داری، بخش بزرگتری از اهالی کشورهای امپریالیستی به پرولتاریا تبدیل می‌شود. این پرولتاریا، نیروی اساسی و پایگاه محکم انقلاب پرولتری در این کشورها است.

امپریالیسم بر توسعه سرمایه‌داری و گسترش صفوف پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه افزود و همزمان با فوق استثمار طبقه کارگر در این کشورها، تضاد پرولتاریا و بورژوازی را در این کشورها شدت بخشید.

یکی دیگر از تضادهای مهم نظام امپریالیستی، تضاد میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی است. وقوع انقلابات پرولتری و برپائی جوامع سوسیالیستی، این تضاد جدید را شکل داد. این تضاد تاثیر مهمی بر تناسب قوای بین‌المللی و تحولات سیاسی و اقتصادی بر جای گذاشت؛ و بر جهت‌گیری و افق و خیز جنبشها و انقلابات، و تبانی‌ها و رقابتهای امپریالیستی موثر افتاد. برای مثال، ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال

ساخته‌اند و «ارتش ذخیره کار» را تشکیل می‌دهند. دولتهای امپریالیستی، نیروی ویژه پلیس را برای مقابله با آشوبهای اجتماعی و خطراتی که نظم و قانون و امنیت سرمایه داری را تهدید می‌کند، مداوما تقویت می‌کنند.

همه اینها نشانه حدت یافتن دو رشته تضاد اصلی نظام امپریالیستی، یعنی تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل ستمدیده، و تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی است. پس از پایان جنگ سرد، رقابت‌های امپریالیستی تخفیف یافته، اما هم در عرصه اقتصاد و هم سیاست، درگیریهای آشکار و پنهان بین آمریکا، اروپا، ژاپن و روسیه به پیش می‌رود. در بطن تپانی‌های امپریالیستی، قطب بندی‌ها و ائتلافات و یارگیری‌های جدید امپریالیستی جریان دارد.

تحولات جاری، نظام امپریالیستی را بیش از پیش آسیب پذیر کرده و «نظم نوین» جهانی مورد نظر امپریالیستها را با مانع روبرو کرده است. تشدید ستم و استثمار امپریالیستی، بسیاری از کشورهای جهان را به مناطق بحرانی تبدیل می‌کند. پتانسیل بروز خیزشها و مقاومت‌های توده‌ای در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی بیشتر شده است. «گلوبالیزاسیون»، کشورها و مناطق مختلف دنیا را بیش از پیش بهم مرتبط کرده است. تحولات و تکان‌های اقتصادی و سیاسی در هر کشور، بازتاب سریعتر و گسترده تری در سایر کشورها می‌یابد. این شرایط عینی، انقلابات پرولتری را نزدیکتر بهمم گره می‌زند و شرایط پیشرفت انقلاب در هر کشور را بیش از پیش تحت تاثیر تحولات و تکان‌های بین‌المللی قرار می‌دهد. بعلاوه، رشد ناموزون و معوج بخشهای مختلف نظام امپریالیستی و تشدید و ترکیب یکرشته تضادهای طبقاتی، اجتماعی و ملی در این یا آن کشور به شکل گیری حلقه‌های ضعیف و نقاط گسل در نظام می‌انجامد. در این نقاط است که به شرط وجود رهبری حزب کمونیست در راس یک جنگ انقلابی قدرتمند، انقلاب پرولتری می‌تواند به پیروزی برسد و ساختمان جامعه سوسیالیستی آغاز شود. نقاط ضعف علاج ناپذیر و شکافهای دانشی در نظام امپریالیستی، امکان پایداری کشورهای سوسیالیستی را پدید می‌آورد.

نظام سرمایه داری جهانی با عملکرد خویش هر روز و هر لحظه به دنیا گوشزد می‌کند که سودمندی خود را از دست داده است؛ و نظامی کهنه و وحشی و منسوخ است که دیگر نیازی به بقای آن نیست. این در حالی است که تولید ابعادی بیسابقه و عظیم یافته و عدم کفایت تولید که زمانی توجیه تاریخی تقسیمات و تمایزات طبقاتی بود، رخت بر بسته است. کار متعادل و استفاده متعادل از نعم مادی و رشد خلاقیت‌های ذهنی بشر، کاملاً امکانپذیر است. مدتهاست که شرایط گذر به یک نظام متفاوت که اصل کمونیستی «به هرکس به اندازه نیازش، و از هر کس به اندازه توانش» در آن قابل تحقق باشد، بوجود آمده است.

و حجم قابل توجهی از سرمایه‌ها برای سرمایه گذاری در عرصه‌های مختلف آزاد شده است. بدین ترتیب روند «گلوبالیزاسیون» شتاب گرفته است. این به معنای، جابجایی سریعتر سرمایه‌ها و ادغام هر چه بیشتر تولید و مبادله در سطح بین‌المللی است. قدرتهای امپریالیستی پا به پای «گلوبالیزاسیون»، سیاست «لیبرالیزاسیون» اقتصادی را به پیش می‌برند. هدف از این سیاست، بازتر کردن دست سرمایه داران در اخراج گسترده کارگران، کسار زدن کلیه موانع حقوقی از سر راه سرمایه‌گذاری خارجی و مالکیت در کشورهای تحت سلطه و رفع موانع گمرکی و مالیاتی است که در این زمینه وجود دارد. همه اینها در خدمت اعمال کنترل و غارت بیشتر این کشورها توسط امپریالیستها است. نهادهای عمده مالی یعنی «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، مدیریت اقتصادی کشورهای تحت سلطه را بدست گرفته و سیاستهای ریاضت‌کشی و تعدیل اقتصادی را تحمیل می‌کنند. امپریالیسم در تمامی جهان اعم از کشورهای پیشرفته یا تحت سلطه، تکنولوژی پیشرفته را با کار ارزان در هم می‌آمیزد تا نرخ سود را بالا ببرد. بخش روز افزونی از این نیروی کار ارزان را زنان تامین می‌کنند. مشقت خانه‌ها و کارهای موقتی و غیر رسمی در کشورهای تحت سلطه و حتی در کشورهای امپریالیستی در حال گسترش هستند. آهنگ رشد در معدودی رشته‌ها سرسام آور است؛ اما همزمان بخشهای بزرگی از کشورها و مردم جهان به موقعیت حاشیه‌ای رانده می‌شوند.

امروز چهره جهان با تعمیق شکاف طبقاتی در سطح جهان، تعمیق فقر و نابرابری درآمدها و تعمیق شکاف بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه رقم می‌خورد. نزدیک به یک میلیارد نفر از جهانیان اسیر فقر مطلقند که ۷۰ درصد اینان را زنان تشکیل می‌دهند. استخوانهای بیش از ۲۰۰ میلیون کودک زیر بار کار اجباری خرد می‌شود. هر سال سیلیونها نفر بسان کنیز و برده در بازار جهانی سکس خرید و فروش می‌شوند. کشورهای ثروتمند با ۱۵ درصد اهالی دنیا، ۸۰ درصد ذخایر کره ارض را می‌کنند. در آمریکا که قدرتمندترین کشور امپریالیستی محسوب می‌شود، ۴۰ میلیون نفر زیر خط فقر بسر می‌برند. درآمد میانگین مدیران در این کشور به ۱۵۰ برابر درآمد کارگران صنعتی رسیده است. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بغیر از شهرهای بزرگ و بخشهای محدود جزیره ماندنی که شاهد رشد اقتصادی است و یک قشر نازک صرفه را حول خود شکل داده، بقیه بخشها و مناطق در رکود مزمن و عقب ماندگی بسر می‌برند و اکثریت مردم شدیدتر از هر زمان استثمار می‌شوند. زنان و کودکان در کارگاه‌ها تحت شرایط نیمه بردگی بسر می‌برند. اجرای طرح‌های تعدیل اقتصادی، روند نابودی کشاورزی این کشورها و جابجایی جمعیت و مهاجرت دهقانان را شتاب بخشیده است. سطح معیشت ۲۵ میلیارد نفر از اهالی این کشورها که فقیرترین‌ها محسوب می‌شوند مرتباً پایین می‌رود و هر سال نزدیک به ۷۵ میلیون نفر در جستجوی کار به سایر کشورها مهاجرت می‌کنند. سرکوب و استبداد سیاسی و خرافه و مذهب و ارتجاع که لازمه حفظ این شرایط استثمارگرانه است، بر کشورهای تحت سلطه حکمفرماست. نابودی محیط زیست گوشه‌ای دیگر از این تصویر تکان دهنده است. در آسیا و آمریکای لاتین، جنگلها و دشتها، آبگیرها و رودخانه‌ها را برای بازپرداخت قروض خارجی تالان می‌کنند. در کشورهای امپریالیستی، نظام خدمات اجتماعی و ایمنی اقتصادی در دوران کار و بیکاری که «دولت رفاه» نامیده می‌شود، رو به انقراض گذاشته است. در اروپای غربی، نرخ بالای بیکاری تقریباً «نهادی» شده و امری ناگزیر تلقی می‌شود. در آمریکا یعنی در ثروتمندترین کشور جهان، بخش بزرگی از پرولتاریا بیرحمانه استثمار می‌شود. در عین حال بخش گسترده‌ای از اهالی بدون کار، بی‌عمر، حمایت اجتماعی و سریناه

انقلاب ایران و برنامه حداقل

چهره ایران معاصر

ایران بهشت سرمایه داران و زمینداران بزرگ و جهنم کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان است. شکاف طبقاتی عمیق است و اقلیتی به ازای استعمار شدید کارگران و فلاکت دهقانان از رفاه و راحتی برخوردارند در حالیکه اکثریت مردم علی‌رغم کار و تلاش شبانه روزی به سختی معاش خود را تامین می‌کنند.

مردم از اولیه ترین حقوق دموکراتیک محرومند و یک دیکتاتوری عربیان و خشن هر شکل از مقاومت و مخالفت را با پیگرد و مجازات پاسخ می‌دهد.

ایران اسارتگاه زنان و زندان ملل است. جامعه ای است که خرافه و مذهب و تبعیض مذهبی، بر آن سلطه دارد.

اقتصاد ایران بر مبنای تک محصولی، یعنی بر محور نفت، شکل گرفته است. اقتصاد جامعه عقب مانده، معوج و نامنسجم است و سایه یک بوروکراسی دولتی باد کرده مانند بختک بر آن افتاده است. شکاف میان صنعت و کشاورزی و شهر و روستا چشمگیر است و روز به روز بر وابستگی همه جانبه کشور به جهان امپریالیستی افزوده می‌شود.

این شرایط نتیجه سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه نئودالیسم بر جامعه ایران است.

سلطه امپریالیسم

در ابتدای قرن بیستم امپریالیسم، ایران را تحت نفوذ سیاسی - اقتصادی - نظامی خود درآورد. اقتصاد ایران، همانند اقتصادهای ملی دیگر ملل تحت ستم، از یک موضع تبعی در یک نظام تولید و مبادله جهانی ادغام شد و در خدمت به ضروریات سودآوری سرمایه امپریالیستی سازماندهی گشت.

این روند از اواخر دولت قاجاریه شروع شد. امپریالیستها با دادن وامهای کلان به دولت، امتیازات اقتصادی و سیاسی متعددی کسب کردند. آنها، صادرات مواد خام کشاورزی و استخراج معادن؛ و واردات کالاهای مصرفی و بخشا کالاهای سرمایه ای (ابزار و تکنولوژی) را سازمان دادند و با استفاده از نیروی کار ارزان، سودهای کلان نصیب خود کردند. این روند با آغاز دوران رضا شاه جهش یافت. امپریالیستها با اتکا، به صدور سرمایه و کالا و با اتکا، به دولت سرکوبگر ساخته و پرداخته خودشان، سیطره اقتصادی خود را بسط و گسترش دادند. کشف ذخائر عظیم نفت، نقش ویژه ای به ایران در تقسیم کار بین المللی داد و تولید نفت برای صنایع اقتصاد جهانی وظیفه اصلی ایران در این تقسیم کار شد. بتدریج و بویژه پس از جنگ جهانی دوم جریان یابی سرمایه های نفتی در کل اقتصاد نقش محوری یافت.

بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز تجدید ساختار عظیم سرمایه در سطح بین المللی، امپریالیسم سیاست اقتصادی «صنعتی کردن به قصد جایگزینی واردات» را در ایران دیکته کرد. ورود سرمایه های امپریالیستی ابعادی بیسابقه یافت و علاوه بر توسعه صنایع نفت و گاز، رشته های مختلف صنعتی و بانکی و تجاری گسترش یافتند. همه اینها با بهره کشی موثرتر از نیروی کار ارزان انجام شد. با وقوع انقلاب ۵۷ و تغییر رژیم از سلطنتی به جمهوری اسلامی، اساسا تغییری در جایگاه کشور در تقسیم کار بین المللی و مناسباتش با نظام امپریالیستی پدید نیامد. ایران یک جامعه تحت سلطه و بحران زده باقی ماند و همچنان تابع و متاثر از تحولات و الزامات نظام امپریالیستی است. استراتژی و تدابیر عمومی امپریالیستها برای

کشورهای تحت سلطه، در ایران نیز به اجرا در می‌آید. سیاست اقتصادی کشور تحت نظارت مستقیم و مطابق با دستورات پلیس مالی امپریالیسم یعنی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تعیین و تنظیم می‌شود. سیاست «صنعتی کردن» به سبک دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ کمرنگ شده است و گرفتن قرض و اعتبار از منابع خارجی سیر صعودی دارد. بمنظور دستیابی هر چه بیشتر به ارز خارجی هر محصول صنعتی و کشاورزی قابل فروش و هر منبع طبیعی مستعد غارت، در بازار جهانی به حراج گذاشته می‌شود. رشته ها و بخش هائی که با این معیار نمی‌خوانند راکد شده یا بالکل تعطیل می‌شوند. نتیجه این روند، ادغام بیش از پیش جامعه در شبکه اقتصاد و سیاست امپریالیستی و تعمیق وابستگی است.

امپریالیستها در یک صد سال اخیر منابع طبیعی و ثروتهای کشور را غارت کرده اند؛ از مبادله نابرابر و استعمار نیروی کار فوق سودهای کلان برده اند؛ از سیاستهای توطئه گرانه و اعمال نظامی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کرده اند؛ اما مهمترین و اساسی ترین جنبه سلطه امپریالیسم آن است که آنها ایران را (همانند سایر کشورهای تحت سلطه) از نظر ساختاری به خود وابسته کرده اند. ادغام بخشهای مختلف اقتصاد کشور در اقتصاد جهانی و درجه نفوذ امپریالیسم در تار و پود جامعه بگونه ای است که اقتصاد کشور بدون سلطه امپریالیسم نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. امپریالیسم برای جامعه ایران نه یک پدیده بیرونی، بلکه عیقا درونی است.

مناسبات امپریالیسم با ایران یک مناسبات تولیدی است. امپریالیستها بخش های کلیدی و استراتژیک اقتصاد را به شکل های مختلف تحت کنترل دارند و بی آنکه ضرورتا مالک مستقیم و رسمی ابزار عمده تولید در ایران باشند زمام تولید، مبادله و توزیع را بدست دارند. کلیدی ترین و استراتژیک ترین بخش اقتصاد کشور، یعنی نفت، تحت سلطه سرمایه های امپریالیستی است. از طریق کنترل این بخش، بخشهای دیگر اقتصاد زیر چنگال آن قرار می‌گیرد و در جهت سودآوری آن سازمان می‌یابد. این کنترل، توسط اشکال دیگری چون انحصار بر تکنولوژی وارداتی، قراردادهای تجاری و تولیدی نابرابر و وامها و اعتبارات تکمیل می‌شود.

امپریالیسم نه تنها ثروتهای تولید شده در کشور را کنترل می‌کند بلکه تعیین می‌کند که این ثروت چگونه در ایران و یا در دیگر نقاط جهان توزیع شده و مورد بهره برداری مجدد قرار گیرد. نیازهای حداکثر سودآوری سرمایه های بین المللی و کارگزاران بومی آن تعیین می‌کند که ابزار تولید در چه حیطه هائی تمرکز یابد، درآمدهای ارزی ایران بسوی چه رشته هائی روان شود، کدامین شاخه های تولیدی را به راه اندازد و چگونه به شکل دستمزدهای نابرابر در بین اقشار گوناگون جامعه توزیع شود. الزامات حداکثر سودآوری برای سرمایه های جهانی، تعیین می‌کند که مردم چه غذائی بخورند و چقدر بخورند؛ چند میلیون نفر زیر خط فقر دست و پا بزنند؛ بهر کس چه سهمی از تولید اجتماعی پرداخته شود؛ کدامیک از باندهای سرمایه دار و زمیندار بزرگ پروار شوند و کجا سرمایه های خود را بکار بیندازند و ثروت اندوزی کنند.

تولید مافوق سود برای سرمایه های امپریالیستی از طریق بکارگیری اشکال شدیدی از استثمار و اعمال جبر آشکارتر در پروسه تولید بدست می‌آید. اختناق سیاسی و بی حقوقی آشکار کارگران و دهقانان از یکسو و تامین فوق سودها از سوی دیگر، لازم و ملزوم یکدیگرند.

در مرکز ثقل این مناسبات تولیدی، صدور سرمایه خارجی قرار گرفته است. جلوه عمده این مناسبات، جایگاه و نقش نفت در زندگی کشور است. تاکنون سرمایه امپریالیستی عمدتا به شکل درآمد نفتی به ایران صادر شده است. بخش عمده درآمدهای ارزی و بخش اعظم بودجه

مقاومت و مبارزه توده های خلق علیه سلطه امپریالیسم نیز هست. این مقاومت و مبارزه از یکسو و بحرانها و تلاطمات درون نظام بین المللی و درون خود جامعه از سوی دیگر، نقاط ضعف مهمی را در سلطه امپریالیستی پدید می آورد که در نتیجه آن امپریالیستها نمی توانند انحراف های سلطه خود را بدون تضاد و بی دودسر بکار گیرند.

سرمایه داری بوروکراتیک

با صدور سرمایه های امپریالیستی رشد سرمایه داری در ایران تریخ شد و نوع خاصی از سرمایه داری بنام سرمایه داری بوروکراتیک شکل گرفت. این سرمایه داری، با سرمایه داری در خود کشورهای امپریالیستی یکسان نیست و عملکرد آن بسیار متفاوت است. مشخصه مهم این سرمایه داری، که سرمایه داری کمپرادور (یا دلال و کارگزار امپریالیسم) نیز خوانده می شود، وابستگی آن به سرمایه امپریالیستی است. سرمایه داری بوروکراتیک در خدمت به سرمایه امپریالیستی و تابع آنست. توسعه و مراحل رشد این سرمایه داری با پشتوانه دولت نیمه مستعمراتی صورت گرفته و دولت در شکل گیری و ایجاد تسهیلات پایه ای برای آن نقش تعیین کننده ای ایفا کرده است. سرمایه داری بوروکراتیک جوانب زیادی از مناسبات نیمه فئودالی را تحلیل برده اما همچنین آن را در سطح گسترده در کشاورزی و بخشهای دیگر اقتصاد حفظ کرده و برای سودآوری بالای خود از آن بهره جسته است.

سرمایه امپریالیستی از طریق سرمایه داری بوروکراتیک اقتصاد کشور را سازمان داده و از مجرای آن ابزار و منابع تولیدی اصلی جامعه را کنترل کرده و از نیروی کار زحمتکش ارزش بیرون می کشد. شکل عمده سازمانیابی سرمایه بوروکراتیک (یا کمپرادور) در ایران، سرمایه انحصاری دولتی است. دولت همواره نقش مرکزی را در کل اقتصاد و سیاست گذاری و برنامه ریزی اقتصادی پعهده داشته است. علاوه بر شکل دولتی، سرمایه داری بوروکراتیک بصورت خصوصی در گروه های مالی - صنعتی هم سازمان می یابد. این گروه ها با دولت ارتباط نزدیک دارند و به قدرت و امکانات دولتی تکیه می کنند.

سرمایه داری بوروکراتیک (یا کمپرادور) یک سرمایه داری انحصاری است. سلطه انحصاری این سرمایه بر رشته های مهم اقتصاد و منابع کشور، از طریق رقابت جوئی میان سرمایه های مختلف و بکار گرفتن تکنیک برتر و پائین آوردن هزینه ها، اعمال نمی شود. بلکه از طریق اعمال نفوذ دولتی و استفاده از امتیاز ارتباط با سرمایه های خارجی (نهادهای اقتصادی و سیاسی خارجی و بازار جهانی) بدست می آید؛ و با جوانب فئودالی مانند غصب، کلاهبرداری، بی قانونی و قوم و خویش بازی تکمیل می شود.

تاریخ رشد سرمایه داری بوروکراتیک در ایران و نقاط عطف آن، بر سیر تکوین تاریخی صدور سرمایه امپریالیستی و نیازمندی های آن منطبق است. شالوده سرمایه داری بوروکراتیک در ایران از طریق وامهای کلان خارجی و ادغام و تمرکز سرمایه هائی که از طریق تجارت با کشورهای سرمایه داری رشد کرده بودند ریخته شد. در ابتدای قرن بیستم، نخستین عرصه فعالیت سرمایه داری بوروکراتیک، تولید و تجارت مواد خام کشاورزی، بانک داری و برخی صنایع بود. دولت متمرکز رضا خان در انباشت و تمرکز سرمایه ها و ثروتهای کلان و برداشتن برخی موانع زیر بنائی و روینائی از سر راه توسعه سرمایه داری بوروکراتیک نقش کلیدی بازی کرد. سرمایه داران بوروکرات (یا کمپرادور) از دگرذیسی طبقات فئودال و سرمایه داران تجاری و بوروکرات های دولتی و افرادی که بندهای سیاسی با امپریالیسم داشتند شکل گرفتند. آنان به وارد کردن کالاهای مصرفی و کالاهای سرمایه ای از خارج پرداختند؛ در مشارکت با سرمایه های

دولت را سرمایه های نفتی (درآمد نفت) تشکیل می دهد. درآمدهای نفتی، بخش مهمی از هزینه تقویت و گسترش دستگاه بوروکراتیک - نظامی حاکم را تامین می کند؛ زیرساخت های ضروری برای حرکت سرمایه های بزرگ داخلی و خارجی را فراهم می سازد و بصورت اعتبار دولتی پشتوانه و محرک سرمایه گذارهای کلان می شود. درآمدهای نفتی با تکنولوژی و محصولات صنعتی و فراورده های ضروری نظیر مواد خوراکی وارداتی، مبادله می شود. اینکه ایران چه میزان نفت تولید کند و به چه بهائی بفروشد، تابع قوانین بازار بین المللی و انحصار و کنترل امپریالیستی است. تکانهای بازار جهانی، پائین آمدن و بالا رفتن بهای نفت، تاثیرات بلاواسطه بروی اقتصاد جامعه دارد. حیات اقتصادی جامعه و معاش مردم وابسته به این نوسانات شده است.

سرمایه مالی بین المللی نیروی محرکه و شکل دهنده اصلی اقتصاد ایران است. تولید و جهت گیریها و سیاستهای اقتصادی کشور بر پایه نیازهای درونی جامعه و تامین نیازمندیهای زندگی و آسایش مردم، صورت نمی گیرد. بلکه تماما بگونه ای سازماندهی شده که نیازهای سودآوری امپریالیستها و طبقات مرتجع حاکم را تامین و تضمین کند. امپریالیسم اقتصاد کشور را صوج کرده، برخی بخشهای دست چین شده را توسعه داده و همزمان عرصه های بزرگی را به رکود یا ورشکستگی کشانده است. پیشرفته ترین تکنولوژی و ابزار تولیدی در صنعت نفت بکار گرفته می شود و در کنار آن عقب افتاده ترین تکنیکهای تولید بطور گسترده مورد استفاده قرار می گیرد؛ رابطه بین کشاورزی و صنعت و بخشهای مختلف صنعت از هم گسیخته می شود و اقتصاد کشور همانند «اقتصادهای معتاد» فقط از طریق تریق فزاینده و مداوم مالی می تواند کار کند و سرپا بایستد.

این مناسبات تولیدی از مناسبات طبقاتی جدا نبوده و بر پایه اتحاد منافع امپریالیستها با طبقات ارتجاعی حاکم و سلطه آنها بر طبقات محکوم، اعمال می شود. نفوذ امپریالیسم در ایران و توسعه امپریالیستی، منجر به تغییرات زیادی در صورت بندی اجتماعی و آرایش طبقاتی جامعه شد. طبقات نوینی پا به عرصه وجود گذاشتند. بوروآزای بوروکرات - کمپرادور شکل گرفت و از نفوذ و قدرت فئودالها کاسته شد؛ لایه های جدیدی از بوروآزای ملی و خرده بوروآزای بوجود آمدند و لایه هائی از بوروآزای ملی و خرده بوروآزای سنتی ناپود شدند؛ صفوف طبقه کارگر گسترش یافت و از بسیاری از دهقانان خلع ید شد و بسیاری دیگر با نابودی اقتصاد کشاورزی به شهرها سرازیر شدند. جایجائی مهمی در وزن نسبی کشاورزی و صنعت بوجود آمد؛ شهرهای بزرگ شکل گرفتند و بین رفاه و درآمد شهر و روستا اختلاف فاحشی ایجاد شد. بطوری که امروز درآمد فقیرترین خانوار شهری یک و نیم برابر درآمد فقیرترین خانوار روستائی است و شانس زنده ماندن یک فرد روستائی، ۱۰ سال کمتر از یک فرد شهری است. کل این روند پس از جنگ اول و بویژه متعاقب جنگ دوم، سرعت گرفت.

مناسباتی که امپریالیسم به جامعه تحمیل کرده است، با توسعه یک اقتصاد ملی، موزون و خود کفا و با نیازهای اکثریت مردم در تضاد قرار دارد. این مناسبات موجب بروز بحرانهای حاد و فلاکت و بدبختی بیحساب برای مردم می شود.

اما وابستگی جامعه ایران به امپریالیسم صرفا یک پدیده اقتصادی نیست. این وابستگی با اتکاء به اعمال قدرت و کنترل سیاسی تداوم می یابد. دولت ارتجاعی کارگزار امپریالیسم این وابستگی را به قوه قهر نگاهداری و بازتولید می کند و فقط با سرنگونی این دولت می توان سلطه امپریالیسم را قطع کرد.

تاریخ توسعه امپریالیستی در ایران، تاریخ وابستگی، اعوجاج و گسترش اشکال گوناگون ستم و استثمار است؛ در عین حال تاریخ

از نظر تکنولوژی و ابزار عمده، دانش فنی و تربیت کادر متخصص اساساً به خارج وابسته اند؛ و نزدیک به ۶۰ درصد مواد اولیه مصرفی و ۹۰ درصد ماشین آلات و قطعات یدکی خود را از خارج تأمین می‌کنند. تکنولوژی وارداتی مورد استفاده در این صنایع فقط به کار تولیدات خاص می‌خورد و قابل تعمیم و استفاده در رشته‌های مختلف نیست. بین صنایع استراتژیک - مانند صنعت نفت - با دیگر صنایع ایران و بخشهای اقتصادی، حلقه‌های ارتباطی متقابل موجود نیست. رشدی که این سرمایه‌داری موجب می‌شود بسیار معوج و ناهنجار است. بجز چند رشته و چند جا اغلب بخشها و اغلب نقاط در شرایط عقب افتادگی بسیار بسر می‌برند.

تأثیر توسعه سرمایه‌داری بوروکراتیک بر اقتصاد کشاورزی مخرب و بحران‌زا بوده است. سرمایه‌داری بوروکراتیک برای تأمین نیازهای غذایی کشور به واردات روی آورده و یا بخشی از تولید را مکانیزه و مدرن کرده و به این ترتیب با تحمیل رقابت نابرابر، اقتصاد دهقانی را به ویرانی می‌کشاند. بخشهای وسیعی از زمینهای مرغوب کشاورزی بطور روز افزون به تولید محصولات صادراتی اختصاص یافته و در نتیجه از تولید مواد غذایی اصلی و ضروری برای مصرف‌توده‌ها کاسته شده و روند واردات و وابستگی بیشتر کشور به آن تشدید می‌شود. سرمایه‌داری بوروکراتیک با حفظ نظام مالکیت ارضی نیمه فئودالی و اتکاء به مناسبات ماقبل سرمایه‌داری، راه رشد اقتصاد دهقانی را سد کرده و به رکود و بحران مزمن کشاورزی دامن زده است. کارکرد سرمایه‌داری بوروکراتیک بگونه‌ای است که بطور مدام وابسته به تزویقات «ارزی» یا در واقع تزریق سرمایه‌های خارجی است. این سرمایه‌های خارجی عمدتاً به شکل درآمد نفت و از طریق دولت وارد چرخ اقتصادی می‌شود. به این مفهوم اقتصاد ایران، تک محصولی و وابسته است. دولت از مجرای اعتبارات بانکی و تخصیص بودجه وزارتخانه‌ها، این سرمایه‌امپریالیستی را به بخشهای مختلف اقتصاد جاری می‌کند؛ و زمانی که در اثر سیاستهای آگاهانه امپریالیستی و یا وقوع بحران و شوک در اقتصاد بین‌المللی، درآمدهای ارزی ایران کاهش می‌یابد، اقتصاد کشور به رکود می‌افتد و با خطر ورشکستگی مواجه می‌شود.

اگر چه سرمایه‌داری بوروکراتیک تابع و تحت فرماندهی سرمایه‌های امپریالیستی است، اما در مناسبات میان این دو تضاد و تنش نیز هست. افق دید و میدان عمل و امکانات سرمایه‌داری بوروکراتیک اساساً در چارچوب یک کشور است و منافعش حکم می‌کند که اقتصاد کشور هر چه بیشتر در شبکه جهانی امپریالیسم ادغام شود و بیش از پیش مورد توجه سرمایه‌های مالی باشد و امکانات بهتر و ممتازتری برای دلالتی امپریالیسم بدست آورد. اما سرمایه‌های امپریالیستی اساساً بر مبنای اهداف، منافع و نیازهای جهانی خود حرکت می‌کنند. آنها در راه دستیابی به حداکثر سود، به «تعهدات» کشوری پای بند نیستند. منبج بروز برخی تنش‌ها میان بوروازی امپریالیستی و سرمایه‌داران بوروکرات، همین تناقض است.

بخشهای گوناگون سرمایه‌داری بوروکراتیک، علیرغم خصوصیات و منافع مشترک، در رقابت و درگیری با هم هستند. بخش دولتی با بخش خصوصی در رقابت است؛ بخش‌های مرتبط با تولید داخلی با بخشهای متکی بر واردات از خارج در تضاد می‌افتند؛ رقابت سرمایه‌های امپریالیستی در بین سرمایه‌های بوروکراتیک کارگزار آنها منعکس می‌شود. بحران‌های اقتصادی و سیاسی این درگیری‌ها را تشدید می‌کند.

توسعه سرمایه‌داری بوروکراتیک برای جامعه فاجعه‌بار بوده است. این واقعیت در وابستگی نیازهای اولیه مردم به اقتصاد جهانی، در تک محصولی شدن اقتصاد و رشد نامنسجم و معوج آن، در ویرانی اقتصاد کشاورزی و بیکاری وسیع نمایان است. این را می‌توان در

امپریالیستی، کارخانجات نساجی، سیمان، پنبه پاک‌کنی، حریر بافی و قند و شکر ایجاد کردند و استثمار نیروی کار مزدی را در این رشته‌های نوپیدا سازمان دادند.

چارچوب و دورنمای فعالیت سرمایه‌داری بوروکراتیک با جایگاه و نقش ایران در تقسیم کار بین‌المللی معین می‌شود. پس از اکتشاف ذخائر نفتی، نوع فعالیت سرمایه‌داری بوروکراتیک بر طبق حوانج سرمایه‌امپریالیستی دستخوش تغییرات مهمی شد. نیاز حیاتی اقتصاد جهانی به این ماده خام، جایگاه ایران را در تقسیم کار بین‌المللی بمشابه صادرکننده نفت تثبیت کرد. بدین ترتیب استخراج و صدور نفت رفته رفته به محور فعالیت‌های دولت تبدیل شد. بعد از جنگ جهانی دوم، ایران مسئول شد که تحت هژمونی شرکت‌های آمریکایی به تولید نفت ادامه دهد؛ کالاهای مصرفی را از اروپا و ژاپن و آمریکا با دلارهای نفتی وارد کند؛ و نیروی کار ارزان و تسهیلات زیربنایی و مالی را برای جذب سرمایه‌های غربی فراهم کند. همه اینها و کل کارکرد اقتصادی کشور از طریق درآمد نفت بهم قفل شد.

طی دهه ۱۳۴۰ منطبق بر طرح امپریالیستی «انقلاب سفید»، دامنه فعالیت سرمایه‌داری بوروکراتیک گسترش بیشتری یافت. رفوم ارضی امپریالیستی در روستاها به پیش رفت؛ کشت و صنعت‌ها برای توسعه کشاورزی تجاری ایجاد شدند؛ سرمایه‌گذارهای عظیمی در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، ساختار اداری و نظامی کشور، راه‌ها و بنادر، نظام مالی و آموزشی و شبکه ارتباطات شهرها انجام گرفت. بر مبنای طرح «رشد صنایع جایگزینی واردات»، صنایع سبک مصرفی و موتناژ با تخصیص اعتبارات دولتی ارزان به سرمایه‌گذاران براه افتاد؛ موسسات بانکی، تجاری و صنعتی رشد زیادی یافتند. افسار جدیدی از صاحبان صنایع، زمینداران و بانکداران بزرگ و مدیران و دلالان امپریالیست پا بر عرصه وجود گذاشتند. این تحولات بر مبنای فوق استثمار کارگران، فقیر و مقروض نگاهداشتن مدام اکثریت دهقانان، و باج ستانی از افسار میانی جامعه صورت گرفت.

بعد از استقرار رژیم جمهوری اسلامی، نقش ایران بمشابه کشور تولیدکننده نفت در تقسیم کار جهانی حفظ شد؛ توسعه سرمایه‌داری بوروکراتیک در رشته‌های مختلف بویژه در تجارت و خدمات ادامه یافت. این امر بیش از پیش از مجرای سرمایه‌های دولتی صورت گرفت. دولت به بزرگترین زمیندار، کارخانه‌دار، تاجر، کارفرما و بانکدار تبدیل شد و در شراکت با چند نهاد و بنیاد عظیم مالی و مذهبی، کنترل جریان اقتصاد را همچنان در دست خود نگاه داشت. علیرغم اینکه از اواخر دهه ۱۳۶۰ طبق طرحهای امپریالیستی، روند خصوصی‌سازی و کاستن از نقش دولت در اقتصاد آغاز شد، اما دولت کماکان نقش کلیدی در سازماندهی اقتصاد دارد. از همین دوره، سرمایه‌داری بوروکراتیک بر مبنای الگوی «تولید به قصد صادرات» که نهادهای مالی امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه دیکته کردند، به گسترش کشاورزی تجاری پرداخت؛ در رشته‌های سودآوری چون قالیبافی بیش از پیش فعال شد؛ و در خدمت به امپریالیستها مناطق آزاد تجاری را بر پا داشت.

اما چندین دهه توسعه سرمایه‌داری بوروکراتیک در ایران، به ایجاد یک زیربنای صنعتی پایه‌ای منجر نشده است. در واقع، توسعه سرمایه‌داری شایجی کاملاً متفاوت از سرمایه‌داری در کشورهای امپریالیستی بیار آورده است. اقتصاد به شکل بسیار ناپیوسته‌ای رشد کرده است. به این معنا که رشته‌های گوناگون و حیطه‌های مختلف فعالیت اقتصادی با یکدیگر دارای رشته‌های پیوند نبوده یا از پیوند ناچیزی برخوردار هستند. تقسیم کار کلیه رشته‌های بزرگ اقتصادی بیشتر با خارج است تا با دیگر رشته‌های اقتصادی در داخل کشور. صنایع بزرگی که طی چند دهه اخیر در ایران ایجاد شده اند بهیچوجه روی پای خود نیستند و موجودیتی مستقل از امپریالیسم ندارند. آنها

تسکین اسکانات در چند نقطه کشور و تشدید نابرابری میان مناطق و فقر و عقب ماندگی اغلب نقاط کشور بخصوص مناطق روستائی دید. در کلان شهر غول آسای تهران، آسمانخراش ها و مظاهر تجمل و رفاه خودنمایی می کنند و همزمان جمعیت عظیمی وجود دارد که از دورافتاده ترین مناطق و روستاها کنده شده و در حاشیه ها به کام فقر فرو رفته اند.

سرمایه داری بوروکراتیک در ضدیت با منافع اکثریت توده ها قرار دارد و فقر و فلاکت اکثریت را تعمیق می بخشد. توسعه این سرمایه داری و تخریب و تهدید دائمی نیروهای تولیدی در شهر و روستا، در روی یک سکه اند.

نیمه فئودالیسم

پیش از نفوذ سرمایه امپریالیستی در ایران، اقتصاد کشور مبتنی بر کشاورزی و اساسا تحت روابط فئودالی بود و سرمایه داری در شهر و روستا رشد ناچیزی داشت. امپریالیسم در روابط فئودالی نفوذ و مداخله کرد، آن را بخشا تحلیل برد و تغییر شکل داد و همزمان جوانب مهمی از آن را در خدمت به سود آوری سرمایه حفظ کرد و سازمان داد. فئودالیسم در نتیجه نفوذ سرمایه امپریالیستی دستخوش تغییر شد و به نیمه فئودالیسم تحول یافت. امپریالیسم روابط نیمه فئودالی را به اشکال مستقیم و غیر مستقیم به شبکه تولید و مبادله بین المللی متصل کرد و در این راه مرانعی مانند اقتصاد و بازار بسته روستائی، برخی اتوریته ها و نهادها و روابط ملوک الطوائفی و عشیرتی را کنار زد. طی چند دهه، اقتصاد کشاورزی ایران بطور روزافزون به نظام جهانی وابسته شد. منابع محدود بومی که پشتوانه خودکفائی کشاورزی بودند به تدریج از میدان خارج شده و جای آن را وابستگی به وامهای دولتی و برخی ماشین آلات و نهاده های وارداتی گرفت. تولید خودمصرفی بواسطه گسترش مبادله کالائی بمقدار زیادی از هم پاشید.

این دگرگونی و تغییرات عمدتا با روی کار آمدن دولت رضا خان آغاز شد. بخشی از دهقانان به زور از زمین و اقتصاد کشاورزی کنده شدند تا بمشابه نیروی کار در خدمت شالوده ریزی صنعت نفت قرار گیرند. اما مهمترین تغییرات در عرصه روستا و کشاورزی، با اجرای طرح «انقلاب سفید» صورت گرفت. هدف از این طرح، تسهیل هر چه بیشتر حرکت و سودبری سرمایه های امپریالیستی و بوروکراتیک در روستا، تامین نیروی کار ارزان جهت سرمایه گذاری های بزرگ در کل کشور و کاستن از خطر خیزشهای دهقانی بود. «انقلاب سفید»، قهر اداری - نظامی مستقیم دولتی را به جای اتوریته اربابان سابق نشانده، هر چند که نتوانست بطور همه جانبه و استواری جایگزین آن شود. اصلاحات ارضی مالکیت های بزرگ را محدود کرد. با اصلاحات ارضی یک بخش سرمایه دارانه کشاورزی در کنار بخش سنتی ایجاد شد؛ کار مزدی رشد کرد و کار نیمه وابسته گسترش یافت و روند تجزیه دهقانی شتاب گرفت اما بشکلی ناقص و بطنی و دردناک و ناتمام. کشاورزی سنتی به رکود کشانده شد اما از میان نرفت. طبق آمار رسمی، کماکان یک سوم شاغلین کشور در این بخش درگیرند. این در شرایطی است که نیروی کار اکثریت زنان روستائی در آمارگیری ها محاسبه نمی شود.

تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تغییرات مهمی در اقتصاد کشاورزی و موقعیت روستاها صورت گرفت. کشاورزی سنتی به ورشکستگی گرائید و بسیاری روستاها خالی از سکنه شدند. مهاجرت روستائیان به شهرها که از اواخر دهه ۱۳۴۰ بالا گرفته بود بطور بیسابقه ای تشدید یافت. خیل دهقانانی که آواره شهرها شده بودند، جذب رشته هائی نظیر قالببائی شدند که اساسا بر پایه کار خانگی و استفاده از روابط نیمه فئودالی و مناسبات خانوادگی می چرخد و از منابع مهم استخراج

ارزش و سودآوری سرمایه های انحصاری در این رشته به حساب می آید. کشاورزی تجاری به قصد عرضه محصول در بازار داخلی و خارجی رشد کرد و بر شمار کارگران کشاورزی افزوده شد. صنایع تبدیلی کشاورزی، دامداری ها و مرغداری های صنعتی گسترش یافتند. علیرغم همه این تغییرات مناسبات غالب در روستاها نیمه فئودالی باقی ماند و اساس نظام مالکیت ارضی تغییری نکرد. در نظام مالکیت ارضی نیمه فئودالی، از یک طرف اکثر زمین های مرغوب بصورت مزارع و باغات بزرگ در دست یک اقلیت ملاک و یا نهادها و بنیادهای دولتی و خصوصی و مذهبی متمرکز است و از طرف دیگر مالکیت های قطعه ای و کوچک بطور گسترده وجود دارد و بخش قابل توجهی از افراد درگیر در کار کشاورزی بی زمین هستند. اینها دو قطب بهم پیوسته نظام مالکیت ارضی نیمه فئودالی هستند. طبق آخرین آمار رسمی منتشر شده در سال ۱۳۷۰ تقریبا ۲۰۰۰ مالک بزرگ (حقوقی و حقیقی) همان میزان زمین دارند که نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ خانوار کم زمین دهقانی، شمار گسترده دهقانان بی زمین به این نابرابری ابعاد غول آسا می بخشد. مالکیت های قطعه ای کوچک، با بندهای گوناگون، تابع و تحت کنترل زمینداری بزرگ است. بخش عظیمی از دهقانان از مالکیت زمین محروم نگاه داشته شده اند. این در حالی است که فقط یک سوم اراضی قابل کشت کشور، دایر است. دهقانان را اجبارا کم زمین و بی زمین باقی می گذارند تا دانا به نهادهای مختلف دولتی و ملاکان وابسته بمانند و نیروی کار و ثمره کارشان در خدمت آنان قرار گیرد. این رابطه نابرابر و ستمگرانه در عرصه مالکیت، مبنای اساسی استعمار اکثریت دهقانان در اشکال ستم پیری، اجاره داری و مزد بگیرگی است. این رابطه، دهقان تحت ستم را بطور جبری بازتولید می کند.

جوهر نیمه فئودالیسم کار مقید است. بخش گسترده ای از تولیدکنندگان مستقیم، وابسته به زمین و ابزار تولید و اقتصاد محدود کشاورزی و دامی هستند. آنان نه به کشاورز سرمایه دار تبدیل می شوند و نه به کارگر آزاد فارغ از ابزار تولید. علیرغم گسترش مبادله کالائی، کار مقید وسیعا مورد استفاده قرار می گیرد و علیرغم تغییراتی که در نقش تولیدی خانوار دهقانی صورت گرفته، کماکان خانواده یک واحد تولیدی است. خانوار دهقانی مجبور است در تلاش معاش، درآمد ناچیز زراعی خویش را با درآمدهای حاصل از کار بر اراضی ملاکان و دولت، دامداری و صنایع دستی و کار فصلی در شهرها کامل کند. کارهای فصلی و بی ثبات که برخی یا تمام اعضای خانوار دهقانی انجام می دهند به باز تولید اقتصاد دهقانی یاری رسانده و موجب آن می شود که آنها از روستا و زمین کنده نشوند. مضافا روینای نیمه فئودالی نقش مهمی در وابسته نگه داشتن و انقیاد کار دهقانان دارد. در این میان موقعیت زنان روستائی، آئینه تمام نمای روابط نیمه فئودالی است. زنان از مالکیت بر زمین محرومند؛ اسیر اقتصاد عقب مانده و خرد زراعی و دامی اند؛ مجبور به کار شاق و بیگاری تحت اقتدار پدرسالاری و مردسالاری، مذهبی، عشیرتی و طایفه ای هستند.

شبکه ای مرکب از مالکین ارضی، تجار و سلف خر، دلال و رباخوار در شکل خصوصی یا دولتی دهقانان را محاصره کرده اند. از طریق ابزار چندگانه از تولید دهقانی ارزش استخراج می شود. دهقانان نه تنها با جبر اقتصادی بازار روبرویند بلکه با فشارهای غیر اقتصادی از بالا و بویژه از جانب دولت نیز روبرو هستند. دولت نقش موثری در بیرون کشیدن کار اضافه از دهقانان فقیر و میانه حال بازی می کند. این امر هم به شکل ایجاد زمینه و اعتبار برای سرمایه داری بوروکراتیک در سازماندهی کشاورزی صادراتی و صنایع دستی صورت می گیرد؛ و هم مستقیما به صورت خرید و فروش اجباری محصولات، تعیین قیمتهای انحصاری، تامین وام و نهاده های کشاورزی، اعمال

استثمار تاثیر می گذارد. جبر غیر اقتصادی در بی حقوقی مفرط و عمومی طبقه کارگر، در اتکا، به نابرابری علی و پدرسالاری و مردسالاری برای پایین راندن دستمزده توده های کارکن ملل ستمدیده و زنان کارگر و در امتیازات اقتصادی مراجع و نهادهای مذهبی متبلور می شود.

مجموعه عرصه هائی که تحت روابط نیمه فئودالی بسر می برند یا در آنها از روابط نیمه فئودالی بطور گسترده استفاده می شود، بخش سنتی اقتصاد را تشکیل می دهند. بخش سنتی یا بخش مدرن و سرمایه دارانه (صنایع بزرگ و مزارع بزرگ سرمایه دارانه و بانکها و موسسات بزرگ و کوچک تجاری و صنعتی) ارتباط متقابل دارند و یک ساختار واحد اقتصادی را می سازند. آنها نسبت به هم ناموزون رشد می کنند و رشته های پیوندشان ناهنجار و یر تناقض است. در عین حال پیوند و ارتباط این بخشها برای تامین سوده های کلان امپریالیسم و کارگزارانش ضروری است. رابطه این دو بخش اساسا با همزیستی آنها مشخص می شود. در جریان تولید، بخش سنتی قسمتی از اعتبارات و نهاده های مورد نیازش را از بخش مدرن تامین می کند. حیاتی ترین رابطه بین بخش مدرن و سنتی اینست که بخش سنتی امکان فوق استثمار کارگران را برای بخش مدرن فراهم می کند. این خون حیاتی است که در رگهای بخش مدرن جریان می یابد و سودآوری بالای آن را تضمین می کند. در رابطه بین دو بخش، این عمده ترین بخش مدرن است که بدون خدمات بخش سنتی کارش پیش نمی رود.

سه کوه و مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه

طی دهها سال سلطه امپریالیسم، تغییرات مهمی در ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران صورت گرفته است. جمعیت شهرها افزایش یافته و نسبت جمعیت شهری به روستائی در حال تغییر است. بر تعداد شهرهای بزرگ و متوسط افزوده شده و در مقابل، آبادیها و روستاهای بسیاری متروکه و خالی از سکنه شده اند. پدیده حاشیه شهرهای بزرگ بوجود آمده که همچنان در حال گسترش است. در نتیجه توسعه سرمایه داری، صفوف طبقه کارگر و نیمه پرولتاریا در شهر و روستا افزایش یافته و زنان بطور فزاینده ای درگیر فعالیتهای اجتماعی و کار خارج از خانه شده اند. چهره اقتصاد ایران داتما تغییر می کند و با الگوهای گوناگون توسعه امپریالیستی رقم می خورد. عرصه هائی به جریان می افتند و عرصه های دیگری تعطیل می شوند؛ «صنعتی کردن به قصد جایگزینی واردات» جای خود را به «تولید به قصد صادرات» می دهد. به اصطلاح ملی کردنها، به خصوصی سازیها می انجامد. اشکال حرکت سرمایه امپریالیستی و عرصه های فعالیت سرمایه داری بوروکراتیک بر حسب موقعیت سرمایه جهانی و نیازهای بازار بین المللی داتما تغییر می کنند. آنچه تغییر نیافته، محتوای ساختار و مناسباتی است که پشت همه این تحولات و افت و خیزها قرار دارد. سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم، سه کوهی است که بر شانه مردم سنگینی می کند. سه زنجیری است که پرولتاریا و خلق را به بند کشیده و سرعشاء معضلات و مصائب جامعه است. این سه کوه، راه رهایی و رشد نیروهای تولیدی که اصلی ترین آن انسانها هستند را سد کرده اند. سه کوه، یک قطب واحد را تشکیل می دهند. سلطه امپریالیسم، شرایط و امکان زیست دو دیگر را بوجود می آورد و تغییر و تحولات درونی آنها را رقم می زند؛ سرمایه داری بوروکراتیک کارگزار امپریالیسم و سازمانده اقتصاد تحت سلطه است؛ نیمه فئودالیسم شرایط ضروری برای سودآوری سرمایه داری بوروکراتیک را فراهم می کند. این سه کوه در یک مناسبات تولیدی کمپرادور - فئودالی پیوند یافته اند.

وجه عمده این مناسبات تولیدی، روابط مالکیتی است که بر

انحصار بر آب و مراتع و جنگلها و مالیات های رنگارنگ انجام می شود. قیچی قیمتها، یعنی مبادله نابرابر میان کالاهای تولید شده توسط واحدهای اقتصادی عقب مانده روستائی با کالاهای تولید شده توسط واحدهای اقتصادی پیشرفته تر در کشور و جهان، بیش از پیش به فقیرتر شدن دهقانان منجر می شود. تحت این فشارها، تولید دهقانی بیش از پیش دچار تلاشی و از هم گسیختگی شده و توده وسیعی از نیروی کار روستائی بصورت دائم یا فصلی به شهرها مهاجرت می کنند. این در شرایطی است که روند صنعتی شدن، کند و محدود و منقطع است و توانائی جذب آنها را ندارد. این خیل نیروی کار مازاد، وزنه سنگینی است که دستمزد کل طبقه کارگر را پایین می کشد.

کارکرد کلیدی نیمه فئودالیسم در اقتصاد، کمک به ایجاد شرایط فوق استثمار است. نیمه فئودالیسم برای سرمایه داری بوروکراتیک این امکان را بوجود می آورد که به کارگران دستمزدی پایینتر از هزینه بازتولید نیروی کارشان پرداخته شود. این کار بطور کلی از طریق تولید مواد غذایی نسبتا ارزان توسط اقشار دهقانی و باز تولید نیروی کار ارزان در محیط روستا، صورت می گیرد. درآمد اکثریت انبوه کارگران مهاجر و فصلی با تولید دهقانی خود یا خانوارشان تکمیل می شود. از طرفی دیگر، در شهرها هزینه زندگی کارگران از طرفی مانند حاشیه نشینی - بدون اولیه ترین خدمات شهری - به پائین رانده می شود. حقوقهای دریافتی افراد خانواده با درآمد از منابع گوناگون و چند شغله شدن - انبوهی از تجارت خرد، تولید خانگی و کارهای خدماتی - و بطور کلی شرکت در «اقتصاد غیر رسمی» شهری تکمیل می شود. این اقتصادی است که با سازماندهی ابتدائی، کار - بر بودن و دستمزدهای نازل و نامنظم و بی حقوقی کامل نیروی کار مشخص می شود.

روابط ماقبل سرمایه داری در بخشهای دیگری از اقتصاد شهری نیز بکار گرفته می شود. بخشهای غیر سرمایه داری تولید و مبادله خرد بطور گسترده ای موجود است. کارکنان این بخش صاحب و کنترل کننده ابزار تولید محدود و شرایط کار خویش بوده و عموما درگیر تولید کالائی ساده هستند. ارزشهای ایجاد شده توسط آنها در یک روند ارزش افزائی سرمایه دارانه بکار گرفته نشده زیرا صرف گذران زندگی شان می شود. این روند بویژه در مورد بخشهای زیادی از فعالیتهای خدماتی - ارائه دهندگان خدمات شخصی - بچشم می خورد. بر مبنای آمار رسمی، نزدیک به یک سوم از شاغلین شهری را کارکنان مستقل و بدون مزد فامیلی تشکیل می دهند.

در کارگاه های تولیدی کوچک و سنتی که بر پایه استثمار کارمزدی می چرخد (مانند کوره پزخانه ها و حتی در برخی صنایع کوچک که به صنایع بزرگ سرویس می دهند) بطور گسترده ای از روابط ماقبل سرمایه داری استفاده می شود. در این کارگاه ها استفاده از کار خانوادگی، کار بی مزد و بیگاری زنان و کودکان، تعهدات و امتیازات استاد - شاگردی و بکارگیری زور و ضرب و شتم برای تشدید استثمار رایج است.

بهره کشی از کار مقید دهقانان وابسته به زمین، فوق استثمار کارگرانی که بخشا از پیوندهای دهقانی کاملا جدا نشده اند و خیل زنان و کودکانی که در کار خانگی و خانوادگی درگیرند، در استخراج ارزش از کل جامعه و سودآوری بالای سرمایه بوروکراتیک، نقشی کلیدی بازی می کند.

بطور کلی در روستاها و شهرهای ایران نیروی جبر غیر اقتصادی نقش مهمی در روابط میان انسانها در روند کار بازی می کند و به استثمار شدید یاری می رساند. از مناسبات طایفه ای و عشیرتی، ملیتی و مذهبی برای سازماندهی کار استفاده می شود. زور حکومت، و مذهب و سنت و عرف در چگونگی سازماندهی روند کار و تشدید



توده‌های رعیت را به بیگاری کشید و با نیروی آنان شبکه‌ای از راه‌های ارتباطی و راه آهن را درست کرد که برای اهداف نظامی امپریالیستها و توسعه صنایع و تجارت ضروری بود. سرمایه‌داری بوروکراتیک از این اقدامات تغذیه کرد و در گهواره دولت پرورش یافت. حکومت رضا خان بسیاری از دهات و اراضی بزرگ را به زور غصب کرد و پشتوانه قدرت خود قرار داد. این حکومت از یکسو به تقویت و اشاعه بزرگ مالکی پرداخت و منافع فئودال‌های بزرگ را در پیوند و تبعیت از منافع امپریالیسم تامين کرد؛ و از سوی دیگر به تغییراتی در ساختار اقتصادی دست زد و برخی اتوریتته‌های فئودالی و عشیرتی را بفتح دولت مقتدر مرکزی از صحنه حذف کرد و راه نفوذ هر چه بیشتر سرمایه‌های امپریالیستی در اقتصاد و رشد سرمایه‌داری بوروکراتیک را باز کرد. استفاده از قوه قهر در پیشبرد این تحولات نقش مهمی ایفاء کرد. قوای مسلح دولتی در جریان سرکوب ملل و خلقهای ستمدیده و با حمایت امپریالیستها قوام یافتند. نهادها و عناصر این دولت با ملاتپ یک ایدئولوژی فئودالی که رنگ و لعاب مدرنیسم و شورونیسم ایرانی داشت، بهم متصل شد. شعار «خدا، شاه، میهن» فشرده این ایدئولوژی بود.

«انقلاب سفید» در آغاز دهه ۱۳۴۰ یک نقطه عطف مهم در حیات دولت بورژوا - ملاکان بود. این طرح برخی تغییرات ضروری در ساختار اقتصادی جامعه را الزام آور می‌کرد. سرکوب جنبش توده‌ای از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و متحد کردن هیئت حاکمه حول باند دربار، راه این تغییرات را هموار ساخته بود. سرمایه‌داری بوروکراتیک (یا کمپرادور) حول دربار متمرکز شد و مالکان فئودال در هیئت حاکمه به موضع تبعی رانده شدند؛ قشر سرمایه‌داران کمپرادور در بخش خصوصی رشد کرد و در قدرت سیاسی شریک شد. دولت نقش بزرگتری در توسعه اقتصاد تحت سلطه بعهدہ گرفت. در نتیجه تغییرات «انقلاب سفید»، چهره و ترکیب دولت بورژوازی تر شد. بر مبنای نیازهای توسعه سرمایه‌داری بوروکراتیک و طرح‌های منطقه‌ای امپریالیسم آمریکا، دستگاه اداری با هدف کنترل جامعه و تنظیم و اتصال شاخه‌های نامتجانس اقتصادی و اجتماعی، رشد سرطانی کرد. همزمان، قوای سرکوبگر برای تامين نظم و امنیت سراسری و تضمین شرایط سودآوری سرمایه امپریالیستی، مدرنیزه و تقویت شدند. همگام با تحولات دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ جوانب بورژوازی در ایدئولوژی مسلط تقویت شد؛ هرچند که جنبه ایدئولوژی فئودالی اسلامی همچنان جایگاه و نفوذ عمده خود را در جامعه حفظ کرد.

جامعه حکمفرما است. به آزاء نداری توده‌های وسیع، امپریالیستها و مثنی سرمایه‌دار و زمیندار بزرگ ابزار عمده تولید و ثروتهای جامعه را در کنترل خویش گرفته‌اند و بطریق سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری، کارگران، دهقانان و توده‌های زحمتکش را مورد استثمار قرار می‌دهند. با وجود رشد سرمایه‌داری در شهر و روستا و گسترش و رواج کار مزدی، کماکان نظام مالکیت ارضی نیمه فئودالی نقش مهمی در اعمال کنترل بر نیروی کار جامعه دارد.

مناسبات تولیدی حاکم، جامعه ایران را بعنوان یک جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال مشخص می‌کند. نیمه مستعمره به این معنا که سیاست و اقتصاد این جامعه توسط امپریالیسم رهبری و تعیین می‌شود؛ نیمه فئودالی به این معنا که هنوز مناسبات ماقبل سرمایه‌داری نقشی کیفی در تولید و بازتولید حیات اقتصادی - اجتماعی جامعه ایفاء می‌کند و از عمیق‌ترین بنیانها تا تکامل یافته‌ترین افکار و عقاید حاکم بر جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مناسبات تولیدی کمپرادور - فئودالی در یک مناسبات طبقاتی معین بازتاب می‌یابد. یک طرف امپریالیسم و بورژوا - ملاکان بزرگ و دولت کارگزارشان ایستاده است؛ و طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان و دیگر توده‌های خلق. مبارزه بین این دو قطب، نیروی محرکه جامعه در مسیر حل تضادهای بنیادینش است.

دولت نیمه مستعمراتی در ایران

دولت در ایران (مانند همه دولتها) ابزار سلطه طبقه حاکم بر طبقات محکوم است. دولت در ایران، دولت دیکتاتوری سرمایه‌داران و ملاکان بزرگ وابسته به امپریالیسم است. دیکتاتوری اقلیتی کوچک بر اکثریت بزرگ، یعنی بر توده‌های کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین و اقشار میانی شهر و روستا. وظیفه این دولت (مانند همه دولتها) حفاظت و بازتولید مناسبات تولیدی غالب است. این دولت به حفظ جایگاه تحت سلطگی ایران در نظام جهانی یاری می‌رساند و از مناسبات تولیدی کمپرادور - فئودالی پاسداری می‌کند. دولت، نظم موجود را با اعمال قهر سیستماتیک پاسداری می‌کند. رکن اساسی دولت، قوای مسلح سرکوبگر است. دستگاه بوروکراتیک اداری، ارگانهای جاسوسی علیه مردم، محاکم و زندانها و قانون و نهادهای غیر مستقیم سرکوب، دیگر اجزای آن است.

افکار و عقاید حاکم، که افکار و عقاید طبقات مسلط است، پایه‌های اقتدار دولت را محکم می‌کنند و دولت نیز بنویه خود به اشاعه و تسلط این افکار یاری می‌رساند. ایدئولوژی و فرهنگ مسلط، بهمراه احکام و قیود فئودالی شرعی و تعهدات اسارت بار عرفی و نهادهای مذهبی و رسانه‌های ارتجاعی و خانواده پدرسالار که سلول پایه‌ای این جامعه است، نقش فعالی در حفظ و بازتولید مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم دارند.

دولت بورژوا - ملاکان در ایران سابقه ای ۸۰ ساله دارد. کشف منابع نفت و وقوع انقلاب اکتبر در روسیه در سال ۱۹۱۷ محرک دولت انگلیس (سرکرده آن روز جهان امپریالیستی) شد تا در ایران یک دستگاه دولتی متمرکز بسازد. موقعیت ژئوپلیتیکی ایران و کشف نفت، دو پایه‌ای بود که دولت نیمه (نو) مستعمراتی ایران بر آن بنا شد. در نتیجه کودتای رضا خان، هیئت حاکمه وابسته‌ای متشکل از بوروکراتهای نظامی و فئودال‌های بزرگ، به قدرت رسید. بر پایه و با استفاده از عناصر و مصالح دولت متمرکز فئودالی پیشین، دستگاه دولتی جدیدی شکل گرفت که ارتش مدرن، ستون فقرات آن بود. تفکیک قوای سه گانه به این دولت شکل و شمایل بورژوازی بخشید. در ساختار قدرت جدید التامیس، طبقات ارتجاعی فارس از نقشی ممتاز بهره مند شدند و دولت از آغاز بر پایه شورونیسم فارس و ستم ملی بر کرد و آذری و بلوچ و ترکمن و لر و عرب استوار شد. حکومت،

جامعه در تقابل حاد قرار گرفت. تضاد خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط با سرمایه امپریالیستی و سرمایه بوروکرات کمپرادور حاد شد. تفرقه هیئت حاکمه و اختلالاتی که در دستگاه استبداد و اختناق سیاسی ایجاد شده بود بر آتش بحران انقلابی دمید. جنبش کارگری و توده ای سر بلند کرد، نهادهای دولتی زیر ضرب رفت و دستگاه پلیسی - امنیتی از هم گسیخت. ارتش بشکل مستقیم و عربیان رویاروی طبقات محکوم ایستاد تا نظام را حفظ کند. ارتش در موقعیتی قرار گرفت که هر پیشروی انقلاب فقط با نشانه گرفتن و ضربه زدن به آن میسر می شد. انقلاب ۱۳۵۷ علیرغم فداکاری و قهرمانی توده ها قادر نشد که قلب دولت - یعنی قوای مسلح سرکوبگر - را هدف قرار دهد و آن را نابود کند. این کار مستلزم رهبری انقلاب توسط طبقه کارگر و حزب پیشاهنگش و سازمان دادن یک جنگ انقلابی بود. فقدان این امر، فرجه ای به امپریالیستها و طبقات ارتجاعی داد تا دستگاه دولتی را از گزند توده های محروم حفظ کنند. استقرار جمهوری اسلامی نقش یک ضربه گیر یا چتر حفاظتی را برای دستگاه دولتی بازی کرد.

آخرین نقطه عطف در تحولات دولت، سقوط رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری اسلامی بود. قدرتهای امپریالیستی برای مهار بحران انقلابی ۱۳۵۷، از حکومت سلطنتی دست شستند و راه را برای به قدرت رسیدن ائتلاف حول خمینی باز کردند. در نتیجه این تحول، راس هرم قدرت کاملاً عوض شد. اقبال جدیدی به قدرت سیاسی دست یافته و بر مناسبات موجود تکیه زدند و تبدیل به بورژوا - ملاکان جدید شدند؛ شکل و شمایل برخی نهادهای دولتی تغییر کرد؛ شرع و قانون پیش از گذشته به هم آمیخت؛ حکومت اسلامی برقرار شد؛ اما ماهیت و کارکرد اساسی دولت تغییر نکرد.

دولت بورژوا - ملاکان یک دستگاه نیمه مستعمراتی و تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم است و فاقد یک پایگاه اجتماعی قوی و گسترده است. قدرت دولت در شهرهای بزرگ متمرکز شده و بازوهای اداری و نظامی آن هر چه به مناطق دورتر و روستاها می رسد باریکتر و شکننده تر می شود. گرایش به مطلقگی که بازتاب انحصار سرمایه بوروکراتیک و خودکامگی فئودالی است، مرتباً اصل بورژوازی تفکیک قوا را کنار می زند. قوانین که برای رسمیت بخشیدن به سلطه طبقه حاکمه و نظم بخشیدن به نحوه اعمال قدرت دولتی وضع شده اند، با بی قانونی تکمیل می شوند. از قانون و بی قانونی برای تحکیم سلطه بر طبقات محکوم و تنظیم روابط درونی بورژوا - ملاکان استفاده می شود. تضاد حاد و آشتی ناپذیر بورژوا - ملاکان با توده های تحت استثمار و ستم، شکاف عظیمی بین دولت و جامعه پدید آورده که اعمال استبداد خشن و عربیان را الزام آور کرده است. بازیهایی انتخاباتی و وعده های دمکراتیکی که در مقاطعی از جانب طبقات حاکمه مطرح شده تنها حجابی نازک بر این استبداد است.

دولت بورژوا - ملاکان در طول حیات خود، تحت تاثیر وقایع و بحران های داخلی و بین المللی دستخوش تغییر شده و اشکال گوناگون حکومتی بخود گرفته است. اما تغییر حکومت ها به معنی تغییر نظام دولتی نبوده است. رژیمها عوض شده اند بی آنکه خصلت طبقاتی دولت اساساً فرق کرده باشد؛ بی آنکه جای طبقات حاکم و محکوم عوض شده باشد. گره مقابل پای انقلاب، وجود این دولت ارتجاعی وابسته به امپریالیسم است. حکم و اصلاح ماشین دولتی که در مقاطعی برای تروتازه کردن و تقویت آن انجام می گیرد، نمی تواند راهگشای تغییرات بنیادین در جامعه باشد. پرولتاریا و خلق فقط با در هم شکستن کل این دولت و سرنگون کردن کل روبنای حاکم است که می توانند به رهائی دست یابند.

جمهوری اسلامی و انقلاب ۱۳۵۷

جمهوری اسلامی، شکل حکومتی ای است که دولت ارتجاعی بعد از سقوط رژیم سلطنتی به خود گرفته است. پوشش جدیدی که دستگاه دولتی بر خود کشید، پاسخی به بحران انقلابی سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ بود. در شکل گیری آن بحران، تحولات بین المللی و تشدید تضادهای داخلی ایران، نقش تعیین کننده بازی کرد. بحران اقتصاد جهانی در دهه ۷۰ میلادی بشدت بر اقتصاد ایران تاثیر گذاشت. افزایش ناگهانی قیمت نفت، تناقضات ساختار اقتصادی ایران را تشدید کرد. ژاندارمی شاه در منطقه و گسترش دستگاه بوروکراتیک - نظامی برای تامین اهداف استراتژیک امپریالیسم آمریکا، هزینه سنگینی بیار آورد. این فشارها و تکان ها در دوره ای اتفاق افتاد که اصلاحات امپریالیستی دهه ۱۳۴۰ به نتیجه منطقی خود رسید: رکود و بحران کشاورزی آشکار شد. مهاجرت از روستا به شهر رشدی سرسام آور یافت و حاشیه شهرها به شبکه های باروت تبدیل شدند. تورم و گرانی یکباره جهش کرد و بیش از همه گریبان کارگران و زحمتکشان را گرفت. مدرنیسم موج و سست بنیادی که توسط امپریالیسم و رژیم کارگزارش از بالا در بخشهایی معدود دامن زده شد با بنیان های سنتی و عقب مانده



قیام بهمن ۱۳۵۷ - تهران

جمهوری اسلامی، نتیجه یک سازش تاریخی برای سرکوب انقلاب بود. طرفین این سازش، قدرتهای امپریالیستی و ائتلاف ارتجاعی حلقه زده به دور خمینی بودند. این ائتلاف در درجه اول شامل قشری از بورژوا - فئودال های سنتی می شد که در نتیجه اصلاحات امپریالیستی دهه ۱۳۴۰ ضربه خورده و قدرت اقتصادی و سیاسی شان محدود شده بود. بخش مهمی از این نیروها زیر چتر روحانیت و نهادها و موسسات مذهبی قرار داشتند. مخالفت آنها با «انقلاب سفید» از آنجا بود که منافع طبقاتی خود را در خطر می دیدند. بخشی از ائتلاف خمینی، بورژوازی متوسط سنتی و عمدتاً درگیر تجارت بود که خزان یغمای امپریالیسم و نوکرائش را می دید و آرزوی بوروکرات - کمپرادور شدن در سر می پروراند. بعلاوه، در دهه ۱۳۵۰ باند دربار بر انحصار اقتصادی و مطلقگی سیاسی خویش افزوده و بخشی از سرمایه داران بوروکرات - کمپرادور را از خود رانده بود. اینها نیز در جریان بحران انقلابی ۵۷ - ۱۳۵۶ و روزهای آغازین حیات جمهوری اسلامی با خمینی همراه شدند.

هدف از سازش، سرکوب انقلاب و حفظ نظام و دستگاه دولتی موجود بود. هراس امپریالیستها از تعمیق انقلاب و پایه گیری نیروهای انقلابی عاملی بود که آنان سریعاً به توافق با جریان خمینی برسدند.

اجتماعی ایران بوجود آورد و انحصارگری سرمایه داری بوروکراتیک، طیف گسترده ای از اقلات شهری و روستائی را با اعتقادات و تمایلات مذهبی شان به عرصه مخالفت و مبارزه کشاند. تمایلات پان اسلامیستی درون دستگاه روحانیت و در میان نیروهائی که از یک زاویه فتوالتی با امپریالیسم و توسعه مناسبات سرمایه داری در جامعه مخالفت می کردند تقویت شد. اشاعه ارزشهای غیر مذهبی و غربی در شهرها نیز که ارزشهای مذهبی و روابط اجتماعی نیمه فتوالتی را تهدید می کرد، زمینه دیگری برای ابراز مخالفت ارتجاعی شد. بسیاری از مردم منجمله بخشی از روشنفکران در عکس العمل به نفوذ فرهنگ امپریالیستی و انحطاط فرهنگی و معنوی رژیم سلطنتی به دفاع از سنت و مذهب روی آورده بودند.

مجموعه عوامل عینی و ذهنی پیش گفته، تعیین کرد که انقلاب چگونه به پیش رود و رهبری خمینی بر آن اعمال شود.

جمهوری اسلامی طی چند سال سرکوب خونین توده ها و از بین بردن بخش بزرگی از یک نسل انقلابی، خود را ساخت و سر پا نگاه داشت. ماشین سرکوب مسلحانه و ایدئولوژیک - سیاسی رژیم در مقابله



تظاهرات اول ماه مه ۱۳۵۸ - آبدان

امپریالیستهای غربی و در رأس آنها آمریکا می خواستند منافع اساسی و استراتژیک خود در منطقه و دستگاه عظیمی که برای تامین آن پرورده بودند را از خطر نجات دهند. ممانعت از نفوذ شوروی ها در ایران نیز یک عامل مهم دیگر در اتخاذ چنین سیاستی بود. امپریالیستهای غربی با توجه به حادثه شدن رقابتشان با بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی، نمی توانستند بحران انقلابی و بی ثباتی موجود در ایران را تحمل کنند. ادامه چنان وضعی می توانست دست شوروی ها را قویتر کند و تناسب قوای جهانی را بهم بزند. در مقابل، ائتلاف خمینی می خواست جای هیئت حاکمه سلطنتی را بگیرد، منافع سرشار کمپادور - فتوالتی را نصیب خود کند و نظام را با برخی تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک مطلوب خویش بچرخاند. این ائتلاف برای حکومت کردن به ماشین دولتی موجود و نهادهای سرکوبگرش نیاز داشت. شرط سازش این بود که این نیرو بتواند بحران انقلابی را مهار کرده، توده های انقلابی را سرکوب کند و دستگاه دولتی ضربه خورده را ترمیم و تقویت کند. امپریالیستها توان و خواست انجام این کار را در خمینی که در رأس انقلاب قرار گرفته بود می دیدند. بنابراین بر استقرار جمهوری اسلامی راه گشودند.

جمهوری اسلامی نتیجه غلبه یک رهبری ارتجاعی بر یک انقلاب اصیل توده ای است. این رهبری بر زمینه های مادی معینی استوار بود. جان سختی روابط فتوالتی و نیمه فتوالتی، پشتوانه عینی قدرتمندی برای ایدئولوژی اسلامی در جامعه فراهم می کرد. علیرغم محدودیت هائی که در دو دهه پایانی رژیم شاه برای دستگاه روحانیت ایجاد شده بود، اسلام کماکان یک ابزار مهم ایدئولوژیک برای کنترل توده های روستائی و شهری و مقابله با نفوذ ایدئولوژی کمونیستی، محسوب می شد. در حالی که کمونیست ها دامن سرکوب می شدند، شبکه مساجد و حسینیه ها رو به گسترش داشت و بخش بزرگی از مردم ناراضی هنگامی که به مبارزه فعال روی آورده و به دنبال فلسفه گشتند، اسلام را قابل دسترس ترین فلسفه یافتند. این در شرایطی بود که ناسیونالیسم مترقی در سطح جهانی بی کفایتی خود را در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع نشان داده بود و جنبشهای آزادیبخش تحت رهبری ناسیونالیستها یا شکست خورده و یا به یکی از دو قطب جهانی امپریالیستی غرب یا شرق جذب شده بودند. جنبش بین المللی کمونیستی بواسطه سرنگونی دولت پورتواریا در چین توسط روزیونیستها در سال ۱۹۷۶، با بحران بزرگی روبرو شده بود. جنبش نرین کمونیستی ایران نیز دوران جوانی و بی تجربگی خود را می گذراند و از آمادگی کافی برای مصاف با چنین اوضاعی برخوردار نبود.

مضافاً، تغییر و تحولاتی که امپریالیسم در ساختار اقتصادی -



مارش همبستگی از سنجید به هریوان - ۱۳۵۸

با جنبش کارگری و کمونیستی، جنبشهای دهقانی و ملی، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و روشنفکران و جنبش دموکراتیک توده های وسیع ساخته شد. دستاوردهای انقلابی توده ها مانند شوراها، کارگری در کارخانه ها، انجمنها و شوراها، دهقانی در روستاها، تشکلات زنان، انجمنهای نویسندگان و سازمانهای دانشجویی، شوراها، بیمارستانها و مدارس و غیره و دستاوردهای انقلابی ملل ستمدیده از بین برده شد. نهادهای امنیتی و نظامی ترمیم و تکمیل شدند و با برپائی جنگ ارتجاعی ایران و عراق که امپریالیستها آتش افروز آن بودند، انرژی توده های انقلابی بیش از پیش تحلیل رفت. در جریان سرکوبهای خونین و جنگ ایران و عراق، یک ضد انقلاب مسلح نشده بوجود آمد. بازوهای دستگاه بوروکراتیک اداری محکمتر از گذشته به نیروهای مسلح سرکوبگر گره خورد و زیر چتر ایدئولوژیک رژیم قرار گرفت.

جمهوری اسلامی هم به لحاظ اقتصادی و هم سیاسی وابسته به امپریالیسم است. ریشه برخی کشمکشهای رژیم با امپریالیسم در تضادها و رقابتهای درون امپریالیستی است که بر عرصه ایران تاثیر می گذارد. قبل از سقوط سلطنت، رژیم شاه بعنوان سگ زنجیری آمریکا مشخص شده بود و مستشاران و سرمایه ها و تسلیحات آمریکائی در ایران حضوری آشکار داشتند. در جریان انقلاب، آمریکا

اقتصاد انحصار و کنترل دارند و قدرت سیاسی در دست آنهاست. بورژوا - ملاکان به چند ده گروه انحصاری اقتصادی - سیاسی رقیب و متولف تقسیم شده اند که در دستگاه دولتی وابستگان و متحدان خود را دارند. رقابت میان این گروه بندی ها ناشی از جهت گیریها و منافع متضاد در عرصه های داخلی و بین المللی است. بورژوا - ملاکان نماینده ارتجاعی ترین مناسبات تولیدی بوده و با هرگونه تغییر و تحولی به سود پرولتاریا و خلق مخالفند؛ حیات و رشد و بقای اینان به سلطه امپریالیسم وابسته است. این طبقات به شیوه های سرمایه دارانه و ماقبل سرمایه دارانه به استثمار کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان می پردازند و دیکتاتوری ارتجاعی خود را بر پرولتاریا و توده های خلق اعمال می کنند. اینان دشمنان و آماج اصلی انقلابند.

بورژوازی متوسط (یا بورژوازی ملی)

ماهیت طبقاتی سرمایه متوسط و سرمایه کوچک تفاوتی با ماهیت طبقاتی سرمایه بزرگ ندارد. بورژوازی متوسط از یک طرف در استثمار پرولتاریا و زحمتکشان سهم دارد؛ و از سوی دیگر با انحصار و سلطه سرمایه های امپریالیستی و بوروکرات - کمپرادوری در تضاد است. بورژوازی متوسط بواسطه سلطه انحصاری سرمایه داری بوروکراتیک از فعالیت در عرصه های استراتژیک و مهم اقتصاد محروم است. این بورژوازی از امکانات و امتیازات دولتی بهره مند نیست و به همین خاطر در دسترسی به بازار جهانی و اعتبارات دولتی با مشکل روبرو است.

این قشر از بورژوازی بر حسب حجم سرمایه اش، موقعیت غیر انحصاری اش در بازار ملی، سطح محدود پیوندهای مالی، تولیدی و تشکیلاتی با سرمایه امپریالیستی و مناسباتش با قدرت سیاسی، از بورژوازی بزرگ متمایز می شود. سرمایه های متوسط در عین حال که از توسعه امپریالیستی بهره می برند اما توسط سرمایه های امپریالیستی محدود می شوند.

بورژوازی متوسط عمدتاً در بخش صنایع کارگاهی و تجارت کوچک و متوسط فعالیت دارد و از طریق داد و ستد و برپائی کارگاه های صنایع دستی با روستا مرتبط است. اگرچه مناسبات نیمه فئودالی محدودیت هائی برای رشد این بورژوازی ایجاد می کند، اما بورژوازی متوسط هم در عرصه تولید و هم در عرصه روینا و فرهنگ با مناسبات نیمه فئودالی بندهائی داشته و از آن سود می برد. توسعه صنعت و تجارت زیر چتر سرمایه داری بوروکراتیک باعث شده که بخشی از بورژوازی متوسط به صورت زائده سرمایه بزرگ تولید و بازتولید شود. برای نمونه بخشی از کارگاه های متوسط به عنوان بخش کمکی این یا آن صنعت بزرگ فعالیت می کنند و وابسته به آن هستند. بخش عمده بورژوازی متوسط به سمت عرصه هایی محدود و غیر استراتژیک و «کار - بر» تر رانده شده اند که چندان مد نظر سرمایه های بوروکراتیک و امپریالیستی نبوده و به بازار داخلی محدود می شود؛ هرچند که این بورژوازی بطور کلی از نظر منابع اعتباری و تکنولوژیک به شبکه بانکی و بازار بین المللی وابسته شده است.

بورژوازی ملی در ایران و بطور کلی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، برخلاف بورژوازی قرن ۱۸ اروپا قادر به حل مسائل انقلاب بورژوا - دمکراتیک و انجام وظایف آن نیست. این بورژوازی حتی هنگامی که در انقلاب دمکراتیک شرکت می جوید، تمایل به سازش با دشمنان انقلاب دارد. طی چند دهه گذشته این نیرو نقش فعالی در عرصه سیاسی ایران بازی کرده و نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک زیادی بر جنبش توده ای اعمال کرده است؛ اما هیچگاه نتوانسته موضوع «مستقل» از طبقات ارتجاعی اتخاذ کند و عموماً به مثابه دنباله یا متحد آنها در عرصه سیاست ظاهر می شود. نمونه روشن این حرکت،

آماج مبارزات انقلابی مردم قرار گرفت و منافعش زیر ضرب رفت. بعد از انقلاب، بلوک غرب عمدتاً از کانال اروپا به بافتن بندهای خود با جمهوری اسلامی مشغول شد؛ شوروی سوسیال امپریالیستی نیز از ست شدن سلطه بلاسنازج آمریکا سود جست و فعالانه به پی ریزی مناسبات خود با رژیم جدید پرداخت. «استقلال» ظاهری جمهوری اسلامی چیزی بیش از بندبازی رژیم در بین اربابان بین المللی نیست؛ با این هدف که بتواند بار بحران های سیاسی و اقتصادی را تحمل کند و جایگاهی ممتازتر در میان کارگزاران امپریالیسم بدست آورد. در واقع سیاست خارجی جمهوری اسلامی در سراسر سالهای حیاتش سمت گیری بیشتری با غرب داشت؛ با توجه به وابستگی اساسی ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران به امپریالیستهای غربی و حاکمیت دولت نیمه مستعمراتی جز این نیز نمی تواند باشد.

ماهیت دولت با خاستگاه طبقاتی رهبران و کارکنان آن تعیین نمی شود. کسانی که هیئت حاکمه اسلامی را تشکیل دادند برخلاف سران رژیم سلطنتی، نه از سرمایه داران بزرگ انحصاری بودند و نه از زمینداران بزرگ. سابقه طبقاتی آنها بیشتر با آن دسته مالکان میانه حال و فئودال هائی که در نتیجه اصلاحات ارضی دهه ۴۰ تضعیف شده بودند و نیز اقشار میانی جامعه شهری مشخص می شد. اما این خاستگاه، تغییری در ماهیت طبقاتی جمهوری اسلامی بوجود نیاورد. آخوندهای حاکم یا متحدان غیر آخوند آنها که مسئولیت حفاظت از مناسبات طبقاتی معینی را بعهده گرفته بودند، خود سریعاً به جایگاه بورژوا - ملاکان بزرگ ارتقاء یافتند.

جایگزینی جمهوری اسلامی بجای رژیم سلطنتی نشان می دهد که حکومت های ارتجاعی می توانند اشکال گوناگون بخود بگیرند؛ شعارها و روش های حکومتی تغییر کند؛ سیاست ها و ایدئولوژی های مسلط تعدیل یا حک و اصلاح شود؛ اما ماهیت طبقاتی دولت دست نخورده باقی بماند. چنین تغییرات حکومتی در یک نکته مشترکند: هم آنها در چارچوب مناسبات تولیدی کمپرادور - فئودالی صورت می گیرند و هدف از آنها حفاظت از این مناسبات ارتجاعی است.

صف بندی طبقاتی - اجتماعی

در انقلاب ایران

دشمنان طبقه کارگر کیانند؟ دوستان آن کدامند؟ این مساله ای است که برای انقلاب دارای اهمیت درجه اول است. تحلیل طبقاتی صحیح نقشی تعیین کننده در پیروزی یا شکست انقلاب پرولتری بازی می کند. بدون شناخت صحیح از تضادهای طبقاتی و اجتماعی، طبقه کارگر قادر به رهبری یک انقلاب پیروزمند نخواهد بود.

وظایف و دورنمای انقلاب و نیروهای محرکه آن را خصلت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی جامعه تعیین می کند. جامعه ایران نیازمند انقلابی است که وظیفه نابودی سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم را به سرانجام رساند و با انجام انقلاب دمکراتیک نوین به سوسیالیسم گذر کند. اقشار و طبقات مختلف نسبت به این انقلاب روش ها و مواضع گوناگونی اتخاذ می کنند. برای تشخیص دوستان حقیقی و دشمنان واقعی باید وضعیت اقتصادی طبقات مختلف و برخورد هر یک از آنها را نسبت به انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

بورژوا - ملاکان

اینها شامل صاحبان صنایع و موسسات تجاری بزرگ، زمینداران بزرگ در قالبهای دولتی و خصوصی و بنیادهای بزرگ مذهبی، مدیران بانکها، تکنوکراتهای دولتی و بوروکراتهای نظامی هستند. بورژوا - ملاکان، بر ابزار و منابع عمده تولیدی، بخشهای کلیدی و استراتژیک

خدماتی و آموزشی می پردازند، جزء اقشار زحمتکش محسوب می شوند و متحد طبقه کارگر هستند.

روشنفکران

اکثریت روشنفکران در شمار خرده بورژوازی محسوب می شوند و بخش عمده آنان را دانشجویان تشکیل می دهند. به غیر از قشر کوچکی از روشنفکران که مدافع طبقات ارتجاعی و طرفدار امپریالیسم بوده، با بورژوا - ملاکان پیوند نزدیک داشته و علیه پرولتاریا و توده های خلق حرکت می کنند، اکثریت روشنفکران در معرض فشارها و تظییقات طبقات حاکمه قرار دارند. بخش بزرگی از دانشجویان با خطر بی آندگی و بیکاری دست به گریبانند. آنها به علت شرایط کار و زندگی خود، نسبت به وقایع و تحولات سیاسی بسیار حساس هستند و عموماً در مبارزه علیه دولت نقش پیشتاز بازی می کنند. تجربه جنبش دانشجویی و نیز حرکت روشنفکران و هنرمندان مترقی طی چند دهه گذشته، گواه این واقعیت است. در عین حال، وقایعی نظیر شکست انقلاب در ایران، یا ائت انقلاب در سطح بین المللی می تواند سریعاً بر صفوف روشنفکران تاثیر گذار و سردرگمی ها و تزلزلات را دامن زند. اقشار تحتانی روشنفکران این توانائی را دارند که دوشادوش کارگران و دهقانان در انقلاب شرکت کنند و یا پشتیبان نزدیک انقلاب باشند. بدون پیوستن عده ای از روشنفکران انقلابی به حزب کمونیست، بسیج و سازماندهی توده های انقلابی و امر انقلاب پرولتری نمی تواند با موفقیت پیش رود. روشنفکران باید تصمیم قطعی بگیرند که به منافع توده ها خدمت کنند و با آنها یکی شوند و درگیر پراتیک انقلابی شوند؛ وگرنه غالباً گرایش به ذهنی گرانی و فردگرانی پیدا کرده و در عمل دچار ناپیگیری می شوند. روشنفکران تنها در جریان شرکت طولانی در کوران انقلاب و مبارزات توده ای است که می توانند به روشنفکران پرولتری ثابت قدم تبدیل شوند.

دهقانان

نزدیک به نیمی از جمعیت کشور در روستاها زندگی می کنند. روستا عرصه فعالیت های گوناگون زراعت، دامداری، ماهیگیری و صنایع دستی بویژه قالیبافی است. تولید زراعی محور این فعالیتهاست و مالکیت بر زمین نقش عمده ای در چگونگی به اختیار گرفتن و توزیع آب، دام و ماشین آلات بازی می کند. کسانی که مستقیماً در فعالیتهای فوق شرکت دارند، در رده دهقانان جای می گیرند. اساس معیشت آنها از اقتصاد کشاورزی تامین می شود و فعالیتهای تولیدی شان با اتکاء به نیروی کار خانواده انجام می گیرد. هر کدام به درجه ای از انحصار بورژوا - فئودالی بر زمین و نیز از انحصار بر منابع آبی و مراتع، ماشین آلات و نهاده های کشاورزی رنج می برند. دهقانان، علیرغم داشتن نقاط مشترک، دارای تقسیم بندی طبقاتی مهمی می باشند. اگر چه میزان مالکیت بر زمین نقطه رجوعی برای ارائه یک تصویر کلی از تقسیم بندی های طبقاتی در روستا است، اما باید اینرا در ارتباط با میزان درآمد و استثمار شدن یا استثمار نیروی کار دیگران، در نظر گرفت. مضافاً، عواملی چون مالکیت بر آب و دیگر ابزار تولیدی چون ماشین آلات کشاورزی، دسترسی به نهاده های کشاورزی، موقعیت جغرافیایی زمین و کل منطقه، بر این تقسیم بندی ها تاثیرات مهمی می گذارد.

ابعاد نابرابری در عرصه مالکیت ارضی، عظیم است. بعلاوه، در شرایطی که جمعیت روستائی افزایش یافته، سطح زمین های زیر کشت ثابت مانده است. این امر مسأله بی زمینی و کم زمینی را در روستا حادتر کرده است. مسأله ارضی، نیروی محرکه مبارزه طبقاتی در روستا و مسأله توده دهقانان بی زمین، فقیر و میانه حال است. تقریباً ۱۹ درصد از اراضی زیر کشت که شامل مرغوب ترین زمینهاست در

ائتلاف بورژوازی متوسط با نیروهای ارتجاعی مذهبی در جریان انقلاب ۱۳۵۷ برای مهار و سرکوب انقلاب و شرکت در حکومت جمهوری اسلامی بود. این قشر در مواجهه با حضور قدرتمند طبقه کارگر و توده های زحمتکش در آن انقلاب به هراس افتاد و خدمتگذار ارتجاع شد. بنابراین وجود بورژوازی ملی معادل با ظرفیت وی در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، یا همراهی او با انقلاب دمکراتیک نوین نیست. اما تضادهائی بین این قشر و امپریالیسم و طبقات بورژوا - ملاک وجود دارد که تحت شرایط معین زمینه و امکان ائتلاف این نیرو با انقلاب دمکراتیک نوین می تواند به وجود آید. تجربه نشان داده است که بورژوازی ملی ملل تحت ستم در ایران، کمتر از بورژوازی ملی فارس امکان اتحاد با طبقات حاکم را دارد و امکان همکاری آنان با انقلاب تحت رهبری پرولتاریا بیشتر است؛ هر چند که این بورژوازی نیز دارای تزلزلاتی بین اردوی انقلاب و ضدانقلاب است.

خرده بورژوازی شهری

اقشار مختلف خرده بورژوازی با بیش از ۶ میلیون نفر شاغل، بخش گسترده ای از جامعه شهری ایران را تشکیل می دهند. این خرده بورژوازی، دو بخش سنتی و مدرن را شامل می شود.

بخش سنتی خرده بورژوازی از کسبه خرد تشکیل می شود که از کار بی مزد خانوادگی استفاده می کنند. همچنین، از پیشه ورانی که بطور فردی یا به کمک معدودی شاگرد به تولید می پردازند. اینان در مقیاسی کوچک به تولید می پردازند و بر ابزار تولید محدود تملک دارند و بخشاً از استثمار نیروی کار دیگران سود می جویند. اما عموماً دست به استثمار نمی زنند و خود نیز در جریان تولید استثمار نمی شوند. ضدیت این قشر با انحصارگری های دولتی و امپریالیستی با تمایلات واپس گرایانه در هم آمیخته است و بخاطر پیوندهای اقتصادی و ایدئولوژیکی که با تجار بزرگ سنتی دارد، می تواند از نظر سیاسی به دنباله رو این نیروی ارتجاعی تبدیل شود. در عین حال از آنجاستی که این قشر از فشار انحصار گرایانه سرمایه های بزرگ و باج گیری های دولت و از هجوم خرد کننده سرمایه ها و کالاهای خارجی رنج می برد، ظرفیت همراهی با انقلاب را دارد.

بخش مدرن خرده بورژوازی با رشد سرمایه داری بوروکراتیک و تجارت خارجی و دستگاه بوروکراتیک - نظامی شکل گرفته و بازتولید می شود. این بخش لایه بندی های مختلف دارد. بخش مرفه شامل روسای ادارات و مدیران شرکتهای غیره که از طریق دستمزدهای نسبتاً بالا و پاره ای امتیازات رفاهی و اجتماعی به بخشی از ارزش اضافه تولید شده در کل جامعه دست می یابد، عموماً در برخورد به قدرت سیاسی متزلزل و محافظه کار است. این قشر از انقلاب پرولتری هراسان و گریزان است، هر چند ممکن است تحت شرایط مشخصی نسبت به انقلاب موضع بیطرف و دوستانه اختیار کند.

بخش های میانی و تحتانی خرده بورژوازی مدرن، شامل کارمندان میانی و جز، ادارات دولتی، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، واحدهای جدید صنعتی و تجاری و خدماتی، دانشجویان و روشنفکران و صاحبان تعمیرگاه ها و کارگاه های کوچکی است که اساساً با نیروی کار خود آنها می چرخد. در این میان کارمندان دولت که حدود ۲ میلیون نفر را شامل می شوند، بخش مهمی از خرده بورژوازی مدرن هستند. اقشار میانی و تحتانی خرده بورژوازی از ستم های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و عقب ماندگی ها و رفتارهای مستبدانه حکومت رنج می برند و ظرفیت شرکت در انقلاب را دارند. در صفوف این اقشار، این گرایش وجود دارد که در جستجوی تجدد به هر پدیده شبه مدرن منجمله کهنه ترین ترفندهای بورژوازی و قدرتهای امپریالیستی چشم امید بدوزند و از تمایلات رفرمیستی پیروی کنند. منتها بطور کلی اقشار میانی و تحتانی خرده بورژوازی که عمدتاً به فعالیتهای

کشاورزی و مبادله نابرابری که تجار و دولت با آنها به هنگام خرید محصول و یا فروش نهاده ها سازمان می دهند. این قشر موقعیت بی ثبات و متزلزلی دارد و مرتباً دچار تجزیه می شود. با وجود این طی سال های طولانی بطور کلی تعداد بهره برداری ها و وسعت اراضی آنها از نسبت ثابتی برخوردار بوده است.

دهقانان میانه حال را می توان متحد طبقه کارگر به حساب آورد. آنها تحت رهبری طبقه کارگر بخش مهمی از نیروی های محرکه انقلاب اند. آنها نه تنها می توانند در انقلاب دمکراتیک نوین شرکت کنند بلکه می توانند سوسیالیسم را نیز بپذیرند. با توجه به کمیت بزرگ دهقانان میانه حال، جلب حمایت آنان برای پیروزی انقلاب پرولتری مهم است.

دهقانان کم زمین و بی زمین (نیمه پرولتاریای روستا)

دهقانان فقیر به کسانی اطلاق می شود که عموماً زمین های کمتر از ۲ هکتار را در اختیار خود دارند. آنان حدود ۴ درصد از زمینهای کشاورزی را در اختیار دارند و بیش از ۴۰ درصد واحدهای بهره برداری با زمین را تشکیل می دهند. این دهقانان همراه با دهقانان بی زمین اکثریت جمعیت روستائی را تشکیل می دهند. برخی از اینها مالک مقداری زمین و دام هستند اما ابزار تولید کافی در اختیار ندارند و برخی دیگر مطلقاً مالک زمین نیستند اما صاحب ابزار تولید یا دام محدودی می باشند. تولیدات آنها عمدتاً خودمصرفی است. ابزار و منابع محدود معاش دهقانان فقیر و بی زمین را تامین نمی کند. آنها مجبورند بخشی از نیروی کار خود را بفروشند و در مزارع مکانیزه یا باغات مالکان بزرگ یا دهقانان مرفه به صورت کار مزدی و یا سهم بری استثمار شوند؛ یا اینکه از مالکان و دهقانان مرفه قطعه زمینی اجاره کنند. دهقانان فقیر و بی زمین برای تامین معاش روزمره و هزینه زراعت مجبورند دائماً از رباخواران و تجار محلی قرض بگیرند و نزول بپردازند. قسمتی از درآمد خانوار آنها نیز از طریق صنایع دستی و مشخصاً قالیبافی حاصل می شود. بخش قابل توجهی از دهقانان فقیر و بی زمین راهی شهرهای دور و نزدیک می شوند تا بتوانند موقتاً کاری پیدا کنند و از پس هزینه خانوار خود بآیند.

دهقانان فقیر و بی زمین زندگی بخور و نمیری دارند. آنها همیشه مقروضند و با خطر ورشکستگی کامل و اجبار به مهاجرت دائمی به شهر دست به گریبانند. دهقانان فقیر و بی زمین نزدیک ترین و مطمئن ترین متحد پرولتاریا در انقلاب محسوب می شوند و تحت رهبری پرولتاریا نیروی عمده انقلاب را تشکیل می دهند. این بخش دهقانان پایه مطمئنی برای گذار به سوسیالیسم نیز هستند.

نیمه پرولتاریای شهر

نیمه پرولتاریا محصول ورشکستگی و رکود اقتصاد کشاورزی نیمه فئودالی و توسعه سرمایه داری بوروکراتیک در شهر و روستاست. این نیرو که عمدتاً در شهرها متمرکز شده، بخش بزرگی از دهقانان خلع ید شده هستند که به کارگر نیز تبدیل نشده اند. نیمه پرولتاریا در عین حال که روند بطشی و ناهموار پرولتاریزه شدن را در حاشیه اقتصاد شهر از سر می گذرانند، کماکان حامل برخی تعلقات دهقانی و مشخصاً دلبستگی به زمین و ابزار تولیدند. بخشی از آنها صاحب مقداری وسایل تولید ساده و کم ارزش برای تولیدات دستی مانند دار قالی یا چرخ دستی برای توزیع کالاها هستند. بخشی از خدمات شهری، مشخصاً شبکه توزیع کالاها، با کار این بخش می چرخد.

بخش مهمی از نیروی کارکن در ایران در موقعیت نیمه پرولتار قرار دارد که به اشکال سرمایه دارانه و ماقبل سرمایه دارانه استثمار می شود. آنها غالباً امکان آن را ندارند که نیروی کار خود را بصورت

اختیار مالکان بزرگ است که هر یک بیش از ۵۰ هکتار زمین دارند. اینان بهمراد دهقانان مرفه نزدیک به ۶۵ درصد از زمینها را در اختیار خود دارند و بقیه زمینها در اختیار بیش از ۸۰ درصد دهقانان قرار دارد.

دهقانان مرفه

دهقانان مرفه عموماً به آن کسانی اطلاق می شود که زمینهای ۱۰ تا ۵۰ هکتاری را در اختیار خود دارند. آنان نزدیک به نیمی از اراضی زیر کشت را در اختیار دارند و حدود ۱۶ درصد بهره برداران با زمین را تشکیل می دهند. دهقان مرفه بخش عمده درآمد خود را از طریق استثمار بیرحمانه کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر، به اشکال کار مزدی و اجاره دادن زمین و رباخواری بدست می آورد. دهقانان مرفه همراه با افراد خانواده شان به کار در مزرعه می پردازند. آنها برای بازار محصولات کشاورزی تولید می کنند و معمولاً روابط تجاری و حمل و نقل بین روستا و شهر را هم سازمان می دهند. دهقانان مرفه عموماً در زمینه تخصیص اعتبارات زراعی و دامی، قیمت گذاری محصولات، انحصار بر صنایع و بازار و تهیه ماشین آلات و نهاده های کشاورزی، با دولت و مالکان بزرگ درگیرند. بخش فوقانی دهقانان مرفه که از طریق اتکاء به استثمار شدید دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی و ارتباط و نزدیکی با نهادهای دولتی به موقعیت با ثبات تری دست یافته اند را باید در رده مالکان ارضی قرار داد.

دهقانان مرفه از نظر اقتصادی و سیاسی وزنه سنگینی در روستا محسوب می شوند و نفوذ سیاسی و معنوی زیادی بر جماعت دهقانی دارند. این قشر را از نظر طبقاتی می باید بخشی از بورژوازی متوسط (ملی) به حساب آورد که عمیقاً از مناسبات نیمه فئودالی سود می جوید. دهقانان مرفه در برخورد به قدرت سیاسی ارتجاعی موضعی متزلزل دارند. آنها در عین حال که با انحصارگری دولت و مالکان بزرگ مخالفند، اما از یک انقلاب عمیق ارضی و تقسیم اراضی در بین توده های دهقانی هراس دارند. دهقانان مرفه ممکن است در انقلاب ارضی که عمدتاً علیه دولت و مالکان بزرگ است، بیطرفی اختیار نمایند و از همینرو نباید قبل از موقع سیاست از بین بردن موقعیت آنان بشتاب دهقانان مرفه را در پیش گرفت. اما با توجه به اینکه زمینهای زیادی در دست آنان متمرکز است، خواسته های دهقانان فقیر و بی زمین تنها با تقسیم مازاد اراضی آنان می تواند تامین شود. در درازمدت نمی توان منافع اکثریت توده ها را فدای برخی گذشتهای موقتی نسبت به آنان کرد.

دهقانان میانه حال

دهقانان میانه حال عموماً به کسانی اطلاق می شود که زمینهای ۲ تا ۱۰ هکتاری را در اختیار خود دارند. آنان حدود ۳۰ درصد از زمینهای کشاورزی را در اختیار دارند و حدود ۴۰ درصد واحدهای بهره برداری با زمین را تشکیل می دهند. آنها مالک بخش عمده ابزار تولید کشاورزی خویشند و زندگیشان منحصر یا عمدتاً از طریق کار خودشان می چرخد. آنها کمتر نیاز می یابند که برای دیگران کار کنند و استثمار شوند. بخشی از آنها از نیروی کار دیگران سود می جویند؛ اما این دائمی نیست و قسمت عمده درآمدشان را تشکیل نمی دهد. بخش بزرگی از دهقانان میانه حال صاحب زمین اند؛ بخشی دیگر علاوه بر زمین خود، قطعه زمینی نیز اجاره کرده اند. دهقانان میانه حال بخشا برای بازار تولید می کنند. بهره کشی از دهقانان میانه حال به چند طریق صورت می گیرد: پرداخت نزول وام هائی که از منابع دولتی یا خصوصی گرفته اند؛ اجاره زمین و نزولی که به مالک یا دهقان مرفه می پردازند؛ قیمت گذاریهای انحصاری دولتی بر محصولات

تمام وقت بفروشند. این نیروی چند میلیونی شامل کسانی است که در شهرها به شکل فردی یا خانوادگی در مشاغل کم مزد فصلی و موقتی و اقتصاد غیر رسمی درگیرند. نیمه پرولتاریا شامل خیل عظیم بیکاران حاشیه نشین، شاگردان دکانها، دستفروشان، دکه داران و بخشی از زنان و کودکانی که به تولید در خانه و یا خدمتکاری مشغولند، است. نیروی بیکار شهر، عمدتاً از توده های نیمه پرولتر تشکیل شده است. شکل گیری نیمه پرولتاریا از مشخصه های ساختار طبقاتی شهرها در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران و نشانه مهمی از خصلت نیمه فنودالی این جوامع است. نیمه پرولتاریای شهری یک نیروی انفجاری و بی ثبات کننده برای رژیم است. محلات حاشیه ای یا کمزیندهای فقر که محل استقرار این نیرو است گرداگرد شهر کشیده شده است که از خدمات شهری چون آب و برق و غیره محرومند. وضعیت اقتصادی اینها تا حدودی به وضع دهقانان فقیر ساکن روستا شبیه است. توده محروم نیمه پرولتر که خود موقعیتی بی ثبات دارد، بشدت مستعد بهم زدن نظم موجود و شرکت در مبارزه انقلابی است. وجود پیوندهای طبیعی و دائمی بین نیمه پرولتاریای ساکن شهر با روستا، می تواند آن را به عامل و اهرمی برای انتقال مبارزه انقلابی از شهر به روستا و بالعکس و برقراری پیوند فشرده کارگران و دهقانان تبدیل کند. نیمه پرولتاریا، تحت رهبری طبقه کارگر، گردان ضریتی مهمی از ارتش این طبقه است.

طبقه کارگر

طبقه کارگر در ایران نیروی رو به گسترش است و تعداد آن بر پنج میلیون نفر بالغ می شود. طبقه کارگر برای امرار معاش، به فروش نیروی کار خود متکی است. حدود ۲ میلیون نفر از کارگران در بخش صنایع، شامل کارگاه های بزرگ (بالای ۱۰ نفر) و کارگاه های کوچک درگیر هستند. کارگران مجتمع های بزرگ نظیر نفت و پتروشیمی، ماشین سازی و ذوب آهن و غیره در همین رقم می گنجد. بیش از ۸۰ میلیون نفر کارگر ساختمانی و بقیه کارگر بخش خدمات (مانند هتلداری، حمل و نقل و بازرگانی) و کارگر کشاورزی هستند. بخشی از کارگران کشاورزی که زمین و وسایل کشاورزی ندارند، در کشت و صنعتها و باغات بزرگ و دامداری های صنعتی بیکار مشغولند. بخشی دیگر توسط دهقانان مرفه استثمار می شوند. به غیر از قشر نازکی از کارگران کشاورزی که در استخدام دائمی قرار دارند، اکثریت کارگران کشاورزی فصلی هستند و از ثبات و امنیت شغلی برخوردار نیستند. اکثریت کارگران کشاورزی همانند دهقانان بی زمین از همه محروم ترند و ستون فقرات انقلاب در روستاها را تشکیل می دهند.

بخش اعظم طبقه کارگر ایران در کارگاه های کوچک صنعتی، بخش خدمات و ساختمان و عرصه کشاورزی درگیر کار است. شمار کارگران کارگاه های کوچک صنعتی بیش از نیمی از کل کارگران است. کارگران غیر ماهر، موقتی و فصلی بخش مهمی از طبقه کارگر را تشکیل می دهند. شرایط کار و زیست طبقه کارگر با شدت بهره کشی، محرومیت از حقوق و تشکلات صنفی، فقدان امکانات رفاهی مشخص می شود. در این میان، بیشترین فشار مناسبات عقب مانده بر دوش زنان کارگر است. سرمایه داران با استفاده از ارزش ها و جو نیمه فنودالی و زیر پا گذاردن کلیه حقوقی که حتی در قانون برسیست شناخته شده، دستمزد نابرابر در مقابل کار یکسان با مردان را به آنان تحمیل می کنند. آن بخش از طبقه کارگر که بطور نسبی از ثبات و امنیت شغلی برخوردار است، قشر نازکی را تشکیل می دهد. اینها شامل کارگران شاغل (عمدتاً ماهر و با سابقه) در صنایع بزرگ نظیر صنعت نفت و پتروشیمی هستند. اما علیرغم تفاوت هایی که در شرایط کار و سطح دستمزد و رفاه کارگران در ایران وجود دارد، این

طبقه در کل فوق استثمار می شود. بخش مهمی از طبقه کارگر منشاء دهقانی دارد و با روستا و دهقانان دارای پیوند طبیعی است. آن بخش از طبقه کارگر ایران که از ملل ستمدیده است، تحت استثمار و ستم مضاعف قرار دارد. طبقه کارگر، یک طبقه واحد و در عین حال چند ملیتی است که کارگران ترک و کرد، بلوچ و ترکمن، لر و عرب و فارس را در بر می گیرد. کارگران مهاجر افغانستانی که مورد استثمار و ستم مستقیم و مضاعف بورژوازی و زمینداران بزرگ و دهقانان مرفه قرار دارند بخشی از این طبقه هستند.

منافع طبقه کارگر، به خاطر جایگاهش در تولید و نداشتن مالکیت بر ابزار تولید، در گرو از میان رفتن مالکیت خصوصی و هر شکلی از استثمار و ستم است. طبقه کارگر نماینده نیروهای تولیدی نوین است. قاطعترین و پیگیرترین، پیشروترین، دوراندیش ترین و انقلابی ترین طبقه اجتماعی است. این طبقه علیرغم سابقه نسبتاً کم تاریخی و قلت نسبی، اساسی ترین نیروی محرکه انقلاب ایران است. تنها این طبقه است که می تواند دیگر توده های زحمتکش را با خود متحد کرده و یک انقلاب پیروزمند را رهبری کند.

طی نزدیک به یک قرن توسعه سرمایه داری در ایران، تضاد کار و سرمایه برجسته تر شده و مبارزات کارگری نقش مهمی در تحولات اجتماعی پیدا کرده است. طبقه کارگر با شرکت در جنبشهای انقلابی ابتدای قرن علیه رژیم رضا خانی و سپس در جنبش دمکراتیک - ضد امپریالیستی سال های ۳۲ - ۳۲۰ و سرانجام در انقلاب ۱۳۵۷ توان و عزم و اراده مبارزاتی خویش را بنمایش گذاشت. اما فقدان حزب پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا مسلح به یک خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح باعث شد که طبقه کارگر دنباله رو طبقات دیگر شود و نتواند انقلاب را رهبری کرده و به پیروزی برساند. طی قرن اخیر طبقه کارگر علاوه بر تجارب بین المللی اش، تجارب و شناخت زیادی در مبارزات و جنبش های گوناگون بویژه انقلاب ۵۷ کسب کرده که با اتکاء به آنها می تواند مسیر پیروزی انقلاب را ترسیم کند.

چند تضاد اجتماعی کلیدی

در تشخیص صف بندی دشمنان و دوستان انقلاب، علاوه بر جایگاه و موقعیت نیروهای طبقاتی مختلف، عوامل و تضادهای مهم دیگری نیز موجودند که از مرزهای میان طبقات عبور کرده و صف بندیهای صغینی را در جامعه شکل میدهند. ستم صلی و ستم بر زنان جزء مهمترین این تضادها هستند. روند مبارزه طبقاتی در ایران ارتباط تنگاتنگی با مبارزه برای حل این تضادها دارد.

زنان

اکثریت زنان از ستم مضاعف در رنجند: ستم طبقاتی و ستم جنسی. این ویژگی از اهمیت سیاسی زیادی برخوردار است. ستم بر زن سابقه ای هزاران ساله دارد و بر پایه تکوین مالکیت خصوصی و نظام طبقاتی در جامعه بشری به وجود آمده است. ستم بر زنان محصول تقسیم جامعه به طبقات است. با ظهور طبقات و تمایزات طبقاتی، تقسیم کار اولیه ای که بر پایه تفاوتهای جنسی میان زن و مرد وجود داشت و می توانست بذر نابرابری های ابتدائی را در برداشته باشد، به یک تقسیم کار ستمگرانه تبدیل شد. از دوره ظهور سلسله مراتب اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی تاکنون، قوانین و مقررات حاکم بر روابط دو جنس، منجمله نقش زنان در تولید مثل، ابزاری برای تضمین بازتولید این مناسبات مالکیت بوده است. افکار و عقاید و سنت هایی که زن را ضعیف و فرودست تصویر می کنند برای حفاظت از این مناسبات است. یکی از نخستین ساختارهای اجتماعی در جامعه طبقاتی، خانواده پدرسالار بود که انقیاد زنان و فرزندان را نهادی کرد.

دولتهای استعمارگر در دوران های گوناگون تاریخی به مثابه مردسالار بزرگ عمل کرده و کوشیده اند زنان را در جایگاه درجه دوم و تابع به چار میخ کشند.

در ایران نیز ستم جنسی یک رکن حیاتی و جزئی لاینفک از کارکرد دولت ارتجاعی است. اکثریت زنان جامعه علاوه بر اینکه زنجیرهای سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم را بر دست و پا دارند؛ زیر یوغ مردسالاری قرار گرفته اند. این شرایط، نابرابری و تبعیضات آشکار و همه جانبه ای را در عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به زنان تحمیل می کند. در مورد زنان ملل غیر فارس، ستم ملی نیز بر این نابرابری ها افزوده می شود. در جامعه و محیط کار بطور کل زنان نسبت به مردان در موقعیت فرودست بسر می برند. مردان از این موقعیت نفع می برند. این امتیازی است که طبقات استعمارگر به مردان می دهند. زنان مجبورند در جوانی از پدر، پس از ازدواج از شوهر و در پیری از پسر خود تبعیت کنند. به همه زنان ستم می شود، اما منافع طبقاتی و اجتماعی همه زنان یکسان نیست و به یک شکل و اندازه نیز از این ستمگری رنج نمی برند.

ستم بر زنان در ایران خصلتی فئودالی دارد که با اشکال بورژوا - امپریالیستی در هم آمیخته است. قیود و باورهای مذهبی از اشکال عمده ستم فئودالی بر زنان است. علیرغم تغییراتی که در نهاد خانواده فئودالی صورت گرفته، این نهاد بویژه در روستا، کماکان یک واحد تولیدی به حساب می آید که نیروی کار و فعالیت اجتماعی زنان را کاملاً تابع مردان می کند. زنان روستائی ستمدیده ترین ستمدیدگان هستند. کار آنها در چرخاندن اقتصاد روستا نقشی اساسی بازی می کند و سهم شان در تولید کشاورزی قابل ملاحظه است. ۸۶ درصد از فعالیت های دامداری کشور و تولید ۵۰ درصد از محصولات کشاورزی توسط زنان انجام می شود. اکثریت آنها عملاً از حق مالکیت بر زمین و حق استفاده از دستمزد خویش محرومند. موقعیت ستمدیدی مفرط زنان در روستا، پتانسیل زیادی را برای تحول انقلابی در آنان انباشته کرده است. در هم شکستن روابط کهنه مالکیت ارضی و رفع محرومیت از زنان روستائی جایگاهی کلیدی در نابود کردن مناسبات نیمه فئودالی دارد.

در شهر نیز اکثریت زنان «برده خانگی» هستند. کار خانگی آنها به رسمیت شناخته نمی شود. علاوه زنان خانواده های زحمتکش، در خانه مجبورند به تولید برخی محصولات و ارائه برخی خدمات برای بازار نیز بپردازند. زنان بخش مهمی از شاعلیین در اقتصاد غیر رسمی را تشکیل می دهند. زنان بعنوان کارگران خانگی به کارهایی چون دوزندگی، صنایع غذایی، بسته بندی، شیرینی پزی، سوتناژ اسباب بازی، کارهای تزئینی و سوتناژهای کوچک فنی می پردازند. دستمزد آنان در ازای کاری مساوی، یک چهارم تا یک سوم دستمزد کارگری است که همان کار را در کارگاه انجام می دهد.

جنسیت زنان کارگر، ابزاری در دست سرمایه داران برای استثمار مضاعف و مطیع نگهداشتن آنهاست. آنها از دستمزد برابر در مقابل کار برابر یا مردان محرومند. این مساله به درجات کمتر در مورد زنان کارمند و تحصیل کرده نیز صدق می کند. زنان شهری نیز در یک فضای نیمه فئودالی بسر می برند که سرچشمه آن تداوم روابط قدرتمند ماقبل سرمایه داری در روستاها است. مناسبات زناشویی و خانوادگی در شهرها نیز به شدت سنتی است و حتی مردانی که به اقشار مدرن جامعه تعلق دارند کاملاً به افکار و رفتار فئودالی آغشته اند. نیازهای توسعه سرمایه داری بوروکراتیک بخش قابل توجهی از زنان شهری را مرتباً به عرصه کار خارج از خانه می کشد؛ و همزمان دولت می کوشد این نیروی انفجاری را کنترل و سرکوب کند. این تناقض، شهرها را به نقطه اصطکاک و کانون حاد مساله زن تبدیل کرده است.

ستم بر زنان در کل جامعه، در بالاترین رده های دولت طرحریزی می شود و توسط دستگاه های سیاسی و اجرائی و مذهبی و خانواده به اجرا، در می آید. ایدئولوژی و قانون، فرهنگ و سنن ارتجاعی و قوای مسلح سرکوبگر حافظ این ستمگری اند. اسلام به مثابه ایدئولوژی و شرع حاکم دست در دست عرف، تحکیم کننده و توجیه گر و مبلغ نابرابری و بردگی زنان است. این شرایط، شور و انرژی عظیمی را در زنان انباشته که یک عامل استراتژیک در پیشبرد انقلاب پرولتری است. گوشه ای از این توان مبارزاتی را زنان با شرکت گسترده خود در انقلاب ۱۳۵۷ و تحولات بعد از آن بنمایش گذاشتند.

مبارزه زنان برای کسب رهائی یک قوه محرکه مهم در انقلاب سوسیالیستی محسوب می شود، چرا که نابودی ستم بر زنان با نابودی مالکیت خصوصی گره خورده است. بنابراین شرکت گسترده و همه جانبه زنان در انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر، از همان ابتدا به تقویت عناصر سوسیالیستی انقلاب یاری می رساند.

ملل تحت ستم

ایران زندان ملل است و مبارزه ملل ستمدیده برای رهائی ملی یکی از قوای محرکه انقلاب پرولتری محسوب می شود. در این کشور کثیرالمله، ستم ملی (یعنی غلبه و برتری ملت فارس)، بر ملل و گروه های ملی از کرد و آذری و بلوچ و ترکمن گرفته تا عرب و لر و ارمنی و آسوری اعمال می شود. به علاوه، توده های افغانستانی ساکن ایران از حادثترین و آشکارترین شکل ستم ملی تحت پرچم شوینیسیم ایرانی رنج می برند. در مقابل، ملل ستمدیده بدرجات گوناگون علیه این ستمگری بپا خاسته و جنبش های ملی را بر ضد دولت مرکزی بر پا داشته اند که در بسیاری موارد شکل قهرآمیز به خود گرفته است.

ستم ملی، یک رکن دولت ارتجاعی است. بورژوازی استعمارگر و سپس قدرتهای امپریالیستی با دسیسه چینی، اشغالگری، تعیین مرزها و پاره پاره کردن ملل، ستمگری ملی را تشدید کردند. نابرابری ملی میراث دولت تمرکز گرای فئودالی قاجار بود. اما با به قدرت رسیدن رضا خان بود که پیک دولت نیمه مستعمراتی متمرکز بر صحنای طرح های امپریالیستی و حول برتری ملت فارس شکل گرفت. ستم ملی از آغاز مستقیماً در خدمت به سلطه امپریالیسم قرار گرفت، با ستم ملی امپریالیستی در هم آمیخت و جنبه مضاعف یافت.

توسعه ناموزون سرمایه داری بوروکراتیک، نابرابری اقتصادی میان مناطق گوناگون کشور را دامن زد و تمرکز بیشتر قدرت در دست دولت مرکزی، ستم ملی را شدت بخشید. در نتیجه رشد سرمایه داری، بورژوازی این ملل نیز رشد کرد و در تضاد حاد با انحصار بورژوازی ملت ستمگر قرار گرفت.

مناسبات نیمه فئودالی نقش تعیین کننده ای در بازتولید ستمگری ملی بازی می کند. بزرگ مالکی و روابط عشیرتی و فئودالی در مناطق زیست ملل ستمدیده بالنسبه قویتر از سایر نقاط است. حل مساله ملی در ایران از نزدیک به حل مساله ارضی - دهقانی گره خورده است.

ستمگری ملی در مناطق مختلف ویژگی های خود را دارد. این ویژگی ها عموماً از میزان رشد مناسبات سرمایه داری و جان سختی مناسبات فئودالی، میزان شراکت طبقات ارتجاعی این ملل در قدرت مرکزی یا محلی، گذشته تاریخی و موقعیت استراتژیکی هر منطقه ناشی می شود. سرکوب فرهنگی (و مذهبی) و به رسمیت نشناختن و صمانعت از آموزش به زبان ملی و جلوگیری از استفاده آن در ادارات، یک شکل رایج ستمگری است. دستگاه بوروکراتیک - نظامی و مقامات غیر بومی آن در مناطق تحت ستم حالت بیگانه و اشغالگر دارند و در بین مردم منفرد و منفورند.

ستم ملی، ستمی است که از جانب طبقات حاکمه فارس بر ملل

فرهنگی و فقدان اسکانات تحصیلی و ورزشی و تفریحی رنج می کشند. حق انتخاب، حق تجربه کردن، حق معاشرت و دوستی میان دختران و پسران جوان از آنها سلب شده است. در این میان، بیشترین بار ستم بر دوش دختران جوان است که از قیود مردسالارانه و تبعیض جنسی نیز در رنجند. محرومترین جوانان، کارگران، روستا زادگان و حاشیه نشینان تهیدست شهری اند که نه فقط با تمامی این فشارها دست به گریبانند، بلکه تحت استثمار شدید قرار دارند و مجبورند از کودکی به کارهای طاقت فرسا بپردازند.

این ستمها، مقاومت عادلانه آنان را بر می انگیزد. نسل جوان آسان تن به اجبارت نمی دهد و از وعده های دروغ و تظاهر و دورویی متنفر است. آنان شاداب ترین و با دل و جرات ترین نیروهای جامعه هستند. تشنه آموختن و دست یافتن به نو و دشمن محافظه کاری اند. جوانان، نخستین کسانی هستند که ابتکار افشای دشمن و مبارزه علیه کهنه پرستی و تعصبات ارتجاعی را به دست می گیرند و با وضع موجود سر نمی کنند. جرقه خیزش ها را معمولاً آنها می زنند و در صف مقدم نبردها می ایستند و از خشونت و قهر باکی ندارند. جوانان، به نسل های قبل روحیه می دهند و آنها را نیز به جلو می کشند. جوانان روحیه ای انتقادی و نافرمان و شورشگر دارند و به قضایا به عنوان امور عادی و جا افتاده نگاه نمی کنند. آنها نه فقط در عرصه عمل حرکتی شجاعانه دارند، بلکه در حیطه تفکر و تئوری نیز علیه درک ها و تفسیرهای کهنه شده سر به شورش بر می دارند و نوآوری می کنند. جوانان، طلایه دار تغییر هستند.

جوانان نیاز به یک فلسفه آرمانی و امیدبخش دارند، نیاز به استقلال و رهائی از سلطه و نفوذ اتوریته های ستمکار، نیاز به قدرت برای انجام کارهای بزرگ. اینها همه در یک انقلاب پرولتری معنا می یابد و با سرنگون کردن نظام ارتجاعی عملی می شود. در این راه، نسل جوان نیازمند متحد شدن با نسل های گذشته و آموختن از تجارب مبارزاتی آنهاست تا به دیدگاهی عمیقتر و همه جانبه تر از مسائل سیاسی و اجتماعی مسلح شود. پیروزی جنبش جوانان در گور جهت گیری و پیوند سیاسی و عملی با استوارترین و پیگیرترین صف انقلاب اجتماعی یعنی توده های کارگر و زحمتکش در شهر و روستا است. امر انقلاب بدون شرکت جوانان در آن به پیش نخواهد رفت. طبقات حاکم با چماق سرکوب یا حربه فریب می کوشند نسل جوان را از این راه باز دارند. آنها جوانان را به فعالیت در چارچوب همین نظام و پیروز شدن در بازیهای دعوت می کنند که قوانینش را خود تعیین کرده اند. اما تنها راه چاره، بر هم زدن این بازیها و سهم گرفتن در نبرد انقلابی برای یک آینده متفاوت و دست یافتنی است.

خصلت و دورنمای انقلاب

انقلاب پرولتری در ایران، انقلابی دو مرحله ای است. طبقه کارگر برای پیاده کردن برنامه حداکثر یعنی انقلاب سوسیالیستی و گذار به کمونیسم جهانی باید از مرحله انقلاب دمکراتیک نوبن گذر کند. این در مرحله، دو جز، از یک پروسه واحد بوده و توسط طبقه کارگر و ایدئولوژی کمونیستی رهبری می شود.

خصلت مرحله اول انقلاب، توسط خصلت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی جامعه و صف آرائی طبقاتی و اجتماعی ناشی از آن تعیین می شود. وظیفه مرحله اول انقلاب، قطع سلطه امپریالیسم، ریشه کن کردن مناسبات نیمه فئودالی و سلب مالکیت از بورژوازی بوروکرات - کمپادور است.

این انقلاب، دمکراتیک است زیرا هدف ریشه کن کردن نیمه فئودالیسم و استقلال و رهائی ملی از چنگال امپریالیسم را در دستور کار دارد. نیروهای محرکه این انقلاب، بغیر از طبقه کارگر، عمدتاً افسار و طبقاتی هستند که جایگاهی دهقانی و خرده بورژوازی دارند.

تحت ستم و اقلیتهای ملی وارد می شود. منتهای معدودی از ملاکین و بورژوازی بزرگ متعلق به ملل تحت ستم تمامی بخشهای این ملل تحت ستم ملی می باشند. از کارگر و دهقان گرفته تا خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی و مالکان ارضی جزء. همگی اینان از شوینیسم ملت نارس و ستم اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رنج می برند و با تمایلات و خواسته های مختص به خود در جنبش ملی شرکت می جویند.

بورژوازی ملل ستمدیده (چه به شکل تجار و صاحبان کارگاه های صنعتی یا متخصصان، چه به شکل دهقانان مرفه) آماج ستم ملی هستند. آنها در مقابل بورژوا - ملاکان فارس که همه چیز را در دست خود قبضه کرده اند، سهم خود را از قدرت سیاسی و بازار و منابع کشور می خواهند. این بورژوازی اگر چه بالنسبه ضعیف و محدود است اما به پشتوانه نیروی روشنفکران ناسیونالیست و دهقانان مرفه در جنبش ملی فعال است. به علت حاد بودن مساله ملی و تضاد با دولت ارتجاعی، این نیرو پتانسیل آن را دارد که با انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر، متحد شود.

صفوف کارگران ملل ستمدیده به علت توسعه سرمایه داری در کل جامعه، منجمله در مناطق ملی، رشد و گسترش یافته است. این امر توان طبقه کارگر در تاثیرگذاری بر جنبشهای ملی و متحد کردن آنها در روند انقلاب را فزونی می بخشد. این امکان برای پرولتاریا وجود دارد که با اتکاء به طبقه خود و اتحاد نزدیک با توده های دهقان (عمدتاً دهقانان فقیر و بی زمین) بر تمایلات بورژوا - فئودالی افسار توانگر در ملل ستمدیده غلبه کند؛ بر تنگ نظری بورژوازی ناسیونالیست که جنبش ملی را محدود و محصور می کند و در صفوف کارگران و زحمتکشان همه ملل تفرقه می اندازد فائق آید؛ راه را بر سازشکاری، امتیاز طلبی و حل ناقص و نیمه کاره مساله ملی ببندد و از طریق یک انقلاب واحد ستم ملی را ریشه کن کند.

راه های ناقص و محدود نگرانه ای نظیر «خودمختاری» یا «فدرالیسم» در چارچوب دولت طبقات ارتجاعی نمی تواند به ناپودی قطعی و تمام و کمال ستم ملی بینجامد؛ زیرا ماشین کهنه دولتی و ستمگری ملی را دست نخورده باقی گذاشته و حداکثر امتیازی چند برای قشر نازکی از طبقات بورژوا - ملاک این ملل بوجود می آورد. راه هائی که مبارزه علیه ستم ملی را از مبارزه علیه امپریالیسم جدا کرده، ستمگری ملی را به ستم ملت غالب تقلیل داده و به امپریالیستها چشم امید می بندد نیز قادر به حل مساله ملی نیستند. ملل ستمدیده در یک چارچوب بزرگتر جهانی، خود بخشی از ملل تحت سلطه امپریالیسم محسوب می شوند و از ستم مضاعف در رنجند. امپریالیستها حامی دولت های مرکزی ستمگر بوده و حتی در دوره هائی که تحت عنوان حق تعیین سرنوشت ملل به حک و اصلاح ساختار دولت های تحت سلطه خود دست می زنند، برقراری شکل دیگری از انقیاد ملی را مد نظر دارند. از این رو، مبارزه در راه رهائی ملی تابعی از مبارزه عمومی علیه امپریالیسم است. تنها از طریق انقلاب دمکراتیک نوبن تحت رهبری طبقه کارگر و گذار به سوسیالیسم، مساله ملی در ایران می تواند حل شود.

جوانان

ایران یک جامعه جوان است و بیش از نیمی از اهالی کمتر از ۲۵ سال دارند. نظم ارتجاعی حاکم، حاصلی جز بی آیندگی، بیکاری، تحقیر، امر و نهی و محرومیت برای نسل جوان ندارد. علاوه بر ستمهای طبقاتی که بر اکثریت جوانان اعمال می شود، جوانان، از پدرسالاری نیز بشدت در رنجند. در جامعه ای که بزرگترین پدرسالار خود دولت است، جوانان مستقیماً رویاروی دولت قرار دارند. آنها از دیکتاتوری ارتجاعی، احکام شرعی و عقاید سنتی، روابط و مقررات استبدادی در خانواده و محیط آموزشی، محرومیت های اجتماعی و

انقلاب دموکراتیک نوین، سیستم دولتی نوین را تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگ او، جایگزین ماشین کهنه دولتی می کند. پایه های دولت نوین در جریان جنگ خلق و بر اساس وحدت استراتژیک کارگر - دهقان گذارده میشود. ارتش انقلابی خلق که با نیروهای مسلح داوطلب نیمه وقت (میلیشیا) تکمیل می شود، تکیه گاه این دولت است. قدرت دولت نوین بر نهادهای قدرت توده ای مانند شوراهای و مجامع و تشکلات توده ای متکی است و از بنیاد با دموکراسی صوری بورژوازی و اشکال پارلمانی و نهادهای جامعه مدنی آن تفاوت دارد. نهادهای قدرت توده ای با اتکاء به ابتکار مستقیم توده های مردم و «تصرف مستقیم قدرت» توسط آنها مستقر می شوند. این نهادها که اساسا در جریان جنگ درازمدت خلق برای کسب قدرت و نابود کردن نهادهای مسلح دشمن شکل گرفته و تکامل می یابند، پایه های قدرت نوین به حساب می آیند. نهادهای قدرت توده ای برخاسته از مبارزه توده ها و منتخب آنها هستند.

دولت نوین، سیاست و جهت گیری انترناسیونالیستی دارد و بمشابه پایگاهی برای انقلاب جهانی عمل می کند و هدف نهائی آن محو کلیه طبقات و تمایزات و تضادهای طبقاتی و نتیجتا محو هرگونه دولت است.

در دولت نوین، قوانین نوینی که بازتاب منافع طبقه کارگر و توده های وسیع است، توسط نهادهای قدرت توده ای، تدوین می شود. با استقرار دولت دموکراتیک نوین، حقوق پرولتاریا و توده های خلق برسمیت شناخته می شود و به اجرا در می آید. حق اداره دولت و موسسات گوناگون و عرصه آموزش و فرهنگ، مهم ترین و اساسی ترین این حقوق است. سایر حقوقی که پرولتاریا و خلق در جامعه نوین از آن بهره مند می شوند فقط در پرتو این حق اساسی معنا می یابند و واقعا به عمل در می آیند.

یکی از اولین اقدامات دولت نوین، از میان بردن کلیه اسناد و اطلاعاتی است که دولت ارتجاعی سرنگون شده در مورد مردم و نیروهای مخالف خود جمع آوری کرده است. تحت دموکراسی نوین، شهروندان صرفنظر از جنسیت، ملیت، مذهب و سن از حقوق دموکراتیک برخوردارند. حق آزادی عقیده و بیان و دستیابی به مطبوعات و رسانه های گروهی گوناگون؛ حق تشکل و اعتصاب و تظاهرات؛ حق کار و استراحت؛ حق انتخاب کردن و انتخاب شدن؛ حق ارائه شکایت کتبی یا شفاهی به نهادهای دولتی در مورد تخطی از قانون یا بی توجهی به وظایف از جانب هر یک از کارکنان دولت؛ حق آموزش و مسکن؛ تامین اجتماعی برای افراد پیر، بیمار و علیل؛ مصون بودن آزادی فردی از تعرض. در جامعه انقلابی، عقاید مخالف دولت و حزب طبقه کارگر سرکوب نخواهد شد؛ مگر اینکه به فعالیت سازمان یافته برای سرنگونی دولت انقلابی و احیای نظم ارتجاعی، تبدیل شود.

سیستم قدرت در دموکراسی نوین بر اساس سانترالیسم دموکراتیک ساخته می شود تا بتواند آرايه کل توده های انقلابی را بطور شایسته بیان کرده و با تمام توان علیه دشمنان انقلاب نبره کند.

شکل حکومتی این دولت، جمهوری خلق است. در این جمهوری، دین از دولت جداست؛ دستگاه بوروکراتیک باد کرده و انگلی که بالای سر مردم قرار گرفته و بر برتری ملت فارس استوار است برچیده می شود؛ تمایزات جنسی و ملی و مذهبی، اصل و نسب، ثروت و رتبه تحصیلی هیچ جایگاهی در انتخاب کردن و انتخاب شدن در قدرت سیاسی ندارد. در این حکومت، شکل و کارکرد موسسات اداری و اقتصادی و نظامی و قضاتی ساده شده و پیشبرد اهداف انقلاب و خدمت به خلق را سر لوجه کار خود قرار می دهند؛ مرزهای کشوری و منطقه ای بر پایه تامین حق تعیین سرنوشت برای ملل ستمدیده مشخص می شود و بر اتحاد داوطلبانه و آگاهانه توده های خلق استوار است.

انقلاب ارضی که سیستم مالکیت نیمه فئودالی بر زمین را نابود می کند، یک اقدام بورژوازی است و کماکان در چارچوب مالکیت خصوصی مستقیم و فردی جای دارد. این انقلاب کل بورژوازی را آماج قرار نمی دهد و به نابودی کل سرمایه داری نمی انجامد و اجازه می دهد که تحت دولت انقلابی پرولتاریا، سرمایه داری بعدتی و تا درجه معینی رشد کند.

انقلاب دموکراتیک، نوین است، زیرا بخشی از انقلاب سوسیالیستی - پرولتاریائی جهانی است. قاطعانه علیه امپریالیسم مبارزه می کند و سرمایه داری بین المللی را مورد ضربه قرار می دهد. اهداف و وظایف این انقلاب، مسائلی در خود نبوده و تحقق آنها در را بروی سوسیالیسم می گشاید. انقلاب دموکراتیک نوین، با انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوع کهن که قبل از ظهور امپریالیسم در جوامع غربی (در قرون ۱۷ و ۱۸) بوقوع پیوست، کیفیتا متفاوت است. مبارزه ضد امپریالیستی با هدف رهائی ملی به وظایف انقلاب دموکراتیک افزوده شده و ریشه کن کردن مناسبات ماقبل سرمایه داری به مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و نابودی سرمایه بوروکرات - کمپرادور گره خورده است. بورژوازی بخاطر پیوندهایش با امپریالیسم و مناسبات نیمه فئودالی نه می خواهد و نه قادر است که انقلاب دموکراتیک را رهبری کند. از همینرو برخلاف انقلاب دموکراتیک نوع کهن، این انقلاب تحت رهبری بورژوازی قرار ندارد. تنها طبقه کارگر می تواند چنین انقلابی را رهبری کرده و به پیروزی برساند. مقصد انقلاب دموکراتیک نوین ایجاد جامعه سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری بورژوازی نیست. جهت گیری استراتژیک و برنامه دموکراسی نوین، بمشابه مرحله اول یک پیرویه انقلابی واحد، گشودن راه برای سوسیالیسم و گذر به آن است. انقلاب دموکراتیک نوین منجر به استقرار حاکمیت سیاسی آن طبقاتی می شود که در این انقلاب ذینفع بوده و برای پیشبرد آن تحت رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن، متحد می شوند. این حاکمیت سیاسی، دیکتاتوری دموکراتیک خلق است که شکل خاصی از دیکتاتوری پرولتاریا است.

جوانب سوسیالیستی نقش مهم و تعیین کننده ای در پیرویه انقلاب دموکراتیک نوین و سمت گیری آتی آن دارد. رهبری طبقه کارگر به این انقلاب سرشتی سوسیالیستی می بخشد. تثبیت این رهبری در پیرویه پیشرفت انقلاب و قبول آن از جانب سایر طبقات انقلابی و بدست گرفتن اهرمهای کلیدی اقتصاد، سیاست و فرهنگ توسط دولت دموکراتیک نوین و تبلیغ و تشویق سازمانهای اقتصادی جمعی توده های زحمتکش در برابر اشکال انفرادی تولید و توزیع، پیشروی بسوی سوسیالیسم را تضمین می کند. از سوی دیگر، مبارزه با سرمایه داری بوروکراتیک در انقلاب دموکراتیک نوین دارای سرشتی دوگانه است. از آنجا که به معنای مبارزه با سرمایه داری کمپرادور است، سرشتی دموکراتیک انقلابی دارد؛ و از آنجا که در حکم مبارزه با بورژوازی بزرگ است از سرشتی سوسیالیستی نیز برخوردار است.

انقلاب دموکراتیک نوین خصلتی متضاد و گذرا دارد. این انقلاب، در را بروی سرمایه داری باز می کند، اما بیشتر از آن در را بروی سوسیالیسم می گشاید. با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و کسب سراسری قدرت سیاسی، انقلاب سوسیالیستی آغاز می شود. انقلاب دموکراتیک نوین، برای نابودی سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم، در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ دست به اقدامات اساسی زیر می زند:

در زمینه سیاسی

نخستین و مهمترین گام انقلاب، در هم شکستن دستگاه دولتی است که در قلب آن نابودی سپاه پاسداران و ارتش و سایر قوای سرکوبگر پلیسی و امنیتی قرار دارد.

صنعت نفت از تخصیص سرمایه گرفته تا تکامل تکنولوژی، از تربیت متخصص گرفته تا نوسازی ماشین آلات، از سهمیه بازار گرفته تا قیمت گذاریها، تماما تحت کنترل و تسلط دولتهای امپریالیستی و انحصارات بین المللی است. هر دولتی که بخواهد به این «گنج زهر آگین» چنگ بیندازد و برای «تقسیم عادلانه» یا فروش گرانتر آن در بازار بین المللی تلاش کند، در واقع خود را به چنگال انحصار و کنترل امپریالیستی وصل کرده است. قطع ارتباط نفتی با بازار جهانی، یک گام اساسی است که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب جهت قطع مناسبات سلطه امپریالیستی برداشته خواهد شد. قطع این ارتباط، وابستگی نیازهای اساسی مردم به صدور سرمایه های خارجی و به نوسانات قیمت نفت در بازار بین المللی را از بین می برد. اگر چه برخی مبادلات خارجی ضروری حفظ خواهد شد اما ارتباط با اقتصاد جهانی دیگر نیروی محرکه اقتصاد کشور نخواهد بود.

قطع وابستگی اقتصاد به امپریالیسم به معنای آن است که صنایعی که به خارج وابسته اند به صورت سابق قادر به ادامه کار نخواهند بود؛ مواد غذایی از خارج وارد نخواهد شد؛ کشت محصولات غیر اساسی و لوکس به قصد صادرات به بازار بین المللی و توسعه صنایع روستایی (مانند قالی) به این منظور متوقف خواهد شد و بطور کلی استراتژی کیمزادوری «تولید بر مبنای مزیت نسبی» و «تولید به قصد صادرات» از میان برداشته خواهد شد.

دگرگونی جامعه ای که در شبکه تولید و توزیع امپریالیستی ادغام شده و به منابع خارجی و بازار بین المللی و تزویقات امپریالیستی وابسته است، کاری پیچیده و دشوار است. حذف درآمدهای نفتی و فشارهای اقتصادی - سیاسی (و حتی نظامی) از جانب امپریالیستها، مشکلات پیش پای جامعه را بفرنج تر می کند. اما حذف درآمدهای نفتی بهرچه اقدامات انقلابی دیگر، خود موجب گشایشهای جدی در رابطه با بازسازی اقتصاد کشور خواهد شد. اجیا، کشاورزی از طریق انقلاب ارضی مانع فروپاشی اقتصاد کشور شده و سریعاً موجب شکوفائی نیروهای مولده می شود؛ و پشتوانه مهمی برای رشد صنعت فراهم می آورد. پایداری بر سیاست عدم اتکا، به درآمدهای نفتی و سرمایه گذاری خارجی و حل مسائل و معضلات اقتصادی، در گرو ارائه یک برنامه صحیح و بسیج سیاسی توده هاست. بدون اتکا، به توده ها نمی توان گسست از امپریالیسم را سازمان داد.

سیاستهای اقتصادی، با بسیج توده ها به شیوه دمکراتیک و نه بوروکراتیک، اعمال رهبری واحد و مدیریت غیر متمرکز و سازماندهی نیروی کار اکثریت عظیم خلق در گروه های کمک متقابل، به پیش برده می شود و بطور کامل راه بر شور و شوق و دانش و خلاقیت توده ها گشوده می شود.

در اقتصاد نوین عدم دسترسی به تکنولوژی پیشرفته خارجی ایجاب می کند که در ابتدا از تکنولوژی ساده و متوسط برای توسعه تولید استفاده شود و بتدریج زمینه برای ایجاد یک پایه صنعتی متکی بخود فراهم شود؛ در برخی رشته های صنعتی گامی به عقب گذاشته شود؛ خط تولید و نوع و حجم محصولات برخی کارخانه ها عوض شود؛ برخی مزارع بزرگ و یکپارچه ممکن است تقسیم شود؛ و رشته هائی که فعالیتشان در گرو ادامه و تشدید وابستگی به دنیای امپریالیستی است تعطیل شوند و کارخانه ها بگونه ای بازسازی شوند که بدون وابستگی بخارج و برای نیازهای تولید و مصرف داخلی کار کنند. باید عمدتاً محصولات کشت شود که خوراک و مایحتاج اولیه مردم و یا مواد خام ضروری برای صنایع را تامین می کند.

مصادره کلیه زمین های مالکان ارضی (دولتی و خصوصی و نهادهای فئودالی مذهبی) و تقسیم آن در بین دهقانان بی زمین و کم زمین به مناسبات نیمه فئودالی پایان می دهد. دولت شعار زمین به کشتگر را تحقق می بخشد و زمین را به مایملک خصوصی دهقانان

دولت نوین صرفاً با نشانیدن نمایندگان برگزیده کارگران و دیگر توده های زحمتکش در راس نهادهای قبلی، بر پا نمی شود. اگر نهادهای دولتی فقط نامشان عوض شود اما کماکان بالای سر توده ها بوده و همان احکام و روشهای گذشته را با کمی حک و اصلاح بکار گیرند، آنگاه مدیران و مسئولان خود به ستمگران جدید تبدیل می شوند. تصویب قوانین انقلابی نیز به تنهایی برای حفظ جامعه بر مسیر صحیح کافی نیست. بدون شک قانون اساسی جامعه نوین، بازتاب اصول پایه ای و جهت گیری آن است؛ اما سیاست دمکراسی نوین نه فقط با تغییر قوانین و احکام حکومتی، بلکه با اتکا، به ابتکار عمل توده ها که تحت رهبری حزب طبقه کارگر شکوفا می شود، به پیش می رود.

با پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، صف بندیهای طبقاتی گذشته دستخوش دگرگونی می شود. بطور مشخص تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی به تضاد عمده جامعه تبدیل می شود. دوره گذر از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی سرشار از تضاد و مبارزه است و با مبارزات حاد طبقاتی رقم می خورد. «تحکیم دمکراسی نوین» یا پیشرفت سوسیالیستی اساس ترین سوالی است که پیش پای جامعه، دولت و حزب قرار می گیرد. «تحکیم دمکراسی نوین» بمعنای تحکیم سرمایه داری خواهد بود؛ حال آنکه پس از پیروزی انقلاب، کارگران، دهقانان فقیر و میانه حال منافعشان در ادامه انقلاب و ساختمان سوسیالیسم است. مبارزه بین گذر به سوسیالیسم یا تحکیم دمکراسی نوین، سرنوشت جامعه را تعیین خواهد کرد. تنها با پیروزی در این مبارزه است که می توان مانع از آن شد که دولت دمکراتیک نوین قلب ماهیت دهد و به ارگان مافوق مردم بدل شود. تنها با بسیج توده ها و رهبری آنها توسط حزب در این مبارزه است که می توان به پیروزی مهمی دست یافت و انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را تسریع نمود و وارد مرحله نوینی از مبارزه میان راه سرمایه داری یا راه سوسیالیستی شد.

در زمینه اقتصاد

با پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، کلیه سرمایه های بزرگ انحصاری دولتی و خصوصی و سرمایه های امپریالیستی، کلیه بانکها و موسسات صنعتی و تجاری بزرگ، مصادره شده و به مالکیت دولت انقلابی در می آید. کلیه قراردادهای اسارتبار با امپریالیستها و نهادهای اقتصادی بین المللی و قرضهای کشور به امپریالیستها ملغی می شود؛ سیستم مالکیت نیمه فئودالی از طریق تقسیم زمین میان دهقانان بی زمین و کم زمین بر چیده می شود.

با سلب مالکیت از سرمایه های بزرگ انحصاری توسط دولت، بخش عمده اقتصاد سرمایه داری ایران از میان برداشته می شود و کنترل پرولتاریا بر شریان حیاتی اقتصاد ملی تامین می شود. تمرکز منابع و امکانات عظیم و استراتژیک تولیدی در دست دولت و نقش رهبری کننده دولت در کل اقتصاد کشور، شالوده اقتصادی لازم و شرایط مساعد برای توسعه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را فراهم می آورد. اما قطع سلطه امپریالیسم و نابودی سرمایه داری بوروکراتیک به معنای دست بدست شدن سرمایه از دولت ارتجاعی به دولت انقلابی نیست، بلکه مساله اصلی نابودی مناسبات تولیدی ارتجاعی و دگرگونی همه جانبه این مناسبات و ساختار اقتصادی کشور است.

هدف فوری اقتصاد دمکراسی نوین، گسستن بندهای انقیاد کشور به سرمایه و بازار امپریالیستی است. در اقتصاد تک پایه و وابسته ایران، صنعت نفت جایگاهی حیاتی دارد. از این رو سیاستی که دولت در قبال نفت و ارتباط نفتی با جهان امپریالیستی در پیش می گیرد، نقشی تعیین کننده در جهت گیری و سرنوشت جامعه بازی می کند. در

نمی‌کشد و مناطق شهری و مرکزی، مناطق روستایی و دور از مرکز را غارت نمی‌کنند. کشاورزی پایه اقتصاد قرار می‌گیرد و صنعت بعنوان عامل رهبری کننده در خدمت به کشاورزی گسترش و تکامل می‌یابد. کشاورزی بعنوان تامین کننده وسایل معیشت و تامین کننده مواد خام صنعتی برای صنایع سبک، و بمشابه بازاری برای تولیدات صنعتی و منبع عمده ذخیره نیروی کار برای دیگر بخشهای اقتصاد کشور و تامین درآمد برای کل جامعه، نقش اساسی در توسعه اقتصاد کشور خواهد داشت. متقابلاً توسعه صنعت، ابزار پیشرفته را برای بخشهای متعدد اقتصاد فراهم خواهد آورد و بارآوری کار و تولید اجتماعی را افزایش خواهد داد. بر همین پایه برنامه اقتصاد ملی بر حسب اولویت دادن به کشاورزی، صنایع سبک و سپس صنایع سنگین تنظیم می‌شود. آن اشکالی از صنعت و تکنیک مورد استفاده قرار می‌گیرد که بتواند ظرفیت های موجود در مناطق روستایی را به حداکثر مورد استفاده قرار دهد و تفاوت میان شهر و روستا را کاهش دهد. الگوی توسعه صنعت و شهرسازی رایج کنار گذاشته می‌شود. از تمرکز صنعت در اطراف شهرهای بزرگ جلوگیری می‌شود، رشد شهرها کنترل می‌شود و به شهرهای کوچک و متوسط امکانات بیشتری اختصاص می‌یابد. در نقشه ریزی، به توسعه خودکفای کلیه مناطق کشور، از این نظر که دارای صنعت و کشاورزی مرتبط با هم باشند، توجه خاص می‌شود و از تخصصی شدن مناطق جلوگیری می‌شود.

کل این الگوی توسعه نوین با توجه به مسائل حفظ محیط زیست تنظیم شده و به اجرا در می‌آید. در تعیین محل استقرار صنایع و نوع مصالح و تکنیک های مورد استفاده، این مساله مد نظر خواهد بود که آسیب پذیری اهالی و کل محیط زیست به حداقل برسد. از تخریب و اتلاف منابع طبیعی نظیر جنگل ها و رودخانه ها جلوگیری خواهد شد و تلاش های معینی برای احیای آنها صورت خواهد گرفت. تنها با اتخاذ این الگوی توسعه اقتصادی است که می‌توان شکل قدیم توسعه اقتصادی را دگرگون کرد و بر رابطه معوج، از هم گسیخته و نابرابر بین صنعت و کشاورزی، شهر و روستا، مناطق مختلف کشور و عرصه های پیشرفته و عقب مانده اقتصاد و ویرانی های ناشی از جنگ داخلی فائق آمد و گسست عمیق و همه جانبه از اقتصاد جهانی امپریالیستی و وابستگی به امپریالیسم را سازمان داد. اتکاء به خود و توسعه موزون و غیر متمرکز، دولت انقلابی را قادر می‌سازد تا در مقابل فشارهای امپریالیسم و در مقابل حملات احتمالی و اشغال کشور بهتر مقاومت کند و به انقلاب جهانی بهتر خدمت کند.

در زمینه فرهنگ

فرهنگ هر جامعه، بازتاب اقتصاد و سیاست آن جامعه است. مبارزه علیه سیاست و اقتصاد کهنه بدون مبارزه علیه فرهنگ کهنه امکان ناپذیر است. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شده، فرهنگ در خدمت منافع این یا آن طبقه و تقویت دیدگاه و ارزشهای طبقاتی قرار دارد.

فرهنگ نوین مانند هر پدیده نوین دیگر از کوره مبارزه با کهنه زاده می‌شود و دیدگاه و ارزش های نوین را اشاعه می‌دهد. این فرهنگ، انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک می‌بیند و نقش مهمی در خلق افکار انقلابی در جامعه و برانگیختن توده ها بازی می‌کند؛ و در جریان انقلاب بخش ضروری و مهمی از جبهه عمومی انقلاب است. جوانه های فرهنگ دمکراسی نوین پیشاپیش از دل جامعه کهن سر برآورده است. در آثاری که روحیه عصیان و شورش را تقویت می‌کند، عشق به توده ها را بر می‌انگیزد، سلطه اسلام و آخوندها را به هجو می‌گیرد، رفتار و عادات کهنه و سنن ارتجاعی را به نقد می‌کشد، برابری و رهائی زنان را تبلیغ می‌کند، برتری طلبی ملی و نژاد پرستی را محکوم می‌کند، به ستایش قهر انقلابی می‌پردازد، به

تبدیل می‌کند. در عین حال، به تبلیغ و تشویق و ایجاد تعاونی های تولید و توزیع در روستا و ایجاد اشکال مالکیت جمعی، می‌پردازد. بدین ترتیب عناصر سوسیالیستی در اقتصاد کشاورزی تحکیم می‌شوند و توسعه می‌یابند.

دولت، سرمایه های متوسط و کوچک را مصادره نمی‌کند. زیرا این قبیل سرمایه ها تا مدتی می‌توانند در ایجاد اشتغال و افزایش تولید ضروری برای اقتصاد کشور و معیشت مردم و در توسعه مبادلات میان شهر و روستا، نقش مثبت ایفاء کنند. اما این سرمایه ها از نقشی منفی در اقتصاد و معیشت مردم نیز برخوردارند چرا که مانند هر سرمایه ای بدنبال سود هستند. بخشی از دسترنج کارگران بصورت سود به جیب سرمایه داران می‌رود و این محرک سرمایه داران برای گسترش سرمایه و استثمار بیشتر می‌شود. از همینرو دولت دامنه فعالیت این سرمایه ها را محدود کرده و دورنمای آن را در چارچوب نقشه عمومی اقتصاد کشور تنظیم می‌کند و آنها را به عرصه های معینی سوق می‌دهد که غیر استراتژیک محسوب شده و قادر به کنترل وسائل معیشت مردم و خدمات اساسی کشور نیستند. در عین حال، دولت از طریق جذب تدریجی این بخشها در اقتصاد دولتی به اشکال گوناگون آنها را متحول کرده و آنها را به بنگاه هائی تحت مالکیت سوسیالیستی دولتی تبدیل می‌کند.

وجود گسترده تولید خرد و فردی در بخشهای مختلف اقتصاد کشور - بویژه بخش کشاورزی - معضلی است که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی با آن روبرو خواهد شد. اقتصاد کوچک دهقانی در تضاد با نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی و روبنای دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد و نمی‌توان اجازه داد که تا مدت زیادی باقی بماند. اقتصاد خرد روستایی و همچنین شهری بر پایه مالکیت خصوصی بستر مناسبی برای رشد سرمایه داری است. مالکیت خصوصی دهقانان بر زمین روند قطعی شدن در میان دهقانان را سریعاً دامن زده و زمینه را برای اینکه فقیرتر شده و مرفه ها مرفه تر شوند، فراهم می‌کند. برای جلوگیری از این وضعیت تنها چاره پیشبرد تحولات مالکیت سوسیالیستی است. باید بتدریج تولید و مالکیت خصوصی دهقانی به تولید و مالکیت جمعی سوسیالیستی تبدیل شود؛ بدون آنکه از زور برای سلب مالکیت از دهقانان استفاده شود. تکامل سیستم مالکیت جمعی از کوچک به بزرگ، از پائین به بالا و از مالکیت کلکتیوی به مالکیت دولتی بر پایه توسعه تدریجی نیروهای مولده و آگاهی سوسیالیستی خلق قرار دارد. این پروسه بیان تضاد میان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده تحت شرایط نوین است. بویژه آنکه مناسبات تولیدی نوین دگرگونی های قدرتمندی را موجب می‌شود و اصلی ترین عامل نیروهای مولده یعنی انسانها را رها می‌سازد. حل این تضاد و تکامل آتی آن اساساً از طریق مبارزه طبقاتی میسر است.

مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی (منجمله مبارزه میان دهقانان فقیر با دهقانان مرفه) در سراسر این دوره شکل مبارزه میان محدودیت و ضد محدودیت (محدود کردن یا نکردن سرمایه داری) و تحول و ضد تحول (متحول شدن یا نشدن مالکیت فردی به مالکیت جمعی) را بخود می‌گیرد و شکل عمده مبارزه طبقاتی تحت دمکراسی نوین است. پیروزی در این مبارزه شرط گذار به سوسیالیسم است. الگوی توسعه اقتصادی در دولت نوین کیفیتاً با الگوی توسعه ای که امپریالیستها به اقتصاد ایران تحمیل کرده اند، تفاوت دارد. اقتصاد نوین، یک اقتصاد برنامه ریزی شده، متکی بخود و خودکفا و موزون و منسجم است که نیازهای اساسی توده های خلق را رفع کرده و به بهبود مداوم زندگی شان منجر می‌شود. در این اقتصاد سود در فرماندهی قرار ندارد. رشد اقتصادی بطور لاینفکی در گرو محو کردن مناسبات طبقاتی و اجتماعی استثمارگرانه و استثمارانه است.

برخلاف الگوی توسعه امپریالیستی، صنعت شیره کشاورزی را

ایدئولوژیک و سیاسی حاد در عرصه فرهنگ نیاز دارد، بلکه نیازمند افرادی است که دارای مهارت های گوناگون در این عرصه هستند. به همین خاطر پرولتاریا طی روند انقلاب و بعد از کسب قدرت سراسری با هنرمندانی که خواهان خلق آثار هنری در خدمت به منافع خلق و دگرگونی انقلابی جامعه هستند، متحد می شود. در دمکراسی نوین هنرمندان تشویق می شوند تا با توده های زحمتکش درآمیزند؛ در کار تولیدی و جنبش های سیاسی و مبارزات ایدئولوژیک در کنار توده ها قرار گیرند، از تجربه مبارزه و کار و زندگی توده ها بیاموزند و همچنین به توده ها در خلق آثار انقلابی کمک کنند. این امر به کارکنان حرفه ای بخش فرهنگی کمک می کند تا آنان نیز به زندگی از درجه نوبتی بنگرند و شیوه تفکر و سبک زندگی خود را بر معیارها و اهداف انقلاب منطبق سازند.

در دمکراسی نوین، درگیر شدن کارگران و دهقانان در عرصه ای که قرنها قلمرو نخبگان و روشنفکران بوده، جزئی لاینفک از امر رهائی آنهاست. دمکراسی نوین اشکال و آثار فرهنگی ساخته توده ها را دستمایه ای برای خلق آثار انقلابی قرار می دهد؛ جوانب صحیح آن را جذب و حفظ کرده و تکامل می بخشد و جوانب نادرست آن را نقد می کند و کنار می گذارد. کارکنان فرهنگی انقلابی، نقش فوق العاده مهمی در انجام این کار بازی می کنند. آثار کارکنان حرفه ای انقلابی، در سراسر کشور و منجمله در محلهای کار و محل زندگی کارگران و دهقانان، بطور رایگان یا با بهائی اوزان به نمایش گذارده می شود. مضافا، گروه های فرهنگی نیمه وقت در کارخانه ها، محلات، مزارع و در نیروهای مسلح، سازمان داده خواهند شد. این امر به فراگیر کردن تولیدات کارکنان فرهنگی خدمت کرده و همچنین توده ها در چگونگی خلق آثار فرهنگی و با کیفیت خوب، تعلیم می بینند.

فرهنگ دمکراسی نوین بر دستاوردهایی که طبقه کارگر جهانی در زمان موجودیت جوامع سوسیالیستی کسب کرده بود اتکاء می کند و از تجارب مثبت آن سود می جوید. این فرهنگ، به علت رهبری طبقه کارگر حاری عناصر قدرتمند و تعیین کننده سوسیالیستی است. سمت و سوی فرهنگ دمکراسی نوین و خصوصیات اساسی آن را نقش رهبری کننده ایدئولوژی کمونیستی رقم می زند. با پیشرفت انقلاب دمکراتیک نوین و گذر به انقلاب سوسیالیستی فرهنگ دمکراسی نوین نیز این تکامل و حرکت بسوی پیشرفتهای بیشتر را منعکس می کند. انقلابی کردن هر چه بیشتر فرهنگ بعنوان جزئی از رینا از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است و خود عرصه مبارزات حاد و پیچیده طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا در دوره گذار از انقلاب دمکراتیک نوین به سوسیالیسم و توسعه ساختمان سوسیالیسم است. این مبارزه حتی در برخی مقاطع نقش عمده ای در تعیین ماهیت و تکامل زیر بنای اقتصادی جامعه انقلابی دارد.

گام های فوری و راستای دگرگونی ها

بر پایه تحولات اساسی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی پیش گفته، دولت نوین در زمینه های دیگر اقدامات مشخصی را انجام می دهد که تکمیل کننده آن تحولات خواهد بود. این گام ها که سنگ بنای دگرگونی های آتی را می گذارد، شاخص حرکت جامعه در مسیری انقلابی و به سوی مناسباتی عالیتر است. تحقق چنین گام هائی بدون کسب قدرت سیاسی غیر ممکن است. تحت یک نظام و دولت ارتجاعی، هیچ خشتی از جامعه نوین را نمی توان روی خشت گذاشت. بر پایه قدرت سیاسی کسب شده می توان و باید اقدامات فوری برای بهبود شرایط زندگی توده ها را سازمان داد.

طرح گام های فوری به معنای وعده های پر زرق و برق برای توده ها نیست. بسیج زحمتکشان نه با انگیزه رفاه شخصی و منافع فردمنشانه، بلکه حول به دست گرفتن سرنوشت خود، اعمال قدرت

ستمدیدگان امید می دهد و برای آنها هدف ترسیم می کند. اما تا زمانی که قدرت سیاسی در دست طبقات ارتجاعی است، آنان بروی رسانه های همگانی و طرق گوناگون اشاعه فرهنگ تسلط دارند و فرهنگ غالب، فرهنگ ارتجاعی است. بنابراین با پیروزی انقلاب، دولت نوین فوراً رسانه های همگانی را تحت کنترل گرفته و حاکمیت خود را بروی فرهنگ و کلیه عرصه های مربوط به آن برقرار می کند و زمینه را برای شکوفائی جوانه های فرهنگ نوین و تکامل و گسترش آن، فراهم می سازد.

فرهنگ نوین، فرهنگ ارتجاعی حاکم که اتحادی از دو وجه امپریالیستی و فتودالی است را به مصاف می گیرد. فرهنگ نوین، علیه تسلیم طلبی در برابر امپریالیسم و تملق گوئی است؛ علیه تحقیر زحمتکشان است؛ علیه شوینیسیم و تحقیر ملل تحت ستم، علیه پدرسالاری و مردسالاری است. فرهنگ نوین، علیه ایده آلیسم و آموزه های مذهبی و غیر علمی است. فرهنگ دمکراسی نوین، شورش آگاهانه علیه هر شکلی از ستمگری و استثمار را بر می انگیزد. این فرهنگ با افکار و رفتارهای فتودالی و بورژوازی که موجب تفرقه میان توده ها می شود به مقابله بر می خیزد و به رواج رفتار و افکاری می پردازد که باعث همبستگی و اتحاد بیشتر توده ها شود. این فرهنگ، خصلت علمی دارد، تصورات ماوراء الطبیعه را از اذهان می زداید و فعالانه به ترویج علم و اشاعه دیدگاه ماتریالیستی می پردازد.

فرهنگ دمکراسی نوین، فرهنگ توده ای است و به منافع انقلابی توده های شهر و روستا خدمت می کند. رشد و تکامل این فرهنگ بر رشد آزادانه فرهنگ خلقها و مللی که سالیان سال تحت ستم و سرکوب قرار داشته اند استوار است. فرهنگ دمکراسی نوین، جوانب انقلابی این فرهنگ ها را جذب می کند و با عناصر زهرآکین فتودالی که به نام سنن و فرهنگ ملی تقدیس و ترویج می شود، مبارزه می کند. فرهنگ دمکراسی نوین، عناصر متشکله خویش را از زبانها و آثار ادبی و فرهنگی ملل و خلقهائی می گیرد که در محدوده کشور یا یکدیگر ارتباط نزدیک دارند و بر هم تاثیر می گذارند. در عین حال، فرهنگ دمکراسی نوین با فرهنگ پیشرو و انقلابی توده ها در سایر نقاط جهان ارتباط و تاثیر متقابل دارد و با هم یک فرهنگ نوین جهانی را می سازند. فرهنگ دمکراسی نوین با استفاده از فرهنگ مترقی درون کشورهای امپریالیستی و دیگر کشورهای تحت سلطه بر غنای خود می افزاید و تکامل بیشتری می یابد. ملل مختلف دارای اشکال فرهنگی انقلابی گوناگون هستند. وجود این تنوع فرهنگی و در عین حال وجود محتوای همگون، الهام بخش توده های ملل مختلف در مبارزه برای منافع انقلابی مشترک در سراسر جهان می شود.

سازمان دادن نقد فرهنگی و توده ای کردن آن و افشای دیدگاه و ارزشهای طبقات ارتجاعی، جنبه ای مهم و ضروری از ساختن فرهنگ دمکراسی نوین است. در دمکراسی نوین، بطور کلی آثار هنری ارتجاعی تشویق نمی شود و آثار آن دسته از هنرمندان که به اشاعه دیدگاه و ارزش های امپریالیستی و ارتجاعی می پردازند، به موضوع نقد عمیق ایدئولوژیک و سیاسی در بین توده ها تبدیل می شود. با گسترش روزافزون ارتباطات بین المللی، موضوع نقد آثار بورژوازی اهمیت بیشتری می یابد. در مقابله با ابزار فرهنگی امپریالیستی، پرولتاریا و خلق متحدین خود را در کشورهای امپریالیستی دارند. در این کشورها، علیرغم کنترل سرمایه داران بر ابزار فرهنگی، فرهنگ و هنر انقلابی مرتباً توسط توده های مردم و هنرمندان مترقی و انقلابی آفریده می شود. اینها جزء ذخائر فرهنگی پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان محسوب می شوند.

ساختن فرهنگ نوین و خلق آثار ادبی و هنری موثر و ارزشمند در جامعه نوین، نه فقط به رهبری طبقه کارگر و پیشبرد مبارزه

کاری در واحدهای بزرگ و کوچک؛ مسووعیت کار کودکان؛ تعیین شرایط مناسب برای شب کاری و مشاغل سخت.

۷ - تامین حقوق و شرایط ویژه برای زنان کارگر با رجوع به مباحثات، پیشنهادات و تصمیمات مجامع و تشکلات زنان کارگر.

این اقدامات، نقش رهبری کننده و مسلط طبقه کارگر در امور جامعه را تقویت می کند و بر توان و درجه اتحاد و همبستگی کارگران می افزاید. بدین طریق، زمینه بیشتری برای بسیج گسترده کارگران در مبارزات سیاسی و در پرتو آن توجه به امر تولید و بهبود شرایط کار و معیشت توده ها فراهم می آید.

گام های فوق، آغازگر و راهگشای روندی طولانی از تحولات ریشه ای در مناسبات میان انسانها در عرصه کار و تولید است. با اتکاء به شور و شوق و فعالیت آگاهانه توده های کارگر، کارخانه ها به مراکز سیاسی و کانون های برجسته مبارزه طبقاتی برای تحول جامعه و جهان تبدیل می شوند. بدین طریق، توده کارگران هر چه بیشتر به اعمال قدرت سیاسی می پردازند و آگاهانه برای جلوگیری از احیای قدرت بورژوازی در واحدهای تولیدی و کل جامعه مبارزه می کنند. نحوه سازماندهی و تقسیم کار درون کارخانه دستخوش تغییرات اساسی می شود. رهبران و مدیران در کار تولیدی شرکت می جویند و کارگران به امور رهبری و مدیریت می پردازند. برخورد به قوانین و مقررات کار، مطلق گرایانه نیست. تحت دولت پرولتاریا، قوانین و مقررات مرتباً مورد بازبینی قرار می گیرد و آنچه غیر منطقی و کهنه شده باشد، اصلاح یا لغو می شود. این اقدامات مشخص و ادامه داری برای ارتقاء سطح شناخت و مهارت های کارگران در زمینه های علمی و فنی و مدیریت در پیش گرفته می شود. در این زمینه، از آن دسته متخصصان و مدیران قدیمی که داوطلب خدمت به ساختمان جامعه نوین هستند استفاده می شود. موفقیت در انجام چنین تحولات شگرفی مستلزم قرار دادن قاطعانه سیاست پرولتاری در مقام فرماندهی و تقویت نقش رهبری کننده حزب است. روش انجام این تحولات، برانگیختن جنبش های قدرتمند توده ای و اتکاء به آنهاست.

در مورد دهقانان

۱ - برجیدن کلیه نهادهای سلطه و سرکوب مسلح و غیر مسلح دولتی و بازوهای اقتصادی سرمایه داری بوروکراتیک نظیر جهاد سازندگی و موسسات مذهبی در روستا. برجیدن بساط ائوریت های ارتجاعی سنتی و مذهبی فئودالی و عشیرتی در سطوح محلی و لغو کلیه تعهدات و قیود دهقانان به این نهادها.

۲ - لغو نظام ارضی مبتنی بر استثمار فئودالی و نیمه فئودالی و استقرار نظام «زمین به کشتگر».

۳ - لغو کلیه حقوق مالکیت های بزرگ بر زمین، دام، آب، ابزار و ماشین آلات کشاورزی در کلیه اشکال دولتی، شخصی و مصادره این اموال.

۴ - لغو کلیه بدهی های دهقانان به مالکان بزرگ، موسسات دولتی و بانکها، موسسات مذهبی و رباخواران محلی.

۵ - مصادره و تقسیم اراضی و دیگر مایملک مالکان بزرگ، دولت و موسسات مذهبی توسط نهادهای اعمال قدرت توده ای نظیر مجمع عمومی روستا، کمیته های منتخب روستا یا انجمنهای دهقانان فقیر و بی زمین انجام می گیرد؛ و به منافع فقیرترین اقشار روستائی اولویت داده می شود. به مالکین خلع ید شده و افراد خانواده آنان که مایل به کار بروی زمین باشند نیز زمین تعلق می گیرد.

۶ - کارگران کشاورزی، از هر ملیتی که باشند، بطور عموم زمینی عادلان دهقانان دریافت می کنند. اما اگر شغل آنها کفاف معیشت یا ثبات و کفاف کل یا بخش اعظم هزینه های زندگی شان را بدهد، زمین به آنها تعلق نمی گیرد.

سیاسی و ساختن جامعه و جهانی نوین انجام می شود. شک نیست که انقلاب با هدف رهائی نوع بشر در سراسر جهان، دشواریها دارد و فداکاری می طلبد. در پی انقلاب، سطح زندگی اقلیتی از مردم به ویژه اقشار نسبتاً مرفه در مراکز شهری پایین می رود. در عین حال بازتوزیع اولیه ثروت و منابع و امکانات، فقر و فلاکت بی حسابی که بر جامعه حکمفرماست را به میزان زیادی کم می کند. اتخاذ گام های فوری، وضعیت اجتماعی و سیاسی و معیشتی توده های تحتانی را بهبود می بخشد. نتیجه مستقیم این گام ها برای اکثریت اهالی، ایجاد شرایط کیفیتاً متفاوتی است که میلیونها بار از اسارت در جامعه کهن بهتر است. با وجود این، محور کلیه نابرابری های اجتماعی که میراث جامعه کهن است، یک روند طولانی و منوط به تحولات ریشه ای تر در کشور و پیشروی انقلاب پرولتاری در سطح جهان است.

گام های فوری، پرچم مطالبات و در برگیرنده خواسته های دیرینه ای است که اکثریت توده ها بارها برای تحقق آن دست به مبارزه زده و جانفشانی کرده اند. طبقات حاکم همیشه کوشیده اند این مبارزات را خاموش کنند. در مقابل، طبقه کارگر از نیروهای اجتماعی که در راه تحقق هر یک از این خواسته ها به مبارزه برخیزند و جنبش هایی که بر سر آنها برافه افتد، پشتیبانی می کند. طرح گام های فوری در سیاست بسیجی و شعارهای تبلیغی و ترویجی امروز پرولتاریا بازتاب می یابد.

ساختمان جامعه نوین و تحقق خواسته های اساسی خلق با اتکاء به مبارزه و کار آگاهانه و بی وقفه خود مردم عملی می شود. گام های فوری را نیز فقط به پشتوانه شور و شوق و انرژی میلیونها انسان که داوطلبانه برای پیچیده ترین و عمیقترین تحولات بسیج شده اند، می توان عملی کرد. تجارب انقلابی و تولیدی توده ها، تعاون و همبستگی آنها، بکارگیری منابع و تکنیک های قابل استفاده و کمکهای جنبش انقلابی در سطح بین المللی، این کار عظیم را میسر می سازد.

اقدامات زیر جهت گیری کلی دولت نوین را مشخص می کند اما تدقیق و تکامل آنها بعهده نهادهای قدرت توده ای خواهد بود:

در مورد کارگران

۱ - برجیدن کلیه نهادهای ویژه سرکوب و سلطه دولت و سرمایه داران در محیط های کار؛ اعم از شوراها و انجمن های زرد وابسته به دولت، مراکز توطئه و تفرقه نظیر «خانه کارگر»، دفاتر حفاظت و کانون های جاسوسی در کارخانه ها و نیروهای مسلح ضد شورش و اعتصابات کارگری.

۲ - لغو قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری؛ لغو مقررات و آئین نامه انضباطی استبدادی متکی بر قانون، شرح، عرف یا سنت در محیط های گوناگون کار، مسووعیت هرگونه جریمه.

۳ - برسیت شناختن نهادهای اعمال قدرت توده ای کارگری که به اشکال مختلف در پروسه انقلاب شکل گرفته اند؛ سپردن اداره کارخانه های بزرگ مصادره شده به این نهادها تحت رهبری حزب؛ سپردن امر محافظت از موسسات و امکانات تولیدی و محصولات به کارگران در برابر خرابکاری دشمنان انقلاب.

۴ - اعمال نظارت دولت و نهادهای کارگری بر فعالیت واحدهای سرمایه داری متوسط و کوچکی که مصادره نشده اند.

۵ - تدوین قوانین و مقررات نوین کار با اتکاء به مباحثات، پیشنهادات و تصمیمات مجامع و تشکلات توده ای کارگری؛ برسیت شناختن حق اعتصاب و تظاهرات و ایجاد تشکلات کارگری.

۶ - بهبود شرایط کار و معیشت کارگران (از نظر ساعات کار، شدت کار، سن کار، ایمنی کار، زمان استراحت و مرخصی)؛ دستمزد برابر در مقابل کار برابر، صرف نظر از تمایزات جنسی، ملی، مذهبی یا رشته

سیاست «نخست کلکتیویزه کردن و بر این پایه مکانیزه کردن کشاورزی» است. کلکتیویزه کردن موضوع مهم مبارزه طبقاتی است که بر پایه اقتناع و تعاون اجتماعی دهقانان و متشکل کردن آنها انجام می گیرد؛ و مکانیزه کردن کشاورزی شرایط مساعد را برای کاهش فاصله صنعت و کشاورزی، شهر و روستا و کار فکری و کار یدی ایجاد می کند.

در مورد زنان

- ۱ - برجیدن تمامی نهادهای سرکوبگر انتظامی، ایدئولوژیک و فرهنگی دولتی که زنان را نشانه گرفته اند.
- ۲ - لغو حجاب اجباری؛ آزادی زنان در انتخاب پوشش؛ انتخاب شغل؛ سفر و تحصیل؛ ایجاد تشکلات ویژه زنان؛ انتشار مطبوعات ویژه زنان؛ حق شرکت در بالاترین مراجع قدرت سیاسی و در کلیه فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی.
- ۳ - لغو تمامی قوانین و مقررات مدنی و شرعی و عرفی ضد زن؛ لغو مجازات های ویژه زنان.
- ۴ - مبارزه شدید و فوری با آزار و اذیت خیابانی زنان و ایجاد جوی در جاصعه که فعالیت رفت و آمد آزادانه زنان را بپذیرد و تشویق کند.
- ۵ - تحقق شعار «زمین به زنان»؛ تامین حقوق برابر زنان در ارث و در تصاحب و اداره مایملک خانواده.
- ۶ - دستمزد، حقوق و مزایای برابر در مقابل کار برابر برای زنان و مردان.
- ۷ - تامین شرایط کاری سبکتر به هنگام عادت ماهانه و زایمان و دوران یائسگی برای زنان و تامین دوره های استراحت و مرخصی ویژه؛ ایجاد تسهیلات ضروری نظیر شیرخوارگاه، مهد کودک و مراکز نگهداری از بچه ها پس از ساعات مدرسه.
- ۸ - تشویق و حمایت از اشکال کلکتیو کار خانگی به نفع زنان (نظیر مهد کودک ها، ناهارخوری ها و رختشویخانه های عمومی و نگهداری از سالمندان).
- ۹ - زدودن محتوای مردسالارانه از دروس و منابع آموزشی، از برنامه های رسانه های گروهی و از زبان گفتاری و نوشتاری. دامن زدن به نقد ریشه ای ایده ها و سنن و آثار فرهنگی کهنه که مضمون زن ستیزانه دارند و توجه خاص به خلق آثار ادبی و هنری زنان.
- ۱۰ - از بین بردن فحشاء و ممنوعیت پورنوگرافی.
- ۱۱ - ممنوعیت سرکوب و تبعیض علیه همجنس گرایان.
- ۱۲ - آزادی سقط جنین.
- ۱۳ - پیشبرد سیاست تنظیم خانواده در خدمت رهایی زنان.
- ۱۴ - تدوین قانون نوین ازدواج و طلاق بر پایه منافع زنان و فرزندان؛ شامل نکات زیر:
 - لغو ازدواج های ترتیب داده شده مبتنی بر زور و اجبار.
 - لغو شیر بها، مهریه، جهیزیه و امثالهم؛ و در مقابل، تامین ضمانت های اجتماعی برای زنان.
 - ازدواج بر مبنای انتخاب آزادانه طرفین برای زنان و مردانی که به سن ۱۸ سالگی رسیده اند؛ ثبت راحت و بدون تاخیر ازدواج با حضور طرفین در دفاتر ویژه دولتی؛ برسمیت شناختن حق کسانی که خواهان زندگی مشترک بدون ثبت رسمی هستند. کلیه حقوق مربوط به خانواده شامل آتان و فرزندانشان می شود.
 - ممنوعیت مداخله طرف سوم در امر ازدواج؛ ممنوعیت مداخله در امر ازدواج مجدد بیوه ها.
 - ممنوعیت چندهمسری و صیغه؛ ممنوعیت ازدواج کودکان.
 - ممنوعیت ضرب و شتم زنان؛ ممنوعیت تجاوز شوهر به زن؛ ممنوعیت بدرفتاری و تبعیض در مورد فرزندان که نتیجه ازدواج قبلی هر یک از طرفین است.
 - ایجاد تسهیلات ویژه در امر طلاق برای زنان؛ شوهر، در صورتی که

۷ - مصادره مراکز بزرگ صنعتی پرورش دام و ماکیان؛ مصادره باغات بزرگ، زمینهای بزرگ مکانیزه، کشت و صنعت ها و واحدهای بزرگ زراعی که عمدتاً تحت مناسبات سرمایه داری اداره می شوند. اینکه این واحدها به صورت یکپارچه به مالکیت دولت انقلابی در آیند یا خرد و تقسیم شوند و اینکه چه محصولاتی تولید کنند، به عوامل گوناگون وابسته است. نیازهای معیشت عمومی و خودکفائی کشور، تسامح توده های کارگر و دهقان و ملزومات اتحاد میان آنها و نیز ملزومات رهایی از اتوریته های فئودالی به ویژه رهایی زنان از قیود پدرسالارانه تعیین می کند که کدام اقدام صورت بگیرد.

۸ - مراتع بزرگ، جنگل ها، سدهای بزرگ، معادن بزرگ، اراضی بایر بزرگ، منابع آبی بزرگ (شامل رودخانه، دریاچه و دریا) تحت اداره دولت نوین قرار می گیرد. دولت با در نظر گرفتن مسائل مربوط به حفظ محیط زیست، حق بهره برداری صیادان و دهقانان از مراتع و منابع آبی را به رسمیت می شناسد.

۹ - برجیدن انحصار تجار بر خرید و فروش محصولات کشاورزی و بر صنایع روستائی. تغییر ساختار صنایع روستائی (بویژه قالیبافی) بر مبنای تامین مایحتاج اکثریت توده ها و نیازهای اولیه صنعتی اقتصاد کشاورزی.

۱۰ - تشویق دهقانان به ایجاد تعاونی های تولیدی و حمایت از کلیه اشکال کلکتیوی که دهقانان در زمینه یک کاسه کردن کار، زمین، ابزار بوجود آورده اند.

۱۱ - لغو اجاره زمینهای کوچک کسانی که به شهر مهاجرت کرده اند؛ سهم دادن از زمینهای تقسیم شده به هر فرد یا خانوار مهاجر روستائی که تمایل به بازگشت به روستا و اقامت در آن داشته باشد. هدف از این اقدامات، و در مرکز آن استقرار نظام «زمین به کشتگر»، تحکیم و تکامل اتحاد استراتژیک کارگر - دهقان و برانگیختن شور و شوق انقلابی و خلاقیت توده های دهقان برای ریشه کن کردن مناسبات کهنه ماقبل سرمایه داری است. در انجام این اقدامات، ویژگیهای هر منطقه در نظر گرفته شده و روشهای منطبق بر شرایط هر محل اتخاذ می شود.

استقرار نظام «زمین به کشتگر» تحت شعار پایه ای «زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند» صورت می گیرد. تقسیم سرانه زمین، صرفنظر از جنس و سن، صورت می گیرد. طی مراحل گوناگون و بتدریج، سیاست برابر سازی در مالکیت ارضی عملی می شود. کلیه اراضی متعلق به ملاکین و دولت همراه با سایر اراضی روستا یکپارچه شده و بطور برابر بین اهالی تقسیم می شوند. زمینهای مرغوب بر زمینهای نامرغوب افزوده می شوند تا همه اهالی روستا (یا یک یا چند منطقه روستائی) بطور متساوی از این اراضی سهم برند و در این زمینه تعادل برقرار شود. از آنجائی که بخش زیادی از منابع تولیدی روستا در دست دهقانان مرفه متمرکز است، منافع اکثریت توده های روستائی ایجاد می کند که مازاد اراضی و مایملک آنها طی مراحل گوناگون مشمول تقسیم شود. به موازات این اقدامات، زمینهای بایر و مرات نیز در خدمت به سیاست برابر سازی، آباد می شوند.

تحقق نظام «زمین به کشتگر» اگرچه راه را برای توسعه سرمایه داری در کشاورزی می گشاید، اما بیش از آن در را بروی سوسیالیسم باز می کند. سیاست برابر سازی و توسعه تولید بر پایه واحدهای کوچک خصوصی اگر مطلق در نظر گرفته شده و به حال خود رها شود به احیای نابرابری منجر می شود و روستا را دو قطبی می کند و سرمایه داری ریشه می داند. تنها سوسیالیسم است که می تواند دهقانان را نجات دهد. دولت دموکراتیک نوین با جهت دهی و برنامه ریزی اقتصاد کشاورزی و تشویق و تقویت اشکال جمعی و سوسیالیستی مالکیت در روستا، از چنین روندی جلوگیری می کند. کلید تکامل اقتصاد روستا و سوسیالیستی کردن کشاورزی، پیشبرد

زن نخواهد، در دوران بارداری و تا یک سال بعد از تولد بچه حق تقاضای طلاق ندارد؛ در صورت طلاق، تامین کل یا بخشی از هزینه ضروری معاش و تحصیل فرزند به عهده پدر است؛ به رسمیت شناختن حق سرپرستی فرزند توسط مادر پس از طلاق.

• به رسمیت شناختن حقوق برابر برای کودکانی که خارج از ازدواج رسمی متولد شده اند.

دستیابی به این حقوق، بدون شرکت زنان در انقلاب ناممکن است. اینها حقوق و اقداماتی هستند که زنجیر ستم و اسارت هزاران ساله را می گسلند و زمینه راهیابی زنان به عرصه های گوناگون از رهبری سیاسی و نظامی گرفته تا رهبری تولید، از خلق آثار ادبی و هنری گرفته تا فلسفه و آزمونهای علمی را مهیا می سازند.

صدور قوانین مربوط به برابری، دلالت بر وجود تساویات و نابرابری ها دارد و تامین برابری به ناگزیر نیازمند قوانین نابرابر است. مفاهیم تبعیض آمیز نسبت به مردان در قانون نوین ازدواج و طلاق و سایر عرصه ها بر این پایه استوار است. اما تصویب قوانین انقلابی، پایان کار نبوده و بدین معناست که کار تازه آغاز شده است.

بنابراین در همه عرصه ها باید گام به گام تحولاتی صورت گیرد تا قوانین به روی کاغذ نماند و به ضد خود بدل نشود. در میان این اقدامات، تحقق شعار «زمین به زنان» و «امکانات برابر برای کار کردن» و دستمزد برابر در مقابل کار برابر» کلیدی است. این کار راه استقلال اقتصادی زنان را می گشاید. تقسیم زمین در بین زنان، مناسبات فنودالی و نیمه فنودالی دیرینه را در زیرنا و روبنای جامعه قاطعانه زیر ضرب می برد و به پدرسالاری و مردسالاری ضربه می زند. امکانات برابر برای کار کردن و دستمزد برابر در مقابل کار برابر، ایده کهنه برتری مرد و فرودستی زن را زیر سؤال می کشد و زنان برانگیخته می شوند که هر چه بیشتر از چاردیواری خانه خارج شده و به کار و آموزش بپردازند، آگاهی طبقاتی خود را بالا ببرند و درگیری مبارزات حیاتی سیاسی و ایدئولوژیک شوند. شعار «هر کاری که مردان انجام می دهند زنان هم می توانند!» و هر کاری که زنان انجام می دهند، مردان هم می توانند» سر لوحه کارها قرار می گیرد.

در مورد ملل تحت ستم

پرولتاریای انقلابی در مبارزه علیه ستم ملی، حق تعیین سرنوشت تا جدائی کامل و تشکیل دولت مستقل را برای تمامی ملل ستمدیده ساکن ایران به رسمیت می شناسد. همزمان حزب پرولتاریا از زاویه منافع طبقه کارگر واحد، خواست و ترجیح خویش به اتحاد داوطلبانه و آزادانه کلیه ملل در چارچوب دولت پرولتاری را در میان توده های سراسر کشور تبلیغ می کند. شالوده چنین اتحادی در جریان انقلاب ریخته خواهد شد. پیشبرد انقلاب و مبارزه علیه دشمنان مشترک، وحدت کارگران و دهقانان سراسر کشور را تحکیم و تقویت کرده و موجب شکل گیری یک اتحاد طبقاتی سراسری می شود. دولت نوین که اساسا حول این اتحاد شکل می گیرد بر خلاف دولت نومستمراتی، دولتی است که از پاتین و با اتکاء به توده ها ساخته می شود و از دور افتاده ترین نقاط تا نقاط مرکزی بافته شده و بسط می یابد. این دولت پایه لازم را برای برابری ملل فراهم می کند و خود ظرف اتحاد ملل خواهد بود. شکل این اتحاد در پروسه پیشرفت و پیروزی انقلاب، مشخص می شود. پرولتاریا در گزینش شکل مطلوب اتحاد انقلابی ملل، از اصول راهنمای زیر پیروی می کند:

باعث ارتقاء و توسعه برابری میان ملل شود

وحدت را تحکیم کند و تفرقه را دامن نزند

در جهت نابودی استعمار و ستمگری میان ملل بطور کل عمل کند

بر این اساس، دولت پرولتاری می تواند شکل اتحاد جمهوریها، یا پیوند مناطق خودمختار با درجات متفاوتی از اختیارات در چارچوب جمهوری واحد خلق را به خود بگیرد.

در دوران بارداری و تا یک سال بعد از تولد بچه حق تقاضای طلاق ندارد؛ در صورت طلاق، تامین کل یا بخشی از هزینه ضروری معاش و تحصیل فرزند به عهده پدر است؛ به رسمیت شناختن حق سرپرستی فرزند توسط مادر پس از طلاق.

• به رسمیت شناختن حقوق برابر برای کودکانی که خارج از ازدواج رسمی متولد شده اند.

دستیابی به این حقوق، بدون شرکت زنان در انقلاب ناممکن است. اینها حقوق و اقداماتی هستند که زنجیر ستم و اسارت هزاران ساله را می گسلند و زمینه راهیابی زنان به عرصه های گوناگون از رهبری سیاسی و نظامی گرفته تا رهبری تولید، از خلق آثار ادبی و هنری گرفته تا فلسفه و آزمونهای علمی را مهیا می سازند.

صدور قوانین مربوط به برابری، دلالت بر وجود تساویات و نابرابری ها دارد و تامین برابری به ناگزیر نیازمند قوانین نابرابر است. مفاهیم تبعیض آمیز نسبت به مردان در قانون نوین ازدواج و طلاق و سایر عرصه ها بر این پایه استوار است. اما تصویب قوانین انقلابی، پایان کار نبوده و بدین معناست که کار تازه آغاز شده است.

بنابراین در همه عرصه ها باید گام به گام تحولاتی صورت گیرد تا قوانین به روی کاغذ نماند و به ضد خود بدل نشود. در میان این اقدامات، تحقق شعار «زمین به زنان» و «امکانات برابر برای کار کردن» و دستمزد برابر در مقابل کار برابر» کلیدی است. این کار راه استقلال اقتصادی زنان را می گشاید. تقسیم زمین در بین زنان، مناسبات فنودالی و نیمه فنودالی دیرینه را در زیرنا و روبنای جامعه قاطعانه زیر ضرب می برد و به پدرسالاری و مردسالاری ضربه می زند. امکانات برابر برای کار کردن و دستمزد برابر در مقابل کار برابر، ایده کهنه برتری مرد و فرودستی زن را زیر سؤال می کشد و زنان برانگیخته می شوند که هر چه بیشتر از چاردیواری خانه خارج شده و به کار و آموزش بپردازند، آگاهی طبقاتی خود را بالا ببرند و درگیری مبارزات حیاتی سیاسی و ایدئولوژیک شوند. شعار «هر کاری که مردان انجام می دهند زنان هم می توانند!» و هر کاری که زنان انجام می دهند، مردان هم می توانند» سر لوحه کارها قرار می گیرد.

پیشبرد این تحولات را نمی توان جدا از نقش و کارکرد اجتماعی نهاد خانواده در نظر گرفت. رهائی کامل زنان منجمله در گرو مضمحل شدن نهاد خانواده است. خانواده یک نهاد مقدس و دست نخوردنی نیست. این نهاد آعزازی داشته و پایانی هم خواهد داشت. روند زوال خانواده، روندی طولانی و جهانی است.

در جامعه نوین، اگرچه نهاد خانواده بطور کلی نابود نمی شود اما دگرگونی های مهمی در آن صورت می گیرد. خانواده نقش گذشته خود بعنوان یک واحد اقتصادی را عمدتا از دست خواهد داد. یعنی برخلاف خانواده فنودالی، نقش تولیدی خود را از دست خواهد داد؛ و بر خلاف خانواده بورژوازی، نقش آن در توزیع و مصرف درآمد بتدریج محدود خواهد شد. در خانواده نوین، زن تابع شوهر نخواهد بود و اقتدار مطلق والدین بر فرزندان محو خواهد شد. راستای این تحولات و بطور کلی تغییر نقش خانواده، چیزی جدا از راستای تکامل جامعه نیست.

در جامعه نوین، بخاطر وزنه سنگین واحدهای خصوصی در اقتصاد کشاورزی، نوپا بودن مالکیت کلکتیوی و نهادهای تعاونی و تولید مکانیزه، خانواده برخی عملکردهای اجتماعی را بعهده دارد. خانواده در سازماندهی توزیع و مصرف درآمد کماکان نقش بازی می کند و مشخصا تا مدتها در بازتولید و پرورش نسل جدید نقشی مهم بعهده خواهد داشت. این شرایطی است که می تواند باعث فرودستی زنان شده و در راه شرکت همه جانبه آنان در فعالیت های اجتماعی مانع ایجاد کند. بنابراین برای دگرگون کردن جایگاه زن در خانواده و تغییر نقش این نهاد، باید قدم به قدم بار وظایف خانگی را از دوش زنان برداشت و باید برای تقسیم برابر این وظایف با مردان مبارزه کرد تا شانه به

اختصاص نابرابر امکانات به ملت بزرگ و رابطه ستمگرانه، یک جانبه و آمرانه بین نهادهای مرکزی و نهادهای خودمختار حکومتی تبارز باید، به پیش برد. تنها با شکوفایی و تکامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملل در مسیر ساختمان جامعه نوین و پیشرویهای سوسیالیستی است که می توان زمینه اتحاد و نزدیکی و ادغام آنها را فراهم کرد. این گامی است به سوی کمونیسم جهانی که در آن از ملت و تمایزات ملی اثری نخواهد بود.

در مورد آموزش و پرورش

دولت نوین در راستای تغییر بنیادین نظام آموزشی ارتجاعی، سیاست های زیر را فوراً به اجرا می گذارد:

- ۱ - برچیدن دواثر سیاسی ایدئولوژیک و دستگاه تفتیش عقاید درون مدارس و موسسات آموزشی.
- ۲ - تحصیل رایگان؛ اجباری بودن تحصیل تا ۱۶ سالگی.
- ۳ - براه انداختن کارزارهای مبارزه برای ریشه کن کردن بیسوادی بویژه در مناطق روستائی؛ ایجاد مراکز سوادآموزی برای زنان و مردان بزرگسال.
- ۴ - لغو امتیازات و امکاناتی که در انحصار فرزندان طبقات حاکم و مرفه است؛ موسساتی مانند «مدارس غیرانتفاعی» و «دانشگاه آزاد» دولتی و رایگان خواهند شد.
- ۵ - برچیدن نظام رتبه بندی و کنکور و رقابت فردی.
- ۶ - تغییر سلسله مراتب مستبدانه در نظام آموزشی.
- ۷ - لغو سیاست های مبتنی بر جدا سازی بر حسب جنسیت؛ ایجاد مدارس مختلط.
- ۸ - کشودن کلیه عرصه های آموزشی بروی دختران؛ زدودن محتوای مردسالارانه از متون آموزشی.
- ۹ - ترویج فرهنگ ضدامپریالیستی در متون آموزشی و یادگیری از فرهنگ مترقی و پویای خلقهای ایران، خاورمیانه و جهان و آشنائی با تاریخ واقعی آنان.
- ۱۰ - زدودن محتوای شوونیستی فارس و برتری جویی ملی از متون آموزشی؛ و در مقابل تبلیغ همبستگی بین المللی میان توده های مردم.
- ۱۱ - زدودن محتوای مذهبی، خرافی از متون آموزشی.
- ۱۲ - تلبیق تئوری و پراتیک، آموزش و کار در نظام نوین آموزشی.
- ۱۳ - بریانی دوره های کوتاه مدت کارآموزی برای تربیت متخصصانی که نیازهای فوری مردم را در زمینه های فنی، خدمات درمانی، تعلیم و تربیت و غیره پاسخ دهند.
- ۱۴ - ایجاد زمینه و امکانات برای پرورش و سلامت جسمانی جوانان؛ اشاعه ورزش و تبدیل آن به یک امر هسگانی و بدون تبعیض جنسی.

آموزش و پرورش بخش بسیار مهمی از روینای جامعه را تشکیل می دهد و نقشی قاطع در حفظ و تقویت مناسبات طبقاتی حاکم بازی می کند. در هر جامعه ای، سیاست آموزشی سیاست طبقه ای است که بر آن جامعه حکم می راند و در خدمت به حفاظت و باز تولید منافع و ارزشهای طبقاتی است.

آموزش و پرورش در جامعه کنونی، جوانان را با جهان بینی و اصول طبقات ارتجاعی تعلیم می دهد. این نظام آموزشی، تاریخ را ساخته و پرداخته نخبگان و «بیامبران» و آیت الله ها نشان می دهد و توده ها را تنها بصورت دنباله روان کور تصویر می کند. این آموزش و پرورش، بینش ایده آلیستی و متافیزیکی و جهل و خرافه را در مغز توده ها می کند. از میان بردن کامل این نظام آموزشی برای ساختن جامعه نوین، اهمیتی حیاتی دارد.

نظام آموزشی ارتجاعی بگونه ای است که طبق آن اقلیتی امکان و امتیاز آن را دارند که درس بخوانند، متفکر و متخصص و «نخبه»

دولت در راستای رفع نابرابریهای ملی، سیاستهای زیر را فوراً به اجرا خواهد گذارد:

- ۱ - توجه ویژه به مناطق ملل ستمدیده به هنگام اختصاص منابع و کمک ها در برنامه ریزی های مرکزی.
- ۲ - ایجاد زمینه مساعد برای رشد و تکامل فرهنگها و زبانهای ملی. هر یک از ملل و گروه های اقلیت ملی مختار است که زبان خود را به کار برد و تکامل بخشد و تشکلات و نشریات ویژه خود را داشته باشد.

۳ - غیرقانونی کردن هر شکل از الحاق، کوچ دادن و تغییر اجباری ترکیب اهالی در مناطق ملل تحت ستم.

۴ - مقابله با هرگونه تعرض و توهین شوونیستی علیه ملل تحت ستم و اقلیت های ملی و جلوگیری قاطعانه از سازماندهی جنبش ها و دستجات شوونیستی علیه آنها. مبارزه پیگیر با هرگونه تبعیض علیه ملل تحت ستم و اقلیت های ملی در عرصه کار، مسکن، آموزش، بهداشت و سایر زمینه ها.

۵ - تبلیغ تعاون و زندگی و کار مشترک بین ملل و جلوگیری از جداسازی افراد بر حسب ملیت شان در محیط زندگی و کار و آموزش.

۶ - ارائه درک همه جانبه و روشن از زندگی، فرهنگ و تاریخ ستم و مقاومت تمامی ملل ستمدیده و سرچشمه ستمگری ملی در منابع آموزشی و رسانه های گروهی سراسری و محلی.

پرولتاریا از شعار حق تعیین سرنوشت دفاع می کند؛ زیرا فقط بدین طریق می توان وحدت اجباری و نابرابری که به ملل تحمیل شده را بر هم زد و وحدت داوطلبانه طبقه کارگر و ستمدیدگانی را بنا نهاد که آینده مشترکی را دنبال می کنند. طرح این شعار حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم که حول انقیاد و بی حقوقی ملل ستمدیده شکل گرفته را هدف قرار می دهد؛ به اتحاد هر چه مستحکمتر صفوف طبقه کارگر چند ملیتی در ایران خدمت می کند؛ بدگمانی های موجود در بین ملل ستمدیده را پاک کرده و زمینه مساعدتری برای پیوند توده های سراسر کشور بوجود می آورد. تبلیغ و ترویج انترناسیونالیستی حول شعار حق تعیین سرنوشت، جزئی لاینفک از تربیت کارگران ملت فارس است تا از نفوذ تفرقه افکنی های شوونیستی بورژوازی فارس رهایی یابند و نیروی نهفته انقلابی و پیشرو درون ملل ستمدیده را ببینند.

حزب طبقه کارگر به محدودیت تاریخی حق تعیین سرنوشت به مشابه یک حق بورژوا دمکراتیک و متعلق به عصر بورژوازی، آگاه است. اگر حق تعیین سرنوشت بطور مجرد و جدا از امر انقلاب پرولتاری مطرح شود، منافع پایه ای و اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان ملل مختلف را کم رنگ کرده و موجب بروز تنگ نظری های ناسیونالیستی شده و به امر انقلاب پرولتاری لطمه می زند. وظیفه مقابله با تنگ نظری های ناسیونالیستی، عمدتاً به دوش کارگران درون ملل ستمدیده قرار دارد تا توده ها را نه فقط در مبارزه علیه ستم ملی، بلکه اساساً در صف مقدم مبارزه برای انقلابی کردن جامعه رهبری کنند.

رفع نابرابری های ملی فقط به گذاردن قانون، صحه گذاردن بر حقوق ملل ستمدیده یا انجام برخی اقدامات مهم و فوری خلاصه نمی شود. گذر از برابری حقوقی ملل به برابری واقعی، یکی از مسائل مبارزه طبقاتی در جامعه انقلابی خواهد بود و مستلزم پیشبرد پیگیرانه تحولات زیربنائی و روینائی است. در این راستا، پرولتاریا باید مبارزه مداومی را علیه برتری جویی ملت بزرگتر به پیش ببرد. این شوونیسم تا مدتها از پایه های قدرتمندی در جامعه برخوردار بوده و می تواند زمینه تقویت بورژوازی و تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا شود. از این رو، حزب طبقه کارگر باید مبارزه مداومی را علیه این شوونیسم که می تواند به شکل تقسیم کار نابرابر بین مناطق،

«از استاد به شاگرد» می‌داند و برای شاگردان نقشی منفعل و پذیرنده قائل است، آموزش نوین بر پایه‌ای کاملاً متفاوت استوار است. توده‌ها سازنده تاریخند و قادرند با شرکت مستقیم در عرصه تنوری و پراتیک، بر قوانین حاکم بر طبیعت و مبارزه طبقاتی آگاه شوند. شناخت جهان تنها با شرکت در فرایند تغییر آن بدست می‌آید. تصحیح و تعمیق این شناخت، از طریق تحلیل نقادانه پدیده‌ها و مبارزه ناگزیر با تنوریهای نادرست و برداشتهای کهنه شده و سنتی ممکن می‌شود. در این مبارزه نه فقط معلم، بلکه شاگردان و کل توده‌ها درگیرند. وظیفه معلم در نظام آموزشی نوین، خدمت به دانش‌آموزان، آموختن از آنها و تحقیق دوشادوش آنهاست. این نظام به دنبال پر کردن شکافی است که بین معلمان و مقامات با محصلین و بطور کلی توده‌ها وجود دارد.

یک وظیفه مهم نظام آموزشی نوین، نقد و افشای دروغ‌ها و تحریفاتی است که نظام آموزشی کهن در مورد زنان و ملل مختلف در ایران و جهان، پیش می‌گذارد. افکار کهنه و مردسالارانه‌ای که توجیه‌گر ستم بر زن بوده‌اند و افکار کهنه و ارتجاعی‌ای که مبلغ ستمگری بر ملل دیگر بوده‌اند. در نظام آموزشی نوین، محتوای طبقاتی و منافع طبقاتی نهفته در پشت مردسالاری و شوینیسم ملی، بطور همه‌جانبه نقد و افشاء خواهد شد و نشان داده خواهد شد که چگونه همه اینها بمثابة زرادخانه ایدئولوژیک طبقات ارتجاعی، به حفظ مناسبات ستمگرانه خدمت می‌نمایند. این آموزش، از طریق مطالعه و بحث عمومی در کلاسها، برگزاری کلاس‌های درس مخصوص برای یادگیری تاریخ ستم بر زن در جامعه طبقاتی، تاریخ واقعی خلقها و ملل مختلف در ایران و در سراسر جهان، به پیش خواهد رفت. نمایندگان کارگران و دهقانان و زنان و ملل تحت ستم، به کلاس‌های درس رفته و درک زنده‌ای از جنایات جامعه طبقاتی، به دانش‌آموزان خواهند داد.

در نظام آموزشی نوین، اصول کمونیستی و انترناسیونالیسم پرولتری راهنمای جوانان خواهد بود. جوانان با روحیه خدمت به خلق پرورش خواهند یافت و با روش و روحیه‌ای انقلابی و نوگرایانه تربیت می‌شوند تا با سنت و «نیروی عادت» به نبرد برخیزند، جرات شورش علیه قدرت‌ها و اتوریته‌های ارتجاعی حتی آنها که ادعا و ظاهر کمونیستی دارند را به خود بدهند و بطور علمی و نقادانه از حقیقت دفاع کنند. حزب پرولتاریا، با اتکاء به توان و انرژی و خصوصیات ویژه جوانان، مبارزه برای انقلابی کردن مداوم حزب و دولت و جامعه را به پیش برده و از تبدیل ایدئولوژی کمونیستی به مذهب و متون مارکسیستی به آیه جلوگیری می‌کند. در این کار، نظام آموزشی نوین نقش مهمی به عهده خواهد داشت.

در جامعه انقلابی، پرورش و سلامت جسمانی نسل جوان در دستور کار قرار دارد. برخلاف رژیم‌های ارتجاعی که همیشه از ورزش برای تبلیغ شوینیسم ملی، حس وفاداری به تیم و پرچم و کشور (حکومت) و اطاعت کورکورانه از مستول و مربی استفاده کرده‌اند، در جامعه آینده تأکید بر همکاری و آموختن از مهارت‌ها و ابتکارات یکدیگر است و رقابت دوستانه نقش درجه دوم دارد. به جای اینکه تفرقه و خصومت اصل قرار گیرد و بر سر برد و باخت دلخیزد، روحیه تعاون تبلیغ و تشویق می‌شود. برنامه‌ها و امکانات اولیه ورزشی در اختیار بخشهای مختلف اهالی شهر و روستا قرار داده خواهد شد؛ دیگر با تعداد قلیلی قهرمان حرفه‌ای و توده‌هایی که صرفاً تماشاگر و تشویق‌کننده بازی هستند، روبرو نخواهیم بود. در جامعه آینده، ورزش به یک امر همگانی و بدون تبعیض جنسی تبدیل می‌شود.

شوند و در مقابل اکثریتی بزرگ بیسواد و کم‌سواد مانده و باید برای رنج و زحمت کشیدن خود را آماده کنند. این تقسیم بندی در نظام آموزشی ارتجاعی نقش کلیدی در مطلق کردن تقسیم کار میان کار فکری و یدی و بازتولید تمایزات طبقاتی ایفا می‌کند. در مقابل، دولت پرولتری سیاست‌ها و روشهای آموزشی را پیشه می‌کند که به نحو چنین تمایزاتی در جامعه و بطور کلی به نحو تمایزات طبقاتی خدمت کند.

تحت دولت نوین، برنامه‌های نظری و عملی و تحقیقاتی موسسات آموزشی بر مبنای نیازهای تولیدی و فرهنگی هر منطقه و بخش‌های مختلف مردم تنظیم خواهد شد؛ و از همان ابتدا رابطه تنگاتنگی میان تنوری و پراتیک برقرار می‌شود. میلیونها نفر از نسل جوان آماده می‌شوند تا آنچه که در کلاس درس و آزمایشگاه‌ها یاد گرفته‌اند را با بکار بست عملی آنها محک زده و از نتایج کار جمع‌بندی نمایند. این باعث تشویق و تربیت توده‌ها با دیدگاه و روش علمی ماتریالیسم دیالکتیک خواهد شد. این کار، در ارتباط تنگاتنگ با کار و فعالیت‌های توده‌های خلق در کارخانه‌ها و روستاها و محلات به پیش خواهد رفت و بدین ترتیب هم دانش‌آموزان و هم معلمان و مستولان موسسات آموزشی شناختی واقعی و همه‌جانبه از چگونگی چرخیدن جامعه و اینکه چگونه پرولتاریا و توده‌ها در تمامی عرصه‌ها در کار متحول کردن جامعه هستند، بدست می‌آورند.

برخلاف روشهای آموزشی کهن که با دوره تحصیلی طولانی، مواد درسی زیاد و تأکید بر آموزش کتابی مشخص می‌شود، در جامعه نوین از روش «درهای باز به جامعه» پیروی می‌شود. جوانان در پیله و جدا از جامعه و زندگی سیاسی و تولیدی آن پرورش نمی‌یابند. آنها با بیای آموزش و تحقیق، تولید کشاورزی و صنعتی و امور نظامی را هم فرا می‌گیرند و رابطه متقابلی با کارگران و دهقانان برقرار می‌کنند. بدین طریق با تلفیق تنوری و پراتیک در امر آموزش، گام دیگری در جهت کاهش تدریجی شکاف بین کار یدی و کار فکری و شهر و روستا برداشته خواهد شد.

در جامعه آینده، دانش مایملک شخصی نیست که به احتکار افراد تحصیلکرده در آید. دانش، ابزاری برای دگرگون کردن جهان و خدمت به جامعه بشری خواهد بود و دیگر به اهرمی برای بالا بردن نرخ دانش‌پژوهان و کسب ثروت و رفاه شخصی و مقام اجتماعی تبدیل نخواهد شد. نظام رتبه بندی و نمره دادن و کنکور که به جوانان یاد می‌دهد مرتباً ارزش خویش را بر پایه مدرک تحصیلی شان در بازار محاسبه کنند، برجیده می‌شود. علیه رقابت خودخواهانه و زشتی که نظام و ایدئولوژیهای ارتجاعی در بین جوانان تبلیغ می‌کنند، مبارزه انتقادی پیگیری به پیش خواهد رفت. تبعیضات رایج بین به اصطلاح شاگردان «با استعداد» و «بی استعداد» لغو خواهد شد و جای آن را همکاری و کمک دانش‌آموزان به یکدیگر و دانش‌آموز و معلم خواهد گرفت تا جمع پیشرفت کند.

در جامعه انقلابی رابطه معلم و شاگرد به کلی تغییر می‌کند. اقتدار مطلق معلم و مدیر بر شاگردان و اقتدار مطلق سلسله مراتب آموزشی بر معلمان ملغی می‌شود. این برخلاف جامعه ارتجاعی کنونی است که می‌خواهد از دانش‌آموز یک عروسک کوچک سر به راه بسازد. از نظر مرتجعین، همه پاسخ‌های صحیح نزد معلم و کتاب است و کار محصلین فقط تکرار طوطی وار همین‌ها با اشاره و دستور بزرگترها است. از نظر مرتجعین، جوانان توانایی و حق قضاوت کردن را ندارند. اما در جامعه انقلابی، جوانان حق انتقاد از بزرگترها و مقامات و حق انتقاد از مهمترین و تعیین کننده ترین سیاستهای آموزشی و سایر حیطه‌ها را دارند. انضباط مطلق و یکطرفه وجود ندارد. به جای مجازات و توبیخ شاگرد، روش بحث و مبارزه و اقتناع حاکم می‌شود. برخلاف نظام ارتجاعی که آموزش را جریانی یک سویه

در مورد دین و فعالیت های مذهبی

- ۱ - جدائی کامل دین از دولت؛ تبدیل دین به یک امر خصوصی؛ آزادی اعتقاد یا عدم اعتقاد به خدا و دین.
- ۲ - لغو مذهب رسمی؛ ممنوعیت تفاوت‌های حقوقی بر حسب اعتقادات مذهبی، ممنوعیت ذکر مذهب افراد در اسناد رسمی؛ ممنوعیت تفتیش عقاید مذهبی افراد؛ مبارزه با هر شکل از ستم مذهبی.
- ۳ - برچیده شدن نهادهای کنترل ایدئولوژیک اسلامی در کارخانه ها، ادارات دولتی و موسسات آموزشی؛ برچیدن دستگاه سرکوب دادگاه های شرع و دوایر «امر به معروف و نهی از منکر».
- ۴ - کوتاه کردن دست موسسات مذهبی (بنیادهای مختلف اسلامی، آستان قدس، سازمان اوقاف و اماکن مذهبه ها) از عرصه اقتصاد و مصادره املاک، سرمایه ها و منابعی که در تملک و کنترل آنهاست.
- ۵ - قطع کنترل و مداخله دستگاه روحانیت در امر قانونگذاری، امور قضائی، زناشویی و عقد قراردادها.
- ۶ - لغو امتیازات فتوایی ویژه روحانیت نظیر حق امام و خمس و زکات. تمامی روحانیون و طلبه ها باید کار کنند و شخصا معاش خود را تأمین نمایند.
- ۷ - حذف مواد درسی مذهبی از سطوح مختلف آموزشی؛ حذف تبلیغات مذهبی از رسانه های گروهی.

این اقدامات، شالوده حاکمیت مذهبی را نابود می کند و پایه های نفوذ و موجودیت نهاد روحانیت را به مصاف می طلبد. این نهاد، بطور تاریخی از اقتصاد فتوایی و مناسبات عقب مانده ارتزاق کرده و یکی از سنگرهای مهم آن بوده است. سلسله مراتب درون روحانیت بر پایه مالکیت فتوایی شکل گرفت. تا قبل از استقرار جمهوری اسلامی، دستگاه روحانیت از نظر اقتصادی بر اجاره موقوفات، سود املاک تحت کنترل مراکز مذهبی، سیستم مالیاتی اسلامی و کمک های سرمایه تجاری به ویژه تجار سنتی متکی بود. به دنبال ایجاد رژیم مذهبی، منابع عظیمی از سرمایه و زمین و ثروتهای طبیعی از کانال قدرت دولتی به پشتوانه دستگاه روحانیت تبدیل شد. نهاد روحانیت در رأس فعالیت های سرمایه داری بوروکراتیک قرار گرفت و باندهای مختلف اقتصادی - سیاسی حول چند ده آخوند عالیرتبه تشکیل شد. آستان قدس رضوی، سازمان اوقاف، تشکیلات های اداره اماکن مذهبه ها و امثالهم به صورت گروهبندیهای مالی بزرگ و کوچک در آمده اند. همه اینها بعنوان بخشی از برنامه ریشه کن کردن مناسبات کمپرادور - فتوایی از میان برداشته خواهند شد.

جمهوری اسلامی با عملکرد خود، زمینه عینی مساعدی را برای جدائی قطعی دین از دولت به وجود آورده است. تجربه ای که توده های مردم با رنج و خون در رژیم مذهبی اندوخته اند، به شکلی زنده مفهوم حاکمیت دین و ربط قوانین و احکام دینی با تیره روزی و ستم استثمار آنها را نشان می دهد. این تجربه، بار دیگر این حکم مارکسیستی را به اثبات رسانده که «دین افیون توده هاست». حتی اگر دین را رخت نو بپوشانند، به چهره اسلام رنگ و لعاب فرم گرائی و مدرنیسم بزنند و در چارچوب مذهب حقوق دمکراتیک و حقوق زنان بتراشند، باز هم هسته مرکزی آموزه های دینی که توجیه گر ستم و استثمار است دست نخورده باقی خواهد ماند.

مبارزه ایدئولوژیک با آموزه ها و بنیان های مادی تفکر دینی چه قبل و چه بعد از کسب قدرت سیاسی باید جریان یابد. رابطه متقابل و دیالکتیکی بین مبارزه سیاسی و مبارزه ایدئولوژیک موجود است. بدون ضربه زدن به اصول پایه ای دین یعنی تقدیر الهی در تعیین سرنوشت انسانها، حلال بودن استثمار، مقدس بودن مالکیت خصوصی و خانواده پدرسالار نمی توان مناسبات انقلابی را مستقر ساخت. مبارزه ایدئولوژیک با افکار و عقاید اورتاریار مذهبی، بخشی لاینفک از روند تدارک انقلاب پرولتری و پس از آن روند ساختمان جامعه آینده است.

حزب پرولتاریا، صراحتاً اعلام می کند که بی خداست و به هیچ نوع نیرو یا موجود ماوراء الطبیعه اعتقاد ندارد. برعکس، اعتقاد دارد که رهایی توده ها تنها می تواند با درک و بکار بست اصول کمونیسم انقلابی توسط آنها در تئوری و عمل حاصل شود. حزب انقلابی به نقد تفکرات دینی بر می خیزد و نشان می دهد که دین احساس عاجز در برابر طبیعت و طبقات حاکمه را به توده ها القاء می کند و به جای اینکه ستمدیدگان را به نبرد انقلابی برای ریشه کن کردن فقر و فلاکت برانگیزد، دردهایشان را با داروی مخدر تسکین می بخشد.

بعد از کسب قدرت سیاسی، دامنه این مبارزه گسترش یافته و اهرم های بیشتری برای پیشبرد آن در اختیار طبقه کارگر قرار خواهد گرفت. اما دولت پرولتری نمی تواند و نباید افراد را به زور وادار کند که از اعتقادات مذهبیشان دست بکشند. بلکه باید همچنان بر سر این مساله به مبارزه ایدئولوژیک بپردازد و پیوند خود با توده ها را محکمتر کند؛ تا آنها در جریان ادامه انقلاب و تسلط هر چه بیشتر بر جامعه، نادرستی اعتقادات مذهبی خویش را دریابند و لاشه سنگینی که جامعه ارتجاعی و سنت های عقب مانده بر شانه هایشان نهاده را به دور افکنند. بنابراین دولت در عین حال که از حق افراد در اعتقاد دینی دفاع می کند، بی خدائی را تبلیغ کرده و توده ها را بر مبنای جهانیستی علمی مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم در تقابل با تمامی اعتقادات مذهبی آموزش خواهد داد. دولت در برخورد به فعالیت های متشکل مذهبی، بر حسب شرایط راه های متفاوتی در پیش خواهد گرفت. به هیچکس اجازه داده نخواهد شد که زیر قیای دین به فعالیت برای سرنگون کردن دولت پرولتاریا و استثمار توده ها بپردازد. در صورتی که فعالیتهای مذهبی ابزاری برای تبلیغ جنبشهای ارتجاعی یا پوششی بر استثمار کار دیگران، سرکوب توده ها و یا انباشت پول نباشد، تشکلات مذهبی از انجام مراسم خود منع نخواهند شد. آزادی فعالیت مذهبی به معنای برخورداری از امتیازات ویژه نیست. دولت امور مالی تشکلات مذهبی را زیر نظر می گیرد تا نتوانند امکانات مالی خود را به منبع سرمایه اندروزی و یا ابزاری برای جلب و جذب افراد تبدیل کنند. همزمان، در نظام آموزشی و رسانه های گروهی، آموزه ها و احکام و متون اسلامی و سایر ادیان مورد تجزیه و تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی و تاریخی قرار خواهند گرفت و نقد خواهند شد. این یک مصاف انتقادی ضروری و بی وقفه و بخشی از روند مبارزه و اقتناع ایدئولوژیک در جامعه نوین است. این امر کمک می کند تا توده ها بتوانند همگام با پیشرفت و تکامل انقلاب، قیود مذهبی و سایر موانع ذهنی و عینی را کنار بزنند و به کسب رهایی کامل خویش نزدیکتر شوند.

در مورد برخی مصائب و معضلات جامعه

بیکاری

بیکاری یک رجه ناگزیر و اساسی نظام ارتجاعی کنونی است. طبقات ارتجاعی همواره از بخشی از طبقه کارگر و سایر زحمتکشان به شدت کار می کشند و همزمان شمار کثیری از اقشار و طبقات تحتانی را عاطل و باطل نگه می دارند. تحت دولت پرولتری چنین نخواهد بود. در جامعه آینده هر فردی از حق کار برخوردار است و بیکار نخواهد ماند.

در فردای پیروزی انقلاب، بیکاری و خطر گرسنگی به مشابه در معضل بزرگ خودنسانی می کنند و راه حل عاجل می طلبند. به دنبال جنگ داخلی، یک اقتصاد داغان و بحران زده برای دولت نوین به جای خواهد ماند. اقتصادی که بخشهای بزرگی از صنایع آن نابود شده و یا بخاطر محاصره امپریالیستی از کار افتاده و تعطیل شده است. این خود بر شمار بیکاران خواهد افزود. بنابراین، دولت باید بلادرنگ به

نینند و ترسی از برچیدن بساط مواد مخدر نداشته باشند. بی شک زمانی که توده های مردم، کنترل امور را در همه زمینه ها به دست بگیرند و محیط همیاری توده ای و دور ریختن عادات کهن در سراسر کشور تقویت شود، اکثریت قاطع افراد قادرند خود را تغییر دهند.

فحشاء

تشدید فقر و فلاکت اکثریت مردم و انحطاط جامعه، ابعاد فحشاء را گسترده ساخته است. زنان زیادی مجبور به تن فروشی آشکار یا نهان شده اند و به ناگزیر تمامی یا بخشی از هزینه معاش خود و خانواده شان را از این راه تامین می کنند. در جامعه انقلابی، شرایطی فراهم می شود که هیچکس مجبور به تن فروشی نبوده و این پدیده به همراه پورنوگرافی از میان برداشته شود. کلیه قربانیان فحشاء از بیمه پزشکی، کار تولیدی و امکان تحصیل برخوردار می شوند. آنان از نظر سیاسی آموزش می بینند تا سرچشمه سستی که بر آنان اعمال شده را دریابند. همزمان، توده ها نیز می آموزند که به تن فروشی از یک دیدگاه مذهبی و مردسالارانه و بعنوان یک گناه نگاه نکنند، بلکه آن را بمثابة یکی از مصائب دیرینه جوامع طبقاتی ببینند. در این کار از قربانیان فحشاء کمک گرفته می شود تا به حکایت رنجهای خود بپردازند و دید توده ها را روشن کنند. در جامعه انقلابی، با سرزنش، تحقیر و تبعیض در مورد کسانی که مجبور به تن فروشی بوده اند، مقابله میشود و با چنین برخوردهایی مبارزه می شود. کسانی که باندهای فحشاء را سازمان می دهند، گردانندگان دفاتر عقد صیغه و نیز مردانی که همسران یا دختران خود را مجبور به تن فروشی می کنند مورد پیگرد قانونی قرار گرفته و به مجازات خواهند رسید.

شهرهای باد کرده و نابرابری میان مناطق

این معضلات نتیجه مستقیم سلطه امپریالیسم و مناسبات تولیدی کپرادور - فئودالی است. در جامعه آینده، برنامه ریزی در جهت ثابت نگهداشتن (یا کم کردن) اندازه شهرهای بزرگ خواهد بود. این کار اساسا از طریق کم کردن شکاف میان شهرهای بزرگ و کوچک و میان شهر و روستا انجام خواهد شد. دولت نوین به بازسازی روستاها، شهرهای کوچک و مناطق فقیر اولویت خواهد داد. رابطه برنامه ریزی مرکزی و برنامه ریزی محلی، مناطق مرکزی و مناطق دیگر به نحوی تنظیم خواهد شد که به حل چنین معضلاتی کمک کند و به تامین خودکفائی نسبی مناطق گوناگون یاری رساند. صنعت به همراه ابزار پیشرفته ارتباطی، حمل و نقل و دیگر تسهیلات زندگی در مناطق دور از مراکز بزرگ شهری برپا خواهد شد تا شکاف میان شهرهای بزرگ با شهرهای کوچک و شهرها با مناطق روستائی و تفاوتهای سطح درآمد میان مناطق و میان شهر و روستا، هر چه محدودتر شود. توده های شهری بویژه در شهرهای بزرگ تشویق می شوند که به کار و زندگی در مناطق بپردازند. این کار بدون توسل به زور و با روش بسیج سیاسی، اقناع و اتکا، به توده ها به پیش خواهد رفت. مضافا این سیاست بخشی از الزامات سیاست دفاعی کشور نیز هست. این سیاست کمک می کند تا در مقابل فشارهای اقتصادی امپریالیستی و مقابله با تجاوزات احتمالی امپریالیستی، بهتر ایستادگی شود. وجود شهر غول آسائی چون تهران که درصد انبوهی از جمعیت کشور را در خود جای داده و نبض اقتصاد محسوب می شود، نقطه ضعفی برای دولت پرولتری و آماج آسیب پذیری برای حملات نظامی دشمن خواهد بود.

مسکن

یکی از مشکلات مهم زندگی اکثریت عظیم دهقانان مهاجر،

اقداماتی ریشه ای دست زند.

نخستین اقدام در مقابله با خطر گرسنگی، بسیج توده ها برای بازتوزیع سریع مایحتاج اساسی زندگی و کوتاه کردن بی امان دست مستحکمین و واسطه ها است. برای مبارزه با معضل بیکاری، دولت در عین پیشبرد سیاست حمایت از بیکاران، کار بازسازی اقتصاد در عرصه های مختلف را آغاز خواهد کرد. میلیونها بیکار بسرعت در این روند همه جانبه جذب خواهند شد. بازسازی اقتصاد کشاورزی به سرعت بیکاران عرصه روستا را جذب کار خواهد کرد. مضافا فراگیر کردن صنایع پایه ای با تکنولوژی پائین در سراسر کشور، منجمله روستاها، حل معضل بیکاری را تسهیل خواهد کرد.

اعتیاد

در ایران نزدیک به ۲ میلیون نفر معتاد وجود دارد. اکثریت قربانیان اعتیاد، جوان هستند. فقر، یاس و بی آیندگی که با سرکوب فرهنگی و تحقیر جوانان همراه است، به مصرف مواد مخدر ابعاد بیسابقه ای بخشیده است. مرتجعین حاکم با تبلیغ عرفان و از خود بی خبری، این روند را تشدید کرده اند. اینک خرید و فروش مواد مخدر به صورت یکی از منابع مهم درآمد غیر رسمی در اقتصاد ایران در آمده است. باندهای نظامی و شبه نظامی مرتبط با رژیم از این طریق به سودهای بیکران دست یافته اند. در ایران نیز نظیر بسیاری از کشورهای پخش گسترده مواد مخدر یک سیاست آگاهانه حکومتی برای تخفیر و کنترل و مهار جامعه و به هرز بردن انرژی و توان مبارزاتی جوانان است. «کارزار مبارزه با مواد مخدر» از جانب رژیم نیز روی دیگر همین سکه بوده و هدف از آن، ایجاد زمینه برای تعرض بیشتر بر توده ها، ازعاب مردم، محکمتر کردن غل و زنجیر پلیسی بر زندگی آنها و تسویه حساب با باندهای رقیب در عرصه تجارت مواد مخدر است.

دولت پرولتری با مصرف مواد مخدر و هرگونه اعتیاد دیگری که به نحوی سلامت جسمی و روحی افراد را به خطر می اندازد و باعث بروز قساوت و آزار دیگران می شود، مخالف است. حزب پرولتاریا، رهائی از شر مواد مخدر را در درجه اول یک مساله سیاسی می داند که کاملا در گرو زیر و رو کردن جامعه ارتجاعی کنونی است. بدون نابود کردن مناسباتی که بر منطق سود می چرخد و بر استثمار و منفعت شخصی مبتنی است، نمی توان از تجارت سودآور هیچ کالایی، هر قدر هم که زیان بار و کشنده باشد، جلوگیری کرد. بدون کسب قدرت سیاسی توسط توده ها نمی توان اعتیاد را برانداخت.

در جامعه آینده، کلیه شبکه های اصلی تولید و پخش مواد مخدر به قوه قهر نابود می شوند. گردانندگان اصلی آنها و توزیع کنندگان بزرگ بعنوان دشمنان طبقاتی محاکمه و مجازات می شوند. کشت محصولات پایه مواد مخدر و تولید و حمل و نقل و خرید و فروش مواد مخدر ممنوع خواهد شد؛ و تمامی متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت. از طرف دیگر، اردوگاه های کار اجباری و قرنطینه های ترک اعتیاد برچیده شده و کلیه معتادین زندانی آزاد خواهند شد. اما معضل اعتیاد را صرفا با غیر قانونی کردن مواد مخدر نمی توان ریشه کن کرد. راه حل مساله، برانگیختن و بسیج توده های مردم است. دولت انقلابی، کارزارهای وسیع توده ای برای خواهد انداخت و برای درمان قربانیان اعتیاد از روش آموزش و اقناع و مراقبت و پیگیری توده ای استفاده خواهد کرد. هیچکس بدلیل معتاد بودن مجرم شناخته نمی شود و به معتادان کمک می شود که ترک اعتیاد کنند. سودی که برای مصرف در اختیارشان است ضبط نخواهد شد؛ از تسهیلات پزشکی رایگان برخوردار خواهند بود و معتادان بیکار امکان کار کردن خواهند یافت. دولت با خرید مواد مخدر از فروشندگان جزء، شرایطی را ایجاد می کند که سایه فقر و گرسنگی را بالای سر خود

محیط‌های کار و تحصیل بدل می‌شود.

در مورد جرائم و مجازات

ریشه تبه‌کاری و جنایت، در مصائبی نظیر فقر و بیکاری، جهل و تسلط ایده‌های منفعت طلبانه و برتری جویانه است. انقلاب پرولتری با تحولی که در مناسبات بین انسانها و افکار ایجاد می‌کند و با گام‌هایی که در جهت محو مصائب اجتماعی بر می‌دارد، زمینه بروز جرائم را بطور کیفی محدود می‌کند. ولی کماکان جامعه با جرم و جنایت و نتیجتاً با قانون و محکمه و مجازات روبرو است. برخلاف دولت ارتجاعی که مجازات را با هدف عبرت و ارعاب توده‌ها و برای کیفر دادن فرد مجرم به پیش می‌برد، در دولت پرولتری هدف از مجازات، آموزش مردم و بازسازی افراد بوده؛ و روش پیشگیری از ارتکاب جرم، مهمتر از مجازات بعد از وقوع آن است.

در جامعه نوین هیچکس بجرم داشتن این یا آن عقیده زندانی نخواهد شد. زندان جای حکام جنایتکار سابق، مزدورانی که بر توده‌ها ستم کرده‌اند و افرادی است که عملیات سازمان یافته‌ای را برای سرنگونی دولت پرولتری و احیای قدرت سیاسی ارتجاعی به پیش می‌برند. اما این زندان برخلاف جامعه کهن، محل تحقیر و شکنجه اسیران نیست. بلکه عرصه‌ای خواهد بود که عناصر ارتجاعی بتوانند برای نخستین بار نقشی مفید بازی کنند و درگیر کار تولیدی شوند.

تحت دیکتاتوری پرولتاریا، تجاوز به زنان و کودکان با مجازات روبرو خواهد شد و مورد چشم پوشی قرار نخواهد گرفت؛ مهم نیست که قربانی تجاوز متعلق به کدام طبقه است، زیرا تجاوز بیان بیرحمانه و متمرکز ستم بر زنان و کودکان است و نتیجه‌ای جز تقویت ستمگری بطور کلی ندارد. مبارزه علیه دزدی، رشوه خواری، اختلاس، حیف و میل، استفاده شخصی از اموال عمومی و امثالهم اساساً از طریق کارزارهای توده‌ای به پیش می‌رود، اما پیگرد و مجازات مجرمان یک بخش موثر از این مبارزه خواهد بود. عدم برخورد قاطع با این موارد به معنای راه گشودن بر ارزش‌ها و مناسبات ارتجاعی بوده و نتیجه‌ای جز تفرقه افکنی در بین مردم و دلسرد کردن آنها از امکان ساختن جامعه‌ای متفاوت ندارد.

یکی از مسائل مهم پیش پای دولت پرولتری، چگونگی برخورد به مجازات اعدام است. حزب پرولتاریا با مجازات اعدام تحت رژیم‌های ارتجاعی مخالف است. تحت رژیمهای ارتجاعی این مجازات در کل علیه افرادی اعمال می‌شود که در صف ستمدیدگان جای دارند و هدف از آن، تحکیم دیکتاتوری طبقات ارتجاعی، تقویت دستگاه سرکوبگر و حکمفرما کردن فضای خفقان است. دشمنان پرولتاریا و خلق از این مجازات برای به بند کشیدن کل توده‌های ستمدیده و مخالفان نظم موجود استفاده می‌کنند. در جامعه نوین، مجازات اعدام بطور کلی لغو نمی‌شود ولیکن بندرت صورت می‌گیرد. اعدام برخی عناصر - مشخصاً آن دسته نمایندگان دولت ارتجاعی کنونی که عامل و آمر جنایات بزرگی علیه مردم بوده‌اند - کاری مثبت و ضروری است. اعدام این جنایتان در خدمت ناپردی ماشین کهنه دولتی و استقرار نهادهای اعمال قدرت توده‌ای است. این امر به ویژه در مراحل اولیه ایجاد دولت انقلابی صدق می‌کند که دولت نو پا هنوز تحکیم نشده و نیروهای زخم خورده ارتجاعی با براه انداختن موج جنایت و خرابکاری عکس العمل نشان می‌دهند. سیاست دولت اینست که اعدام هر چه کمتر انجام شود؛ اجرای حکم اعدام به جز در موارد نادر به تعویق افتد و به محکومان فرصت اصلاح و بازسازی داده شود. نهادهای محلی حق اجرای اعدام را ندارند و تصمیم گیرنده در این مورد، دیوان عالی کشور است. در مورد جرائم سنگین، توده‌ها برای بحث و اظهار نظر و قضاوتی که باید صورت گیرد، بسیج می‌شوند.

در جامعه انقلابی، حقوق متهمان و مجرمان رعایت خواهد شد.

کارگران و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی شهری، مساله مسکن است. در جامعه نوین هرکس سرپناهی خواهد داشت. در این زمینه، دولت به اقداماتی فوری دست می‌زند. تمام اراضی و واحدهای مسکونی متعلق به مالکان و سرمایه داران بزرگ مصادره شده و در اختیار کارگران و زحمتکشانی که فاقد مسکن هستند قرار می‌گیرد؛ کلیه دیون و تعهدات مالی مردم به بانکها، سازمان اوقاف، شهرداری و دیگر موسساتی که در زمینه مسکن فعالیت می‌کنند، ملغی اعلام می‌شود؛ کلیه نهادهایی که تحت عنوان خانه سازی به اخاذی مردم مشغولند بر چیده می‌شود؛ بورس بازی زمین و معاملات بزرگ بر زمین و واحدهای مسکونی ممنوع می‌شود؛ از ایجاد ساختمانهای لوکس و گرانتیست و برج سازی جلوگیری می‌شود؛ تقسیم بندی هائی نظیر خارج از محدوده و داخل محدوده از میان برداشته می‌شود.

دولت پرولتری بجای پیشبرد طرحهای عظیم آپارتمان سازی، با بسیج توده‌ها و اتکاء به مهارت و ابتکار آنها، مصالح ارزانتر و تکنیک‌های ساده‌تر را بکار می‌گیرد و امر خانه سازی را هر چه سریعتر به پیش می‌برد؛ تا نیازهای اولیه مردم رفع شود. طرحهای معماری و پروژه‌های بزرگ ساختمان سازی در هر محل با اتکاء به نظرات ساکنین آن تهیه خواهد شد. پیشنهادات و انتقادات آنها، ویژگی‌های طبیعی و محیط زیستی هر منطقه و منافع مردم دیگری که در آن منطقه بسر می‌برند، در طراحی و اجرای پروژه‌ها مد نظر قرار خواهد گرفت.

مشکل مسکن به طور جدائی ناپذیری با مساله زمین پیوند دارد و حل آن به الفای مالکیت خصوصی بر زمین گره خورده است. جهت گیری دولت این خواهد بود که زمینهای شهری به مالکیت سوسیالیستی دولتی در آیند و هزینه مسکن مداوماً تقلیل یابد. بی شک محدود کردن نابرابری میان مناطق و از میان بردن عواملی که به مهاجرت دهقانان به شهرها می‌انجامد، بطور کیفی از حدت معضل مسکن بویژه در شهرهای بزرگ خواهد کاست. در عین حال جهت گیری پایه‌ای اینست که نابرابری میان مسکن روستائی و شهری مداوماً محدود شود.

در مورد بهداشت و درمان

عدم دسترسی به امکانات درمانی و بهداشتی یکی از مشکلات مهم زندگی اکثریت مردم ایران است. بر خلاف دولتهای ارتجاعی، دولت پرولتری توجهی جدی به سلامتی خلق خواهد کرد. خدمات پزشکی بسیار ارزان در اختیار توده‌های مردم قرار خواهد گرفت. شبکه خدمات پزشکی و بهداشتی در شهرها و روستاهای سراسر کشور گسترش خواهد یافت. در این زمینه روستاها و مناطق محروم تر از اولویت برخوردار می‌شوند. با تمرکز امکانات درمانی در شهرهای بزرگ مبارزه خواهد شد. در سطح گسترده‌ای دوره‌های کوتاه آموزشی در زمینه بیماری‌های عمومی، بومی و واگیردار برای افراد علاقمند گذاشته می‌شود تا برای درمان و حفظ سلامتی توده‌ها تلاش کنند. برای ارتقاء سطح دانش این قبیل افراد به کارکنان پزشکی حرفه‌ای اتکاء می‌شود و با تشکیل سرویسهای سیار پزشکی در روستاها و مناطق محرومتر این امر تسریع می‌شود. کارکنان پزشکی تشویق خواهند شد که به تجارب توده‌ها و آن قبیل روشهای درمانی سنتی که پایه علمی دارند، توجه کنند.

پیشگیری از امراض، جز الفبای سیاست بهداشتی دولت نوین خواهد بود. این کار نیازمند ارتقاء سطح بهداشت عمومی و مقابله با عادات ضد بهداشتی رایج میان توده‌هاست. این کار با براه انداختن کارزارهای بهداشتی توده‌ای و سراسری و از طریق در هم آمیختن کار بهداشتی با جنبش توده‌ای عملی خواهد شد.

سلامتی خلق با بسط و توسعه ورزش تقویت می‌شود. گسترش ورزش یک وظیفه شمرده شده و به امری همگانی و دانسی در

امپریالیستی و ارتجاعی را افشا. و محکوم می کند و به تبلیغ ضرورت اتحاد و دوستی خلقها و ملل ستمدیده می پردازد. همانطور که تاریخ نشان داده دولت انقلابی به اشکال مختلف با مداخلات و اقدامات تجاوزگرانه قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی روبرو خواهد شد. چنین خطری مساله تقویت بنیه دفاعی کشور و تجهیز ارتش خلق و میلیشیاها بوده ای را الزام آور می کند تا بتوانند قاطعانه جلوی تجاوز خارجی را بگیرند. آنچه ضامن مقابله با تهدیدها و مداخلات نظامی امپریالیستها است، بسیج و اتکاء به آگاهی توده های میلیونی کشور و جلب پشتیبانی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان است.

دولت پرولتری نهایت تلاش خود را در جهت ایجاد و یا تسهیل فعالیتهای انترناسیونال کمونیستی بکار می برد. ولیکن در انترناسیونال کمونیستی نوین نه به عنوان یک دولت با امتیازات ویژه بلکه بعنوان یک حزب با حقوق برابر با دیگر احزاب کمونیست شرکت خواهد داشت. به عنوان گام های اولیه، اقدامات زیر صورت خواهد گرفت:

- انشای کلیه قراردادهای سری بین المللی که تحت دولت ارتجاعی منعقد شده است؛ لغو کلیه معاهدات نابرابر و اسارتباری که رژیم های گذشته امضا کرده اند.

- خروج بلافاصله کشور ایران از پیمان های سیاسی - نظامی و امنیتی منطقه ای.

- ممانعت از تبلیغات و تحریکات شوونیستی و عظمت طلبانه ایرانی که طی چند دهه علیه خلقها و ملل منطقه به پیش رفته است.

- انحلال کلیه نهادهای مداخله گری که رژیم ارتجاعی در کشورهای دیگر مستقر کرده و بیرون کشاندن نیروها از آن.

- حق پناهندگی و شهروندی برای افرادی که در کشور خود تحت فشارهای سیاسی و اجتماعی قرار داشته و مورد آزار و تعقیب از جانب دولت های ارتجاعی و امپریالیستی بوده اند و یا کسانی که از جنگهای ارتجاعی گریخته اند.

راه کسب قدرت سیاسی در ایران

«وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب مبارز است از کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مساله از طریق جنگ» - مائو تسه دون

مساله اصلی انقلاب بدست گرفتن قدرت سیاسی بوسیله نیروی قهر است. طبقات ارتجاعی هرگز داوطلبانه از قدرت دولتی خویش صرف نظر نمی کنند. آنها برای سرکوب جنبش انقلابی توده ها بزور تفنگ متوسل می شوند و بدین طریق مبارزه مسلحانه را در دستور روز قرار می دهند. آگاهی یافتن به ضرورت سازمان دادن یک انقلاب قهرآمیز علیه دولت ارتجاعی از اصول پایه ای آگاهی طبقاتی پرولتری است. حزب کمونیست باید بطور مستمر این آگاهی را به میان کارگران و دیگر توده های زحمتکش ببرد.

انقلاب قهرآمیز قانون عمومی انقلاب پرولتری است. تاریخ جنبش کارگری به ما می آموزد که به رسمیت شناختن یا نشناختن این حقیقت یک خط تمایز تعیین کننده میان انقلابیون پرولتری و خائنین به پرولتاریا، میان مارکسیسم واقعی از یک طرف و انواع و اقسام روزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر است.

هدف از بسیج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا توسط حزب پیشاهنگ کمونیست آن است که بتواند این نیروی سازمان یافته را برای سرنگونی قهر آمیز دولت و کسب قدرت سیاسی بکار

هیچکس حق توقیف و زندانی کردن خودسرانه افراد را نخواهد داشت. قبل از بازداشت، باید بازرسی بطور کامل انجام شده و مدارک کافی و قانع کننده به دادگاه ارائه شده باشد. بازداشت باید در انتظار عموم و روز روشن انجام گیرد و به خانواده متهم باید سریعاً خبر داده شود. بکارگیری زور برای اقرار گرفتن از متهم ممنوع است. او حق انتخاب وکیل یا درخواست تعیین وکیل از جانب دستگاه قضائی را دارد. اصل بر بی گناهی متهم است و جرم او باید توسط دولت و دادگاه ثابت شود. متهم بعد از صدور حکم، حق درخواست دادگاه تجدید نظر دارد. هرگونه تبعیض در محیط کار و جامعه علیه مجرمین و زندانیان آزاد شده ممنوع است.

در جامعه انقلابی، شکنجه ممنوع است. به هیچ شکلی از جرم و جنایت با اقدامات انتقام جویانه، خشونت بار و قصاص گونه پاسخ داده نخواهد شد؛ زیرا این اقدامات حتی اگر علیه اعضای طبقات ارتجاعی صورت گیرد هیچ خدمتی به گسست جامعه از مناسبات و ایده های حاکم گذشته نمی کند؛ مقام توده های به قدرت رسیده را تنزل می دهد و بر آنها تاثیر ایدئولوژیک منفی بر جای می گذارد. مخالفت با چنین اقداماتی در تضاد با مبارزه قاطع، روشن و موثر با جراثیم نبرده، بلکه در خدمت آن است. جهت گیری پایه ای دولت پرولتری این است که با حرکت در جهت محور ریشه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جراثیم، دستگاه قضائی بیکار و قوانین هر چه ساده تر، محدودتر و بی مصرف تر شود.

در مورد مناسبات بین المللی

انقلاب دمکراتیک نوین در ایران ضریه مهمی به نظام جهانی امپریالیستی وارد می کند. پاره شدن زنجیر انقیاد امپریالیستی در این منطقه استراتژیک جهان، الهام بخش پرولتاریا و خلقهای ستمدیده دنیا در مبارزه شان برای رهائی و ایجاد جامعه انقلابی میشود. مضافاً، با سرنگون کردن رژیم مذهبی، پرولتاریا در ایران یک مسئولیت ویژه خویش در قبال انقلاب جهانی پرولتری را به انجام خواهد رساند. این انقلاب یکی از مراکز مهم ایدئولوژیک - سیاسی ارتجاع جهانی و یکی از کانون های اشاعه ضد کمونیسم در کشورهای منطقه را در هم خواهد شکست؛ تندر انقلاب با صدایی رساتر در آن سوی مرزها طنین انداز شده و به روند پیشروی مبارزات انقلابی در جهان و منطقه کمک بسیار خواهد کرد.

دولت پرولتری در مناسبات بین المللی خود از اصول پایه ای انترناسیونالیسم پرولتری پیروی می کند. در درجه نخست، پرولتاریا به قدرت دولتی خویش بمشابه پایگاهی برای خدمت به پیشبرد انقلاب جهانی، نگاه می کند. سیاست پرولتاریا حمایت مادی و معنوی از جنگهای رهانبخش ملی و انقلابات پرولتری در سایر کشورها، تلاش برای ایجاد یک اتحاد مستحکم از کمونیستها و نیروهای انقلابی جهان است. در عین حال، پرولتاریا برای جلب حمایت بین المللی از کشور نوینیا انقلابی تلاش می کند.

بطور تاکتیکی ممکن است دولت پرولتری در ایران مناسبات دیپلماتیکی با دول امپریالیستی و ارتجاعی برقرار کند. این مناسبات بر پایه مصالح دولت انقلابی و منافع جنبش انقلابی در کشور مقابل تعیین خواهد شد. دیپلماسی دولت پرولتری تحت هر شرایطی تابعی از منافع انقلاب جهانی خواهد بود.

در جامعه نوین، تعیین راستای سیاست خارجی کشور یکی از محورهای مبارزه طبقاتی بوده و آگاهانه در بین توده ها به بحث و مبارزه گذاشته خواهد شد. انجام وظایف انترناسیونالیستی و رابطه آن با پیشروی انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، کانون حاد و تعیین کننده این مبارزه است.

دولت پرولتری، نسل کشی ها و پاکسازی های قومی و جنگهای

گیرد. الهام بخش ترین نبردها و باشکوه ترین پیروزی ها اگر راهگشای رسیدن به این هدف سیاسی نشوند، ارزش چندانی در راه رهایی طبقه کارگر و بقیه ستم‌دیدگان ندارند. زمانی که صحبت از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می‌کنیم، باید از استراتژی نظامی طبقه کارگر صحبت کنیم. «طبقه تحت ستمی که در پی آموختن استفاده از سلاح و بدست آوردن سلاح نباشد فقط سزاوار آنست که با او مثل بومه رفتار شود.» - لنین

استراتژی نظامی پرولتاریا باید منطبق بر مختصات جامعه باشد تا پیروز شود. در جامعه ما بار ستم و استثمار سنگین است و اکثریت اهالی زندگی طاقت فرسانی را می‌گذرانند. دیکتاتوری طبقات حاکم بشکل عریان و خشن اعمال می‌شود. کارگران، دهقانان، ملل تحت ستم، زنان و روشنفکران انقلابی به اشکال گوناگون به مقاومت و مبارزه و اعتراض بر می‌خیزند. قدرت اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی دولت در شهرها متمرکز شده است. ارتش و سایر نهادهای سرکوبگر رژیم در مناطق روستائی از تمرکز کمتر و پراکندگی بیشتری نسبت به شهرها برخوردار هستند. روستاها و مناطق دور از مرکز، نقاط ضعیفتر دولت مرکزی بوده و نیروهای نظامی رژیم اساساً نسبت به روستا بیگانه محسوب می‌شوند. این مساله در مناطق ملل تحت ستم بیشتر صدق می‌کند. بعلاوه، طبقات حاکمه اغلب دچار تفرقه هستند و به دشواری می‌توانند حاکمیت خویش را تثبیت و تحکیم کنند. بطور کلی، چهره جامعه با تلاطمات و بحران‌ها مشخص می‌شود. مجموعه این شرایط باعث می‌شود که عموماً با اوضاع انقلابی در این یا آن نقطه کشور روبرو باشیم.

سه ابزار اساسی انقلاب

حزب کمونیست، جبهه متحد انقلابی و ارتش خلق

جنگ ادامه سیاست به شکلی دیگر است و بر هر جنگی بالاجبار سیاستی حاکم است: سیاست بورژوائی یا سیاست پرولتری. برای تضمین اینکه جنگ ادامه سیاست پرولتری باشد، حزب کمونیست باید بر نیروهای مسلح انقلابی و سیاست کمونیستی باید بر اسلحه حاکم باشد. فقط آن جنگی می‌تواند نقش انقلابی داشته باشد، جامعه کهنه را به واقع زیر و رو کند و جامعه نوین را به جای آن مستقر سازد که تحت رهبری خط پرولتری و حزب پرولتری باشد. پرولتاریا بدون حزب انقلابی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست خود هیچ کاری نمی‌تواند بکند. اگر رهبری متمرکز حزب کمونیست بر پروسه جنگ اعمال نشود، به یقین جنگ خلق در پیچ و خمهای مبارزه طبقاتی دچار انحراف خواهد شد. به همین جهت تقویت خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح حزب و تشکیلات حزبی، مهمترین وظیفه سازمانی حزب در پروسه تدارک و پیشبرد جنگ خلق است.

حزب کمونیستی که بطور جدی برای کسب قدرت سیاسی تدارک می‌بیند به ناگزیر با مساله یافتن متحدان نزدیک و دور و متحد کردن توده های ستم‌دیده، روبرو می‌شود. در جامعه ما، از بین طبقات و اقشاری که هر یک به درجه ای با سلطه امپریالیسم و سرمایه داری بورژوازی و نیمه فئودالیسم تضاد دارند، دهقانان فقیر و بی زمین نزدیکترین متحد طبقه کارگر هستند، زیرا عمیقاً از انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری سوسیالیسم نفع می‌برند. آنها نیروی عمده جنگ خلق محسوب می‌شوند. بدون این نیرو، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، امکان‌ناپذیر است. طبقه کارگر باید این نیروی عظیم را رهبری کند و مانع از آن شود که نیروهای بورژوائی و فئودالی برای کسب امتیازات بیشتر در همین نظام نیمه فئودال - نیمه مستعمره از نیروی دهقانان سو، استفاده کنند. برای رهبری دهقانان، طبقه کارگر باید به مبارزه طبقاتی در روستا دامن بزند. مساله ارضی و انجام انقلاب ارضی در مرکز مبارزه طبقاتی در روستا قرار دارد. پیشبرد جنگ خلق، متحد کردن دهقانان فقیر و بی زمین و بسیج آنان برای ارتش سرخ، بدون دامن زدن به این مبارزه طبقاتی ناممکن است. اتحاد کارگران و دهقانان ستون فقرات جبهه متحد تحت رهبری طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد. اقشار خرده بورژوائی درون شهرها تنها زمانی بطور پیگیر تن به رهبری طبقه کارگر و حزبی می‌دهند که اتحاد مستحکمی میان طبقه کارگر و دهقانان فقیر و بی زمین ایجاد شده باشد.

انقلاب قهرآمیز پرولتری، نیاز به ارتش انقلابی تحت رهبری پرولتاریا دارد. بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد. نطفه این ارتش ابتدا از طریق واحدهای پارتیزانی کوچک که برای شروع جنگ خلق تشکیل می‌شوند، گذارده می‌شود. سپس به نسبت رشد جنگ، این ارتش چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ اشکال سازماندهی و تواناییها و تسلیحات تکامل می‌یابد.

رزمندگان ارتش سرخ، با آگاهی نسبت به منافع طبقاتی خود به

گیرد. الهام بخش ترین نبردها و باشکوه ترین پیروزی ها اگر راهگشای رسیدن به این هدف سیاسی نشوند، ارزش چندانی در راه رهایی طبقه کارگر و بقیه ستم‌دیدگان ندارند. زمانی که صحبت از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می‌کنیم، باید از استراتژی نظامی طبقه کارگر صحبت کنیم. «طبقه تحت ستمی که در پی آموختن استفاده از سلاح و بدست آوردن سلاح نباشد فقط سزاوار آنست که با او مثل بومه رفتار شود.» - لنین

استراتژی نظامی پرولتاریا باید منطبق بر مختصات جامعه باشد تا پیروز شود. در جامعه ما بار ستم و استثمار سنگین است و اکثریت اهالی زندگی طاقت فرسانی را می‌گذرانند. دیکتاتوری طبقات حاکم بشکل عریان و خشن اعمال می‌شود. کارگران، دهقانان، ملل تحت ستم، زنان و روشنفکران انقلابی به اشکال گوناگون به مقاومت و مبارزه و اعتراض بر می‌خیزند. قدرت اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی دولت در شهرها متمرکز شده است. ارتش و سایر نهادهای سرکوبگر رژیم در مناطق روستائی از تمرکز کمتر و پراکندگی بیشتری نسبت به شهرها برخوردار هستند. روستاها و مناطق دور از مرکز، نقاط ضعیفتر دولت مرکزی بوده و نیروهای نظامی رژیم اساساً نسبت به روستا بیگانه محسوب می‌شوند. این مساله در مناطق ملل تحت ستم بیشتر صدق می‌کند. بعلاوه، طبقات حاکمه اغلب دچار تفرقه هستند و به دشواری می‌توانند حاکمیت خویش را تثبیت و تحکیم کنند. بطور کلی، چهره جامعه با تلاطمات و بحران‌ها مشخص می‌شود. مجموعه این شرایط باعث می‌شود که عموماً با اوضاع انقلابی در این یا آن نقطه کشور روبرو باشیم.

در چنین جامعه ای، پرولتاریا تحت رهبری حزب خود می‌تواند از همان مراحل اولیه فعالیت انقلابی و با نیروی کم، جنگ علیه دولت حاکم را از مناطق روستائی آغاز کند. قدرتمند بودن دشمن، رشد ناموزون انقلاب در مناطق مختلف و رشد تدریجی نیروهای انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر به این جنگ خصلت درازمدت می‌بخشد. نیروهای انقلابی برای اینکه از ضعیف به قوی و از کوچک به بزرگ تبدیل شوند باید نقاط ضعف استراتژیک دولت ارتجاعی را بدرستی تشخیص دهند و از آن بهره گیرند. همانطور که مختصات جامعه و تجربه مبارزات مسلحانه انقلابی و جنگهای عادلانه در تاریخ معاصر ایران نشان داده، قوای مسلح دشمن در مناطق روستائی از دامنه تحرک و مانور محدودتری نسبت به شهرها برخوردار هستند. وسعت مناطق روستائی و سایر عوامل جغرافیائی، غیر بومی بودن نیروهای مسلح ارتجاعی مستقر در این مناطق و جنگ پارتیزانی و متحرکی که نیروهای مسلح انقلابی به پیش می‌برند، نقاط ضعف مهمی برای دشمن به حساب می‌آید. همین عوامل باعث می‌شوند که دولت در استقرار و تمرکز دائم نیروهای مسلح خود در مناطق دور از مرکز با مشکلات جدی روبرو شود و نتواند براحتی از برتری نفراستی، تسلیحاتی، تکنولوژیک و لجستیکی خود علیه قوای مسلح انقلابی استفاده کند. این امر شرایط مساعدی را برای حفظ و تداوم جنگ انقلابی از جانب نیروی که در ابتدا کوچک و ضعیف است بوجود می‌آورد. این موقعیت به نیروهای مسلح انقلابی امکان می‌دهد که با پیشبرد جنگ پارتیزانی در روستا، دشمن را غافلگیر کنند و به کمین اندازند، تار و مار کنند و خود به موقع عقب‌نشینی نمایند و بار دیگر در نقطه‌ای که دشمن انتظارش را ندارد دست به عملیات بزنند. نیروهای مسلح انقلابی این امکان را می‌یابند که دشمن را از برخی مناطق روستائی بیرون برانند، مناطق پایگاهی خود را بر پا دارند و با اتکاء به این مناطق، جنگ را در سطحی گسترده تر و عالیتر ادامه دهند. این استراتژی نظامی، جنگ درازمدت خلق و «واه محاصره شهرها از طریق دهات» است. جنگی که از سه مرحله دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک عبور می‌کند.

تجارب مبارزات مسلحانه کمونیست ها و ملل تحت ستم علیه

میدان جنگ می آیند؛ نه بر پایه زور یا گذران زندگی و وعده های دروغین رهبران جنگ. هر چند بسیاری از آنها کمونیست نیستند اما توسط حزب به سیاست و برنامه رهبری جنگ خلق برای ساختن جامعه آینده آگاه می شوند؛ و بر پایه این آگاهی به عضویت ارتش سرخ در می آیند. حزب کمونیست به مثابه رهبر جنگ، ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی خود را از توده ها نمی پوشاند، بلکه آن را در میان توده ها ترویج می کند.

علاوه بر رزمندگان ارتش سرخ که مستقیماً درگیر جنگ هستند، دیگر توده های کارگر و دهقان نیز به اشکال گوناگون به پیشبرد جنگ یاری می رسانند. نیروهای تازه نفس و رو به گسترش ارتش خلق از صفوف همین توده ها تامین می شود؛ نان و اطلاعات و سایر نیازهای لجستیکی ارتش خلق را اساساً همین توده ها فراهم می کنند.

مناطق پایگاهی و قدرت سیاسی نوین

برقراری قدرت سیاسی نوین و مناطق پایگاهی، در همان مراحل ابتدائی جنگ خلق، از اصول پایه ای جنگ خلق است. بدین صورت که به موازات پاک کردن منطقه از وجود نیروهای نظامی دولت و عناصر مرتجع، اشکال ابتدائی قدرت سیاسی نوین برقرار می شود.

قدرت سیاسی نوین اساساً از نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین تشکیل می شود، اما شامل سایر متحدان طبقه کارگر نیز هست. برقراری این قدرت نوین در مقابل قدرت ارتجاعی حاکم بر کشور، آینده روشنی را به توده های سراسر کشور نشان داده و بر نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک طبقه کارگر و حزب کمونیست در سراسر کشور می افزاید.

قدرت سیاسی نوین به مسائلی از این قبیل که در مناطق آزاد شده، چه کسانی باید سرنگون و تنبیه شوند، چه کسانی را باید بی طرف نمود و یا چه کسانی متحد شد، چه اندازه از انقلاب ارضی را میتوان پیش برد و بطور کلی چه حد از برنامه حداقل حزب کمونیست را میتوان در آن مناطق پیاده کرد، جواب می دهد.

در مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی نوین تحت رهبری طبقه کارگر به صورت گام به گام ساخته می شود. در جریان توسعه تدریجی مناطق پایگاهی که قوانین نوین، عملکردها و فرهنگ نوین و حتی برخی مناسبات تولیدی نوین در آن شروع به شکل گیری می کنند، قدرت توده ها هر چه مشخصتر و ملموس تر بازتاب می یابد. بویژه سیاست «زمین به کشتگر» از حالت یک شعار خارج شده و به یک حقیقت زنده و فراخوان آشکار برای کل جامعه تبدیل می شود. بدین ترتیب، زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی سراسری را بدست می گیرد، پیشاپیش دولت انقلابی وی در محرومترین نقاط کشور ریشه دوانده است. همین مساله، نقطه قوت دولت پرولتاریا در مقابل محاصره و تجاوز امپریالیستی است. بعلاوه، زمانی که طبقه کارگر و حزب پیشاهنگش، ارتش خود را داشته و مناطق پایگاهی را حتی در نواحی محدودی برقرار کرده باشد، می تواند بطور موثر با طبقات دیگر بر سر قدرت سیاسی رقابت کند.

ادامه و گسترش جنگ درازمدت خلق، وابسته به ایجاد مناطق پایگاهی است. ارتش خلق با استفاده از این مناطق است که می تواند دشمن را به عمق سرزمین خودی بکشانند و در آنجا از موضعی قدرتمند با وی روبرو شود و نابودش کند. با برقراری مناطق پایگاهی، ارتش سرخ جهش وار رشد می کند و به یک ارتش واقعا توده ای تبدیل می شود. مناطق پایگاهی، نقش پشت جبهه را برای گسترش جنگ، تضعیف دشمن و بالاخره سرنگون کردنش و کسب سراسری قدرت سیاسی بازی می کند. بدون ایجاد مناطق پایگاهی، متحقق کردن راه «محاصره شهرها از طریق دهات» ممکن نیست.

ایجاد، حفظ و گسترش مناطق پایگاهی از درون پروسه ای پر پیچ



جنگ خلق در پرو

و خم می گذرد؛ این مناطق بارها بین نیروهای مسلح انقلابی و قوای دشمن دست به دست خواهند شد. این پروسه ای است که با کارزارهای محاصره و سرکوب نیروهای دشمن برای احیای قدرت ارتجاعی در این مناطق و کارزارهای ضد محاصره و سرکوب ارتش انقلابی برای حفظ قدرت سیاسی نوین در این مناطق، رقم می خورد.

این واقعیت که جنگ خلق با دشمنی قوی و تا به دندان مسلح مواجه است، کار ایجاد مناطق پایگاهی را دشوار می کند. روش های مدرن جنگ و بویژه توانائی دشمن در استفاده از هلیکوپتر و سایر وسایل نقل و انتقال سریع سربازان، باعث شده که هیچ منطقه ای از کشور برای دشمن «غیر قابل نفوذ» نباشد. بنابراین ثبات مناطق پایگاهی، ثباتی نسبی است. اما این فقط بخشی از حقیقت است. اوضاع کماکان بگونه ای است که حتی اگر دشمن قادر باشد به یک منطقه پایگاهی حمله یا تجاوز کند، توانائی این را ندارد که بخش وسیعی از مناطق روستائی را بطور دائم اشغال کرده و تحت کنترل خود در آورد. دشمن زمانی که با توسعه جنگ خلق مواجه شود مجبور خواهد شد به سراکز قدرت خویش عقب نشینی کند. چگونگی توسعه مناطق پایگاهی را از قبل نمی توان پیش بینی کرد. این امر به میزان زیادی تحت تاثیر تحولات کلی جامعه و نیز اوضاع منطقه ای و بین المللی قرار دارد.

جنگ خلق نمی تواند متکی به مرزها و دول مرتجع همسایه یا کمک های تسلیحاتی و تکنیکی قدرتمند جهانی باشد. همانگونه که ماتوسه دون در مورد نقش و جایگاه مناطق آزاد شده می گوید:

«اگر نیروهای انقلابی نمی خواهند با امپریالیسم و نوکرائش سازش کنند، بلکه مصمم هستند به مبارزه خود ادامه دهند؛ اگر آنها قصد دارند نیروهای خود را ذخیره و آیدیده کنند و تا وقتی که بقدر کافی نیرومند نشده اند از نبره تعیین کننده با چنین دشمن قوی اجترأز جویند، باید مناطق روستائی عقب مانده را به مناطق پایگاهی مرفعی و مستحکم، به دژهای بزرگ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب مبدل کنند تا با انکاء بدانها علیه دشمن درنده که با تکیه به شهرها به مناطق روستائی حمله می کند، مبارزه نمایند و از این طریق در جریان یکبار طولانی بتدریج به پیروزی نهائی انقلاب دست یابند.»

ندارک برای آغاز جنگ خلق

ندارک برای آغاز جنگ خلق، پروسه ای است که تضادهای مشخص خود را دارد. حزب باید این تضادها را تشخیص داده و بطور بیگیر و مستمر و با هدف آغاز سوقیت آمیز جنگ خلق، در مدت زمان

کشور کماکان نقاط ضعیف دولت محسوب می شوند و مراکز قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی طبقات ارتجاعی، شهرهای بزرگ هستند. پیگیری بر آغاز جنگ در روستا و تکامل و گسترش آن، محور پیشبرد موفقیت آمیز کلیه فعالیت‌های سراسری حزب است. بدون چنین محوری، حزب دچار انحرافات راست و چپ شده، مرتباً از جانب دشمن به سختی ضربه خواهد خورد و دستاوردهای که در هر دوره کسب کرده را از کف خواهد داد.

جایگاه شهرها در جنگ خلق

حزب باید کلیه تغییرات یاد شده را در پیشبرد استراتژی جنگ خلق و تدوین تاکتیک‌های خود به حساب آورد. مهمتر اینکه باید بر پایه اثبات تجربه، چگونگی تکامل جنگ خلق در شهرهای بزرگ را تبیین کند. در اینجا شهرهای کوچکی که در جوار مناطق روستائی قرار گرفته و در جریان جنگ خلق می توانند گاه به صحنه نبرد تبدیل شده و یا میان ارتش خلق و ارتش ارتجاعی دست به دست شوند، مورد نظر نیست.

جایگاه شهرهای بزرگ در جنگ برای کسب قدرت سیاسی از دو جنبه مهم است. اولاً، در تمام پروسه جنگ خلق در عین حال که روستا رزمگاه اصلی پیشبرد جنگ است، اما مبارزات سیاسی و نظامی در شهرها نقش مهمی در تقویت آن بازی می کند. بسیج و سازماندهی سیاسی حزب در میان کارگران، زحمتکشان حاشیه شهرها و دیگر اقشار و طبقات خلقی؛ و سازمان دادن و رهبری جبهه های گوناگون مبارزاتی علیه دولت حاکم، نقش مهمی در گسترش موفقیت آمیز جنگ خلق دارد. ثانیاً، کسب قدرت سیاسی با در هم شکستن قوای نظامی دولت و مقاومت وی در مراکز قدرتش یعنی در شهرهای بزرگ، کامل و سراسری خواهد شد. کسب سراسری قدرت زمانی تحقق خواهد یافت که تناسب قوای ارتش سرخ و دولت ارتجاعی بطور کیفی تغییر کند و نیروهای انقلابی بتوانند علیه دشمن دست به تعرض استراتژیک بزنند. در آن مرحله، مرکز ثقل جنگ از روستا به شهر منتقل شده و سازمان دادن قیام مسلحانه در مراکز قدرت سیاسی دشمن به یکی از وظایف عاجل جنگ خلق تبدیل خواهد شد.

با توجه به تمامی این جوانب، حزب کمونیست کار بسیج و سازماندهی سیاسی در شهرها را در میان کارگران و توده های محروم حاشیه نشین و تمامی اقشار خلقی به پیش می برد. در کلیه این فعالیتها کارگران باید آگاه شوند که برای گرفتن قدرت سیاسی لازم است که قدرت سرخ خود را از طریق جنگ خلق در برابر قدرت حاکم برقرار کنند؛ باید آگاه شوند که انقلاب پروسه درازمدت و پیچیده ای است که اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی را در بر می گیرد؛ اما آن استراتژی ای که همه این مبارزات را جهت می دهد و به خدمت سرنگونی دولت ارتجاعی در می آورد، جنگ درازمدت خلق است. در چنین پروسه ای است که حزب کمونیست می تواند تاثیرات و نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی طبقات ارتجاعی را بر کارگران و متحدین طبقه کارگر (عمدتاً دهقانان فقیر و بی زمین در روستا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست شهری) پاک کند و آنان را تحت پرچم خود برای نابودی دولت ارتجاعی و برقراری دولت دمکراتیک نوین و برقراری سوسیالیسم گرد آورد.

بحران انقلابی سراسری

تاریخ معاصر ایران شاهد بحرانهای کوچک و بزرگی بوده که در مقاطعی با یک اوضاع انقلابی سراسری همراه شده است. شکل گیری این بحران ها و بروز اوضاع انقلابی، دولت ارتجاعی را بشدت تضعیف می کند و باعث تفرقه و از هم گسیختگی آن می شود. در چنین

معینی آنها را حل کند. اینکه حزب پرولتری برای آغاز جنگ باید چه مقدار توان تشکیلاتی، پایه توده ای و امکانات لجستیکی اولیه بدست آورد و اینکه بهترین شرایط سراسری برای آغاز چه زمانی است، مسائلی هستند که جهت فعالیتهای دوره تدارک را تعیین می کنند. بطور کلی کلیه فعالیتهای حزب قبل از آغاز جنگ خلق باید به تدارک برای آغاز جنگ خلق خدمت کند؛ و پس از آغاز آن باید در خدمت به گسترش جنگ خلق بسوی کسب سراسری قدرت سیاسی باشد.

اما آغاز موفقیت آمیز جنگ به چه معناست؟ یعنی جنگ خلق بتواند ضربات اولیه دشمن را عقیم بگذارد و رشد و تکامل یابد. بدین ترتیب، جنگ خلق در صحنه سیاسی کشور به یک قطب سیاسی تبدیل خواهد شد؛ و در موقعیتی قرار خواهد گرفت که مساله نابود کردنش برای دشمن به یک مساله استراتژیک تبدیل شود. رسیدن به چنین موقعیتی، یک جهش بزرگ در پروسه کسب قدرت سیاسی است. اگر جنگ خلق در همان ابتدای کار با چند ضربه دشمن از میان برود، حزب به نقطه اول باز می گردد و مجبور می شود بار دیگر از سطح ابتدائی پایه های خود را در بین توده ها بسازد و توانائی های تشکیلاتی و لجستیکی از دست رفته را باز یابد.

برای آغاز موفقیت آمیز جنگ خلق، حزب علاوه بر داشتن یک خط ایدئولوژیک و سیاسی و خط نظامی صحیح و روشن، باید دارای تشکیلات مستحکمی باشد. تشکیلات حزب باید در ارتباط نزدیک با پیشبرد مبارزه طبقاتی ساخته شود و اعضایش را کسانی تشکیل دهند که از استحکام ایدئولوژیک و سیاسی برخوردار بوده و آماده انجام هر وظیفه ای برای آغاز جنگ خلق باشند. حزب باید برای حل تضادهای پروسه تدارک، به آگاهی انقلابی و خلاقیت توده ها و نیروی سازمان یافته آنان اتکا کند؛ و به بسیج و سازماندهی مخفی در مناطقی که برای آغاز جنگ خلق مساعد است توجه ویژه نماید.

جابجائی جمعیت روستا و رشد شهرها

در چند دهه گذشته، تغییرات مهمی در ساختار شهر و روستا صورت گرفته است. در نتیجه اجرای طرحهای امپریالیستی پس از جنگ جهانی دوم، رشد سرمایه داری در ایران شتاب گرفت و روند شهرنشینی یا عمدتاً «حاشیه نشینی» تسریع شد. این به معنای جابجائی عظیم جمعیت روستاها بود؛ ساختار بسته روستا ضربه خورد و جوانب مهمی از مناسبات فئودالی منحل شد. کاهش جمعیت روستاها، ادغام هر چه بیشتر اقتصاد روستائی در نظام جهانی سرمایه داری و بسط ارگانهای قدرت دولتی در روستا، تضادهای نوینی در ارتباط با آغاز جنگ خلق بوجود آورد و مساله برقراری مناطق پایگاهی را پیچیده تر کرد. اما این تغییرات، تضادهای روستا را که عمدتاً حول مساله ارضی است تخفیف نداده، بلکه حدت بخشیده است. با رشد کارگران کشاورزی و شکل گیری یک قشر وسیع نیمه پرولتر روستائی، پایگاه اجتماعی پرولتاریای انقلابی در این مناطق قویتر شده است. از سوی دیگر، این تغییرات تضادهای عدیده ای را برای دولت حاکم بوجود آورده است. این دولت، به دشواری می تواند به یک ثبات درازمدت و سراسری دست یابد. بحران ادامه دار و تاثیر فزاینده تحولات بین المللی و منطقه ای بر فضای سیاسی - اجتماعی جامعه ما باعث می شود که توده ها به فاصله کوتاهی پس از هر سرکوب وحشیانه، دوباره سر به مبارزه بردارند. جمعیت وسیع روستائیان سلب مالکیت شده به شهرها هجوم آورده اند اما پروسه پرولتریزه شدن را طی نکرده اند؛ این یک نیروی انفجاری است که به صورت «کمربند فقر» به دور شهرهای بزرگ کشیده شده و در بی ثبات کردن قدرت دولتی نقش مهمی بازی می کند.

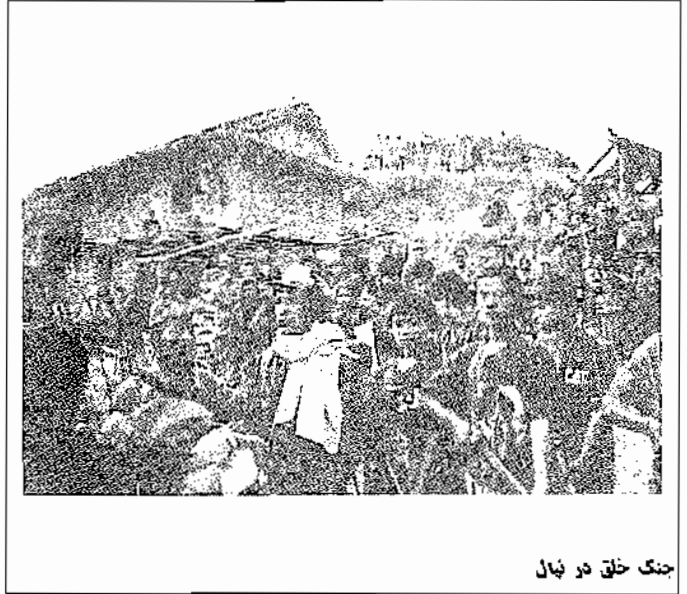
بطور کلی، و علیرغم همه تغییرات چند دهه اخیر، کماکان در ایران امکان آغاز جنگ خلق از مناطق روستائی و پیشبرد جنگ درازمدت علیه دولت مرکزی، وجود دارد. روستاها و مناطق دور افتاده

در آمده و شیرازه دولت از هم گسیخته شده، زمانی که کمونیست های انقلابی از طریق برپائی جنگ خلق توان و آمادگی لازم را کسب نکرده باشند، برنامه و منافع طبقاتی بورژوازی است که صحنه سیاسی شهرها را رقم می زند. همچنین باید با یک درک غلط رایج که گویا توده ها خودشان دست به «قیام» می زنند و کمونیست ها با مقداری آمادگی قبلی و مقداری مانور ماهرانه در راس آن قرار می گیرند، مبارزه کرد. کمونیست های انقلابی باید هرگونه توهم در مورد امکان گرفتن قدرت به سبک خمینی و دارودسته اش در قیام ۱۳۵۷ را به دور افکنند و نیروهای طبقه کارگر و متحدینش را در شهر و روستا برای یک نبرد سخت و خونین و طولانی اما امکان پذیر و رهانبخش آماده کنند.

جنگ تمام عیار و نه جنگ محدود

از آنجا که طبقه کارگر برای از بین بردن جامعه سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی می جنگد، طبقات استثمارگر با تمام قوا در مقابل تلاش هایش برای کسب قدرت سیاسی خواهند ایستاد. طبقه کارگر نمی تواند مانند طبقات بورژوا، قدرت را کسب کند. پرولتاریا نمی تواند امیدوار باشد که با استفاده از یک جنگ محدود، دشمن را به هراس افکند و او را وادار به واگذار کردن قدرت سیاسی می کند. یا اینکه با استفاده از اهرم های سیاسی و اقتصادی مانند اعتصاب سراسری دشمن را فلج کرده و به تسلیم وادارد. کم نیستند نیروهای خرده بورژوا و بورژوازی که ارتش و «جنگ» خود را دارند. اما آنها از اهرم مبارزه مسلحانه محدود، برای اهدافی محدود و رفرمیستی استفاده می کنند. هدفشان اینست که به یک نیروی سیاسی قویتر تبدیل شوند تا آنها را در ائتلاف های بورژوازی به بازی بگیرند یا دولت در چارچوب همین نظام کهنه به آنها امتیازاتی بدهد. آنها برنامه سیاسی اساسا بورژوازی خود را با رنگ و لعاب «چپ» ارائه داده و معمولا مبارزه مسلحانه را پشتوانه پیشبرد اشکال گوناگون مبارزات صلح آمیز رفرمیستی قرار می دهند. در مقابل، طبقه کارگر جنگ خود را به قصد نابود کردن نیروهای نظامی دشمن و در هم شکستن ماشین کهنه دولتی برای می اندازد؛ زیرا فقط از این طریق است که می تواند به برنامه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود جامه عمل بپوشاند. جنگ پرولتاریا، یک جنگ نابود کننده و تمام عیار و تا به آخر است.

بورژوازی، کمونیست ها را بخاطر اعلام این واقعیت و تاکید بر این حقیقت تاریخی که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» متهم به جنگ طلبی می کند. اما، این نتیجه گیری و درس روشنی است که از هزاران سال حاکمیت طبقات استثمارگر استخراج شده است. طبقات حاکمه خود دنیا را به آتش می کشند اما زمانی که خلق شعله نبرد قهرآمیز را روشن می کند سیمیل لعن و نفرین را بسوی سران می کشند. طبقه کارگر اعلام می کند که هدف نهائی جنگ پرولتاریا، نابود کردن تمایزات طبقاتی، طبقات و دولت و به همراه آن نابود کردن خود جنگ است. فقط بدین طریق، جامعه بشری طعم صلح واقعی و پایدار را خواهد چشید. اما همانطور که ماتوتسه دون گفت: «برای آنکه دیگر تفنگی در کار نباشد، اول باید تفنگ رو دست گرفت.»



جنگ خلق در نپال

مراقعی رژیم به ناچار قوای مسلح خود را در شهرها گرد می آورد. بدین ترتیب، سلطه ارتجاع خصوصا در مناطق روستائی تضعیف شده و شرایط بسیار مساعدی برای پیشروی جهش وار جنگ خلق پدید می آید. تجربه نشان می دهد که تحت چنان شرایطی اگرچه شهرهای بزرگ مرکز جوش و خروش سیاسی است اما در مناطق معینی از کشور بویژه در روستاها و مناطق دور از مرکز، نوعی خلاء قدرت سیاسی بوجود می آید. در این حالت، وظیفه فوری حزب آغاز جنگ خلق از این مناطق و پر کردن خلاء قدرت سیاسی از طریق برقراری قدرت سیاسی نوین (حتی به اشکال جنبی و اولیه) است؛ و اگر از قبل جنگ خلق جریان دارد، حزب باید با استفاده از فرصتها آن را جهش وار به مناطق دیگر گسترش دهد. باز هم تجربه نشان داده که براه افتادن جنگ انقلابی در گوشه ای از کشور، تاثیرات فوق العاده ای بر تحولات سیاسی شهرها می گذارد. آغاز جنگ خلق، توان پرولتاریای انقلابی و جزیش را در اعمال رهبری بر تحولات سیاسی شهرها صدچندان می کند.

درباره استراتژی قیام شهری

قیام شهری یک تعرض نظامی علیه مراکز قدرت دولت بورژوازی است که نتیجه فوری آن، برقراری دولت پرولتاریا و شکل گیری یک ارتش پرولتاری توده ای است. بر پایه این نتایج فوری، جنگ داخلی برای نابود کردن کامل نیروی دولت در سراسر کشور و استقرار قدرت پرولتاری در سراسر کشور ادامه می یابد. این استراتژی نظامی می تواند نقطه رجوع کمونیست ها در تبیین راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی باشد.

اما در کشورهای تحت سلطه مانند ایران، به دلیل قلت نسبی و تمرکز اندک طبقه کارگر و به دلیل عدم حضور نزدیکترین متحدین طبقه کارگر (یعنی دهقانان فقیر و بی زمین) در شهرها، توسل به استراتژی «قیام شهری» شکست بیار می آورد. بعلاوه، سرکوب دائمی کمونیستها توسط دشمن، این امکان را به حزب نمی دهد که بتواند طی یک دوره طولانی کار سیاسی و تشکیلاتی گسترده در شهرها، نیروهای خود و پایگاه اجتماعی را برای دست زدن به یک قیام مسلحانه صوفیقت آمیز و کسب قدرت سیاسی و آغاز جنگ داخلی آماده کند. تجربه انقلاب ۵۷ نشان داد که حتی در اوج یک بحران انقلابی سراسری که توده های مردم در ابعاد عظیم و سراسری به غلیان

قدم پیش گذارید برای ساختن جهانی نوین نبرد کنید!

برنامه و راهی که حزب به پیش می نهد، چکیده تجارب گرانبهای طبقه ما طی ۱۵۰ سال مبارزه در ایران و سراسر جهان است. این برنامه علم مارکسیسم - لنینیسم - ماتوتیسم را در تحلیل از تضادهای بنیادین جامعه و جهان بکار گرفته و بر پایه این علم، موانع راه رهائی طبقه کارگر و خلقهای ایران و چگونگی حل آنها را مشخص می کند. این برنامه و استراتژی از دل پیروزی ها و شکست های جنبش بین المللی کمونیستی و تلاش توده های پرولتر و زحمتکش برای ساختن جامعه ای عاری از استثمار و ستم، برخاسته است. برنامه حزب، پرچم مستقل طبقه کارگر است که به اهتزاز در می آید؛ پرچم سرخی که نشان رزمندگان کمون پاریس، قیامگران اکتبر روسیه، جنگاوران انقلاب چین و مشعلداران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را حمل می کند. این برنامه و استراتژی بطور مشخص توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) پیش گذارده می شود و بهره مند از تجارب آنست. اما برنامه و استراتژی این حزب در عین حال وامدار راهگشائی های حزب کمونیست ایران در دهه ۱۳۰۰، مبارزات پر شور کارگران و زحمتکشانش و ملل تحت ستم در سال های ۳۲ - ۱۳۲۰، گسست از رویزیونیسم و رفرمیسم حزب توده و بنیانگذاری جنبش نوین کمونیستی ایران در دهه ۱۳۴۰، تجربه انقلاب ۵۷ و مبارزات کارگران و دهقانان، زنان و روشنفکران انقلابی و ملل تحت ستم است.

در این کشور بحرانشا از پی یکدیگر فرا می رسند و امواج نوین مبارزاتی بپا می خیزند. طبقات ارتجاعی حاکم و حامیان امپریالیست آنان، برای نجات نظام ستم و استثمار و حفظ سلطه خویش، راه حل های ارتجاعی ارائه می دهند؛ توده ها به ناگزیر به مقاومت و مبارزه روی می آورند؛ و نیروهای بورژوازی وعده های رنگارنگ و راه های دروغین و نیمه کاره را در برابر پرولتاریا و خلق می نهند. سوال اینست: آیا در این میان پرچم دیگری در اهتزاز است یا خیر؟ پرچم انقلاب پرولتری و یک حزب انقلابی که مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - ماتوتیسم بوده و قادر است انقلاب را تا پیروزی نهائی هدایت کند.

برنامه و استراتژی این حزب، صحنه را برای کارگران و زحمتکشانش شهر و روستا روشن کرده و به حرکت آنها ست و سوی صحیح می دهد. حزب می کوشد تا دورنمای انقلابی را در برابر توده ها بگشاید و بطور مستمر و خستگی ناپذیر آنان را بسیج و متحد کرده و به صورت یک نیروی عظیم و آگاه در آورد.

تاریخ، رسالت بزرگی را بر عهده این حزب گذاشته است. برای پاسخگویی به این رسالت، هر کارگر پیشرو و آگاه به منافع طبقاتی خود باید قدم پیش گذارد و به این حزب بپیوندد. روشنفکران انقلابی و پیشروان انقلابی توده باید از این حزب حمایت کرده و به آن بپیوندند تا راه جنگ درازمدت خلق هموار شود و برنامه حزب مادیت یابد؛ تا یکایک این ایده های رهانیبخش و اهداف والای انقلابی بعمل در آید؛ تا حزب به رهبر رسمیت یافته طبقه کارگر و خلق تبدیل شود. در این مسیر طولانی و پر انشخار، کلام ماتوتسه دون در گوشها طنین انداز است و قوای انقلاب کمونیستی را بیش از پیش بر می انگیزد:

آری، باید کاری کرد کارستان

سختی در کار جهان هرگز

تنها باید صعود به قله ها را جرات کنیم!

www.iran-archive.com

نشانی دفتر اطلاعاتی

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

نشانی مجله انترناسیونالیستی

«جهانی برای فتح»

BCM WORLD TO WIN
27 GLOUCESTER ST.
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

نشانی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

BM BOX 8561
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

نشانی اینترنت

WWW.SARBEDARAN.ORG

نشانی پست الکترونیکی

HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG

شماره فاکس

001 530 32 57 763